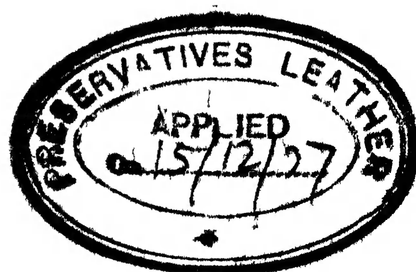
طاہر وحید

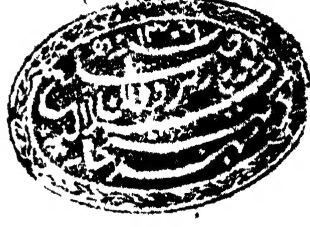
اوباش











اساس الدولس فی احوال
شاه عباس صفوی انار الله برهانه





بسم الله الرحمن

بسم الله الرحمن الرحيم

نیایش خالقی را سزاست که زبان محمدت سگال را از کلمات رنگین کسوت طاوسی
در بر کرده که در فضای حدائق سخن سرای بال فصاحت کشاید و دل معرفت
سرشت را بمصقلهٔ قدرت جلاء آیینهٔ گیتی نما داده که شاهد رضا و تسلیم
درین مرآت آلهی جلوهٔ ظهور نماید بساط احتیاج امکان را بدست
بی نیازی درهم پیچیده و فلک کرسی را از اطلس غاشیه بر دوش کشیده
از خطوط شعاعی خورشید عالمتاب طنابها و ورق کشیده که بیک نگاه
شوخ چشمان از ان درنگذرد کواکب سیارش ریگ روان بادیهٔ جاه
و جلال و صحائف لیالی و ایامش یک ورق از دیوان عظمت و اجلال
زهی جاه و زهی شان و زهی فر تعالی شانه الله اکبر
زبان بلغای فصیح بیان در توصیفش از پیچ و تاب کمند انفاس نارسا
چون ماهی در دام مانده و دلهای بحر منشان لامکان سیر را چون دانه
درین دام افشانده چمن پیرای الفتش یاقوت را از آب و آتش
کسوت گل رعنا پوشانیده خاصیت مشغولی ذکرش زبان سوسن

بر معراج اعتبار نموده خواب بلبلان از دیده بیدار بشوق تماشای
گلزار در گریبان چمن ریخته و نیرنگ بدایع قدر [illegible]
و خواب را در هم آمیخته دست قدرتش از سر و بر فاخته تیغ عاشق و ...
کشیده و شحنه عدالت کیش مروتش در مکافات جامه صبر عندلیبان
جیب گلهای چمن از هم دریده ــ ساخته از لطف بی غایتش
چار حد باغچه گلشن مکان ؛؛ گشته ام این باغ پر از رنگ و بو ؛؛ یک گل
رعناست شب و روز از او ؛؛ چون قدمش بست بمحمل درا ؛؛ اول نزد ما ند
بفرسنگها ؛؛ یک ورق از دفتر او روزگار ؛؛ یک گل خود روست ز باغ بهار
قدرتش آورده برون بی تعب ؛؛ یوسف روز از چه تاریک شب ؛؛
کوه چو سر بر خط فرمان نهاد ؛؛ از دل کان نشکر لعل داد ؛؛ گل بر فراز منبر
شاخ از شمیم عنبرآگین بطیب خلق او لب گشوده و مهر آسمان مانند طلبکاران
از پشت بام گردون جمال جهان آرای او را بمردم نموده خواب را عینک
دوربینی آرزو دلان ساخته که با آن جزئیات اقلیم افتادگی تسلیم را
توانند دید و از این گلستان نمودی بود گلهای بی اعتباری توانند چید
بنا در و امن کالبد انسان را بستون استخوان و طناب نفس بر افراشته
و از مرایای تجلیات ظهور نقاب حجاب در پیش چهره جهان آرا داشته
یکی را از شعله شوق چون داغ لاله بر تخت بلندپایه عزت خاکستر نشین
میسازد و دیگری را مانند سیاهی داغ از دیده اعتبار می اندازد
.. درین حال اگر خامه قاصر بیان با زبان چوبین در معرض مدح سگالی در آید

عیوب پوشیدهٔ خود را بانکشت بردم نموده باشد وزنکار عیب پوشی را از این آینهٔ [illegible] سعی زدوده بدرکاه عظمت که مرآت حقیقت نمای مشتبهات از نفایس محمدت چه تحفه بردم که چون نکاه از آیینه بازشد بمن رو نشود ای حیرت صفات تو بند زبان ما انکشت حیرت است زبان در دهان ما با شوق دل چه سازم که با آنکه چون حباب نفس را آب کرده بازم سرکشتهٔ بحر شکر و این آرزو می سازد در زبانم وصف او چون بوی در برک کل است می توان از من شنیدن نام جانان بی سخن

زهی ولی نعمت حقیقی که پیوسته از روز و شب سفرهٔ الوان کسترانیده قسمت در وجود از مائدهٔ احسان بیک نسبت رسانیده خاک را در چلد خانهٔ خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا مظهر غرایب اسرار و بدایع آثار کردانیده از پایهٔ مذلت و خاکساری باوج سعادت و صاحب اعتباری رسانیده و اجزای پریشان این غبار فرسوده را از رک ابر رحمت شیرازهٔ جمعیت بست و باشارهٔ انکشت قلم صنع اوراق حواس را در یکدیگر پیوست آن طفل چهل روزه را که دست پرورد ید قدرت او بود از خطاب انسانیت تاج افتخار بر سر نهاد و چارقب خلافت عظمی از عناصر اربعه در وی پوشید و زلال نبوت و رسالت را که از ینبوع حکمت الهی بجوش آمده بود در جداول عروق و اعصاب ابنای مرسلین جاری ساخت و چون نوبت جریان این زلال حیوان در کلزار وجود ایشان بدیار عرب الازهار

بني هاشم رسید شعب مختلفهٔ اشرش در سهم پیوسته صورت وحدانیت
پذیرفت وازحوض قلب مطهر مطلبي سربرآورده وازین حوض
سرشار دوجانب محیط یعني وجود گرامي روشني بخش دیده دیده باریک بین
ادراک ما صدق معني لولاک لما خلقت الافلاک چمن طراز گلشن علت غائیه
ایجاد مفتاح ابواب مسدودهٔ قلاع سبع شداد طائر بلند پرواز
سدرة المنتهی بالادستي خمیرمایهٔ سرشت وجود بلندي وپستي آفتاب
وجودش پیش دمیدن صبح ایجاد وتکوین درطلوع وشریعت مقدسه اش
سرچشمهٔ انهار متنوعه اصول وفروع شب معراجش را مانند خسروان
از صبح علم آفتاب پیکر برسر واز نجوم درخشان درع گوهر نگار
فتح فیروزي در بر گرفتاران تنگناي حوادث را بوسعت آباد خلق
خوش دلیل بود در سفر لامکان خیال همتش باز مانده تر از جناح جبرئیل
آنکه چون مه دید رخسار جهان آرایي او هکشت اول در تماشای
ید بیضای او چشم ماه شبکر درا که درزد نقد فروغ خورشید جهان.
افروز ست باشارهٔ انگشت عدالت آئین چنان ترسانید که هنوز
رنگ مهتابیش از جبین مي ریزد بسملهٔ فرقان عرفان ویقین
ثمر پیش رس بوستان کنتُ نبیّاً وآدمَ بینَ الماءِ والطّین
بخطاب شورانگیز انا املح نمک پاش مائدهٔ امتیاز نتیجه صغرا
وکبراء انجام وآغاز محمد صیقل مرآت بینش نظر براي چشم
آفرینش صلوات الله وسلامه علیه وآله وسرلوح مجموعهٔ ولایت

وامامت نقد کامل عیار گنجینهٔ شجاعت وشهامت یکه تاز مضمار فتح الفضای
لافتی خلوت نشین بیت المعمور انا مدینة العلم وعلی بابها گوهر تیغ
تقسیم افکنی وعدو گدازی شمع مهر فروغ لگن مجلس افروزی وبزم طرازی
قیمتی گوهر تقریبای بی منتهای وجود عالم جنابای اسرار شهود آزاده سرو
چمن انت منی بمنزلة هارون من موسی سدرة المنتهی خلد برین اجتبا
وارتضا کریمهٔ ید الله فوق ایدیهم رالتفسیر شهریار بی سهیم ملک نبوت را مشیر
ووزیر دهقان مزارع آمال خلایق منظور انظار الطاف خالق
زرعام آجام فتح وظفر ینبوع زلال شیر وشبیر هادی گم گشتگان سبل مصلحت
نسخ دقایق صالح کل اسد الله الغالب غالب کل غالب مطلوب کل مطالب
مظهر العجایب ومظهر الغرایب علی آنکه یزدان علیم ویست
دو عالم دو کف کریم ویست واولاد اطهار او علیهم الصلوة من الملک
الغفار بفحوای مضمون صدق مشحون انا وعلی من نور واحد متصل کرده
ورياض ایمان اصناف امم وکافهٔ بنی آدم ازین ماء معین سرسبز وریان
شد امید که این گم گشتهٔ تیه بیجا صلی وایبر سلسلهٔ نادر مکاتب را
نیز ازین سلسبیل فیضی وازین چشمه سار عیضی نصیب گرداند بمحمد وعلی
والهما الطیبین الطاهرین بر مرآت خواطر مشاهان جداول بابک
بینی ورصد بندان فلک معنی آفرینی که بتوسط مصاقل انوار تجلیات
شایستهٔ قبول تماثیل مختلفه گردیده منقوش ومنطبع میگرداند که چون بمقتضای
انتظام سلسلهٔ آفرینش افراد کاینات را از ذره تا خورشید دست

احتیاج در دامان ارتباط یکدیگر مشید و مستحکم است بیان این حال
و مبین این مقال آنکه چشمهای صغیر را میل توسل با نهار عظیمه و رودهای
بزرگ را هوس وصول محیط پیوسته در کشاکش بیقراری بود و [illegible]
این نزهت آباد اعنی سیلی خور امواج بحر طوفانی بیم و [illegible] محیط طاهر وحید
پیوسته در آرزوی آن بود که بدامان دولت صاحب شکوهی گیتی تشبث نماید
که همت مغرور خاک روبه آستانش را الحق گوهر دیدهٔ اعتبار
و بندگی چاکرانش را سرمایهٔ افتخار دانسته ممالک آبا و اقطاع
نتوانند شد همانا در هنگام سکالش این مرام دیدهٔ بخت بیدار و اختر در
کنار بود که دعا با اجابت در آغوش و نهال طالع اثمار حصول مطلب را
بر دوش کشید و اعلی حضرت خدیو زمان فرمان فرمای ممالک [illegible] و
ابدان گوهر بحر دقیقه یابی و آگاهی درة التاج سلطنت و پادشاهی
همای اوج سعادت آسمان بلندی معالی معارج برتری و ارجمندی
گل همیشه بهار گلشن خلافت عظمی نهال برومند حدیقهٔ دولت بی منتهی
آبروی گوهر مردمی و مروت جوهر شمشیر آبدار پردلی و شجاعت
نور دیدهٔ بینایی قوت بازوی توانایی معلم درس خوانان علوم
آداب و طرزدانی حجت قاطع برهان ساطع صاحبقرانی گیرایی دست
ظفر و نصرت روشنایی دیدهٔ فتح و فرصت شعشعهٔ خورشید جهانگشایی
پیرایهٔ عرایس دادبخشی و ملک آرایی یکی از محبوسان زنجیر [illegible]
نوشیروانی کمترین شیوهٔ خاک [illegible] همکاری سرهٔ سلیمانی

برتری نازلترین پایهٔ قدر بلندشن سروری اولین ایله معراج قدر ارجمندشن
بمعلمی فطرت فطانتی سواد خوان صحائف غیب و شهود بکنج کاوی
اندیشه عالم حبابای افراد وجود عنکبوت دوربینی ضمیر منیرش آگه کان اقلیم
هستی رامیثاله وصول شهر امکان درراه دیدهٔ فطانت کوشن برآورده ش
صدای اطفال حوادث برا هوز شنیده عدم شنیده مکامن غیب مرایای
تجلیات ظهور اسرار پوشیده اغش بزم آرای محفل حضور کوهر صدف
ولایت امر شد مناهج هدایت برگزیدهٔ دادار آسمان وزمین حاکم مطلق
المعانی وسعت آباد ماء وطین مفخر تاج ودیهیم صاحب طبع رسا
و عقل سلیم قوت بال طائر بلند پرواز فتح ربع مسکون سایهٔ رحمت خالق
بیچون دم جان بخش مسیح روح پروری ید بیضای موسی اعجاز گستری
بساط شطرنج گردون را شاه فرزین هنر لوای عظمت و اقبالک آیت فتح
وظفر مجمع البحرین شجاعت و کرم مظهر السعادتین ناز و نعم خورده سال نوبر
فطرت درویش پرور دعا الانس نفس صبح صادق آگاهی حیات جاودان
قالب پادشاهی ناشر الویهٔ سعادتمندی عارج معارج پایه بلندی
متکی وساده بیمثالی مایه پرور عنایت لایزالی سودای دل مقبلی
آبروی مرآت روشندلی سحاب گوهر پاش همت موج دریای جرأت
اعتدال بخش مزاج ایام مدار گردش افلاک تیز گند خوشخرام حامل کوکب عدالت
طرلندی مایل شیوهٔ دادرسی و مظلوم نوازی شهپر شاهین تیزبال خصم اندازی
صدای کوس بلند آواز سرفرازی ذروه نشین منصب ملت ربع معمول

دین و دولت شیرازهٔ الفت قلوب پریشان شاه بیت صحیفهٔ سفینهٔ
امکان ... نبود اگر نه کلکش در نظم فاخته بیرون کشد از طوق سر دیدهٔ
خورشید نگهبان اوست گل بچمن غالیه گردان اوست آنکه کند حرف
سخاپیش رقم رویدش از پنجه چو ناخن درم گیر فلک زیر لوایش قرار
سایه زخورشید نجوید فرار حفظش اگر عود بر آتش نهد دود چو زنجیر نهم
بگسلد بسکه بود عارض او نورفام پای بهر جا که نهد در خرام از پی
نظارهٔ جان در بدن عینک از آن خاک توان ساختن عدل وی
از بسکه کند بازخواست نسبت همچشمی ظلم [illegible] اگر نکند شیشه
بصحن چمن رنگ برد از رخ لعل من ناشکست که گرمی نبود در گلشن
شیشه بسکه گذارد دلش عالم اسرار سفید و سیاه شهنشاه فلک مرتبه
عباس شاه آنکه به پیشوایی اندیشه و استادی فطرت علم اشتهار برافراشته
قامت قابلیت و توسط لعل آداب ارکان قافله سالار سالکان طریق
ایقان انتخاب مجموعهٔ فنون آفاق جالس مسند اجتهاد و ارتضا از روی
استحقاق دانای علوم مکنون و ظهور واقف دقایق ظلمت و نور حدیقهٔ
دانش نور حدقهٔ بینش قوت بازوی علم و عمل اکسیر کامل عیار دین و ملل
فروردین گلشن شکفته رویی اردی بهشت ازهار همیشه بهار تازه‌رویی
حامی بی دست و پایان بقوت دین داری ماحی نقوش بیگانه دین مبین
بکلک خداشناسی و پرهیزکاری سرانگشت خامه‌اش گره‌گشای عقدهٔ [illegible]
در احیای رسوم و آداب برتری معجزطرازی عیسی بن مریم پایان عمر

بعصای خامهٔ واسطی میلاد ظلم را از بزم امکان بیرون کرده بزم آرای محفل
عقیدتش بجاسوس وهم راه تردد مسدود ساخته خامه را از انا ملش سر افتخار
بلند و مرغوله مداد از حسن خطش چون پیچ و تاب لف سیاه خوبان دلپسند
شیشهٔ قلوب ارباب ظلم از بیم سنگ سیاستش از طپیدن هر نفس در انداز
شکستن و حبل المتین امال جائران از تیزی تیغ نهیبش [illegible] چون رشتهٔ نفس
در کار گسستن نقد اخلاص از کیمیای اعتقادش کامل عیار و در تحصیل دعای خیر
روز و شب مانند دل ارباب شوق بیقرار شاهد فقر را بمقتضای الفقر
فخری از لباس دولت نقاب بر چهره پوشیده و پیوسته در کتمان این سر الهی
بجان کوشیده فبا آنکه غبار موکبش پرده پوش ماه و خورشید است بدامان
تجردش گرد تعلق ننشسته و هرچند بست و گشاد امور موقوف بتحریک
مفتاح خامهٔ او است بجز لطف الهی و ولای حضرت شاهنشاهی بچیزی نسبة
ماه بدر در عهدش از بیم کج اصلی در بوتهٔ گداز و خامه را از فیض راستی
دست تسلط بر عالم دراز است در معرکهٔ خصم افکنی اقلامش را چون سنان
خاصیت جان ستانی و در روشنگری دیدهٔ دوستان میلی است
پر از سرمهٔ سلیمانی سع قدرت او چون بکف آرد قلم بر ورق شعله نگارد
رقم ، گر نبود خامهٔ او تشنه تنگ شق ، شسته شود در آب معانی ورق ،
بالانشین کرسی چار پایهٔ آخشیجان مردمک دیدهٔ بینایی گردون گردان
غلام قدیم آستانهٔ خلافت نشان سلطان العلماء اعتماد الدوله
العلیه العالیه الخاقانیه خلیفه سلطان حفظه الله تعالی من اصابة عین الکمال

مجدد به پیرایهٔ وزارت اعظم آراسته چنانچه از افراد ناس امتیاز معنوی
داشتند بمقتضای تطابق لفظ و معنی بحسب ظاهر نیز ممتاز فرمودند و این مشتاق
بیقرار خدمت گذاری در سلک چاکران سدهٔ سنیهٔ آنحضرت انتظام
یافت نقد ناقص عیار به کیمیا و قطره بدریا رسید مانند سنگ بی قیمت
که از حسن انظار خورشید کسوت لعل بدخشان و یاقوت رمانی می پوشد
از یمن اخلاص منظور عین عنایت و التفات شد و از حضیض صفت
نعال که در حقیقت ذروهٔ فلک جاه و جلال است باوج مجالست مجلس قدس
پرواز نمود در رفته رفته از جانب اخلاص و از آن طرف التفات در ترقی
و تزاید بود تا گنجوری نقود سرایر از اکفا امتیاز یافت پیوسته قلم شکسته رقم
این محبوس سلسلهٔ وجود و عدم به پیش کاری خامهٔ عنبرین خامهٔ آن
برگزیدهٔ ادوار و ازمان در مضمار قرطاس جولان می نمود در تلقین استعارات
و تنمیق عبارات با وجود رتبهٔ بلند ولی نعمتی خداوندکاری بمقتضای کوچک دلی
و بنده نوازی زادگان طبیعت را به پیرایهٔ اصلاح می پوشیدند مرا خود
بیک زبان از عهدهٔ شکرگذاری افلاک و انجم بیرون آمدن متعذر است
که باین گردش شایسته ام رهین منت دارد ای کاش در آغاز حال که
بر وفق مامول دوری می نمود جهان را از شکایت لبریز نگردانیده راه صلحی
میگذاشتم که از آن راه اکنون امکان بازگشت می بود مگر آبروی آنمخدوم
اصل رقم عفو بر زلات و جرایم گذشته کشد سبحان الله توسن خامه که بندهای
ذاتی مانع سیر او از وطن نمیگردد چه غایت سرکش و سبک خرام است که عنان سخن

از دست این سالک بیقرار مطلب نگاری گرفته باین صحرای منتها رسانید.
آن به که به نیروی تایید الهی عطف عنان بوادی مطلب نخست نماید بالجمله
این بنده نیز بازاء تفقدات و نوازشات که از آن حضرت ملحوظ میکردید
مانند سایه که عدم انفکاک او از نور امریست لازم و سعی متحتم مذمت شبانروزی را
برخود ازیه اجابت دانسته همه وقت در بندگی آنحضرت می بود از آنجا که
حضرت ایران مداری خداوندکاری در کلیات و جزئیات امور از ممکنات
امری بی عرض اعلی حضرت ظل اللهی نمی نمودند پیوسته در درگاه اقبال
که مرجع پادشاهان هفت اقلیم و موطن صاحبان ناز و نعیم است می بودند چنانچه
اشباح را بتوسط مرآت صافی روشنایی مردم دیده حاصل میگشت
و بمیانجی بندگی و خدمت آن والا نیت صافی طینت مطرح اشعهٔ انظار کیمیا
آثار حضرت ظل اللهی گردید چون همواره خاطر اشرف بمطالعهٔ کتب سیر و تتبع
آثار سلف متعلق بود و خواهش آن داشتند که لآلی واقعات زمان
ابد توامان برشتهٔ اتساق و انتظام در آید امر واجب الاذعان و فرمان
قضا جریان نفاذ یافت که این ذره بیمقدار که از بدو طلوع نیر عظمت و کامکاری
حربا مثال دیدهٔ بینش را اسطرلاب کیفیت ارتفاع این آفتاب عالمتاب نموده
از هر جزوی از جزئیات اطلاع تام دارد در سلک تحریر آورد ازین خبر اعجاز اثر
مژگان بر اطراف دیده سرانگشت قبول گردید قطره بودم دریا شدم ذره بودم
آفتاب گشتم عندلیب ناطقه را قفل سکوت از زبان سخن سرایی گشایش یافت
سلطان آرزو در کاخ دل بر تخت مراد نشست زنگ تفرقه از آئینهٔ خاطر

برخاست نهال آمال را از بار دلکش آغوش باثمار بازشد اجداول خامهٔ
آب معانی بگلشن صحایف جریان یافت الفاظ در بزم یکجا دلی
دوش بردوش نشستند کاروان آرزو در منزل مقصود بار اقامت گشود
آوازهٔ شهرت گرسنه چشمان سخن را بمائدهٔ الوان معانی صلا درداد
تا سامان نگارش اوصاف حمیده بیرون از اندازهٔ شاهنشاهی حاصل شود
رفعت آسمان تمکین کوه فروغ خورشید بیداردلی ناهید گویائی آب
دور گردی خواب پیش بینی حزم درستی نیت جزم سرعت پرواز رنگ
ثبات قدم در رنگ دویدن نشا رمی در عروق رسیدن دعای مستجاب
بعیوق راست گوئی میزان امتداد بقای دوران از مبداء فیاض بتشخص
فکرت وخیال انعام شده در گنج معانی را کشادم زبان تا دل بمعنی
غوطه دادم چون امتثال فرمان لازم سرشت اخلاص کیشان می باشد
با وجود بی مایگی و فرومایگی بذیرای این امر شگرف شد اکنون امری که
جهة انکشاف این مرام تبیین آن ناگزیر می نماید آن است که چون پرده دار
ادب وآداب ازان مانع است که سرانگشت خامه از چهرهٔ اسامی سامی
برگزیدگان بزم برتری اعنی فرمان روایان این سلسلهٔ جلیله در هر جا که
تقریب سخن واجب می سازد برگیرد لهذا بر ذمهٔ مطلب نگار واجب است
که بعبارتی که تشنه لبان فنا فی خواهش را ازان تشفی حاصل تواند شد
پرده کشای ابهام این معنی گردد مهر زنگ زدای آیینهٔ حقیقت نمای ملت جعفری
ناسخ مآثر چنگیزی و اسکندری غارس نهال همیشه بهار این سلطنت والا

معدن گوهر خورشید فروغ دارایی کبری مجاهد معرکه خصم اندازی
سرافراز شیوه گردن فرازی فاتح مدینه جهانبانی به نیروی تیغ آبگون
فروزان گوهر صدف دوار و فرون قالع بنیان ظلم و طغیان رافع
الویه عدالت و احسان مهبط فیوضات رب جلیل جالس اورنگ برتری
شاه اسمعیل انار الله برهانه و اصاحبقران گیتی ستان و اطمینان بخش
بحر طوفان ملکداری اعتضاد سلطنت و استظهار عالم مداری شبنم
گلهای دولت و اقبال نامیه ازهار چمن سعادت و اجلال کیمیای نقود
آرامش و اطمینان شاه طهماسب علیه الرحمة والرضوان را نواب جنت مکانی
و جوهر مبارک اقلیم گشایی فارس مضامیر گوی دولت ربایی سفیده
صبح فتح و ظفر مطلع غرایب و مظهر آثار شعشعه طراز علم صاحب کلاهی و تاجداری
ممتاز شیوه خسروی و بختیاری صدر نشین صفه حق طلبی طغرای منشور
بزرگی و والانسبی مردمک دیده بیدار دولت آفتاب جهانتاب آسمان
شوکت شیرازه کتاب عیش و عشرت سوادخوان رموز صحیفه ملک و ملت
نقش بدیع کلک غرایب نگار قضا طرح غریب معمار بدایع ارض و سما جامع
شوکت اسکندری و علم افلاطونی خلف صدق قایل کلمه معجز طراز سلونی
کلب آستان امیرالمؤمنین حیدر مروج مذهب حق ائمه اثنی عشر شهریار
دانادل قوی دستگاه عباس شاه ماضی طاب ثراه را نواب گیتی ستانی
فردوس مکانی نشیمن بزم کمالات از حد و حصر افزون چاشنی طراز
نعم الوان خوان سپهر بوقلمون دایره مرکز سلطنت کبری مرکز دایره

اقبال رسا راتبه افزای ادراک فطیفه خواران شعور قامع مبانی میشود
فسق و فجور محیی مراسم ابراهیم ادهم قسطاس عدل و انصاف
و کرم واقف رموز جلی و خفی شاه والاجاه شاه صفی را نواب
خاقان رضوان مکانی و اعلیحضرت جهانبانی را ظل اللهی رقم زده
کلک عطارد نگار میگرداند و بالله التوفیق و علیه التوکل شرح تولد اعلیحضرت
ظل اللهی درین کارخانه رسبب سازی بمقتضای اتساق و انتظام بست
و کشاد امور هرچه مشاهده دیده بصیرت ارباب معرفت شود سررشته
کاری در دست دارد اگر خارست با فندکی حریر کل ممتاز و اگر کل است
بباغری کلاب سرافراز است چون سحاب نیسان رحمت ترشح جاوید
بیکند بناچار صدف آسمان را هر لحظه حاصل گوهر شاهواری میبایستی
شد ازینجاست که ادوار سپهر مظهر غرایب آثار و نسیم اردی بهشت
مرآت رازنمای اغصان اشجار است با چندین مسافت که در میان
زمین و آسمان است نمیشود که در هر جنبش مژگانی فیضی نازل نشود
و با اینهمه کوتاهی بال زمان امکان ندارد که هر نفس دعائی بر آسمان
عروج ننماید جمعیت حواس هنگامه برهم زن وحشت و رشته شمع
شب افروز شیرازه بزم صحبت است و هرگاه جزئیات منتج امور کلی توانند شد
کلیات در نتیجه اتم و اکمل توانند شد و در صورتی که خاک از پا افتاده مصدر
الوان ریاحین باشد سپهر بلند مرتبه بطریق اکمل علت ظهور امور تواند شد
قران کواکب ثابت و سیار چون اتصال حروف هر آینه منتج معانی

واجلال روشنان عالم بالا جهت مدبر آراستن بزم آخشیجانی ست
در حالتی که این اجتماع در برج مرغوب وقوع یابد کواکب سعد باشند
مانند ارباب کمال که در پیرایی امر شگرف آبادی صاحبه اعانت همی نمایند
آنچه از ترکیب اجزاء این مفرح روحانی حاصل گردد مزاج سقیم عالم را
خواص نوشدارو بخشد و کام آرزوهای خشک لبان بزلال بقا رساند
اما بمقتضای بیگانه خوئی این خودپسندان افلاک جزئیه را که میانجی گری
ممکن این ارتباط اند عمری سرگشته باید گشت که این گوهرهای درخشان
در سلک اجتماع انتظام یابد الحمد لله که در سنه پنجی ئیل مطابق هزار چهل و یک
هجری نقش مراد انجم و افلاک که از بدو فطرت در طلب مقصود دوری می نمودند
مطابق مامول نشست و گوهر وجود حضرت ظل اللهی از صلب مطهر نواب خاقان
رضوان آشیانی بصدف رحم حضرت مریم مکانی بعزیمت آراستن تاج
و دیهیم نقل مکان نمود و دران دبستان تکمیل صورت بمعلمی نفوس
قدسیه منازل موالید را طی نموده قامت قابلیتش پیرایهٔ ولقد خلقنا
الانسان فی احسن تقویم پوشید و در همین سال فرخنده فال بطالع
مسعود قدم بمسند ظهور گذاشت عاملان دار الخلافهٔ ناسوت بمبارکبادی
هم گرم نشاط گشتند و منشور جهانگشائی آن خدیو گیتی پرور را بمهر قبول
موشح ساختند قوت نامیه که اوقات خود را صرف نشو و نمای تربیت نموده
درین علم علمست از دربار الهی بخدمت پرورش آن مطرح لمعات
قدس معین گردید چون هر اندامی را لباس خاصی می باشد بجای عقل هیولانی

کسوت عقل مستفاد بآن واقف دقایق آگاهی عنایت شد و در سایهٔ
خالق مهربان که عبارت از وجود حقایت سرشت نواب خاقان
رضوان مکانی بوده باشد هم در آغوش آسودگی می بود تا آنکه در مهد
مسافت اقلیم رضاع را طی نمود، و در کلشن صبی استشمام روایح عطوفت
از کلام گوهر نظام نواب خاقان رضوان مکانی می نمود و بشفقتهای
گوناگون از حد و حصر افزون اختصاص می یافت و چون بارقهٔ عنایت ازلی
از ناصیهٔ احوال این خدیو خداشناس ظاهر بود پیوسته نواب خاقانی را
باشارهٔ ملهم غیبی بر زبان الهام ترجمان میگذشت که عنقریب امور سلطنت
و تاجداری را بشاهزادهٔ والاتبار تفویض نموده خود بشغل عبادت
که عادت دل خداشناس است اشتغال خواهیم نمود جمعی از طرز دانان
محفل انس و مجتهدان مسائل آداب را مقرر فرمودند که همواره ملتزم رکاب
اقبال اعلیحضرت ظل اللهی بوده هم بنگاهبانی آن مردم دیدهٔ ملک و ملت
قیام نمایند و هم در نفاذ امر و حصول مرام آنحضرت سعی موفور بتقدیم رسانند
از انجاکه منتهیان را در بدایت حال ممارست اموری که بآن فایز
می گردند از لوازم است طبع همایون اعلیحضرت ظل اللهی راغب سیر و شکار
می بود چه در نظر کارآگاهان عوالم ملک و ملت صحیفهٔ صحرای شکار لوح تعلیم
آموز پادشاهی و کیفیت بست و کشاد آن بعنوان جزئی منظور
دیدهٔ آگاهی است حکم بر اطلاق جوارح شکاری کردن نشانیست از رها نیدن
گرفتاران مبتلا و صید نمودن طیور علامتی از تسخیر سرکشان بادیه پیما

همگی همت والا باین طریق مصروف تحصیل غوامض علوم با و شاهی
میشد و باین عنوان مدارج ترقیات طی میکردند تا هنگامی که به نیروی
دولت ازمهٔ امور در کف اختیار و اقتدار آن خسرو عالیشان گذاشته آمد
آری در جهان چندان بپائی ماند که بعداز آن فلک تکبیر خوانی بیابان نسب
والای اعلیحضرت ظل اللهی بر روشنگران مرآت قلوب حقانیت سرشت پوشیده نیست
که تیسیر هیچ امری بی تحصیل اسباب آن صورت نمی بندد تا خشت بدست
نیاید سفتن گوهر آبدار امکان ندارد تا ریزش ابر نیسانی نباشد
غواص از صدف دُر بر نمی آرد کمان به پشتیبانی تدزه روی عدو
از قتال بر نمی تابد و مبارز بجزاع تیغ درخشان نقد مراد خویش
می یابد کوهکن بدستیاری تیشه معشوق تراش است و شیرین به نیروی
جنبش مژگان دل کوهکن خراش کاتب را بی دستگیری قلم مشاطه
انامل فضل مطلب نگاری نی و شمع را بی پشتیبانی فانوس تحمل وجود نسیمی خوار
مرمر بیزاریست تا آتش کلها نیفروزد شمع صفیر عندلیب نسوزد اگر
موسیانی آب روان با غصان اشجار نرسد رنگ گلهای بهاری
شکسته بر آید و اگر باغبان رنج نبرد غنچه گل دهان بعذر خواهی نگشاید
اگر آفتاب نباشد روز را بچراغ نتوان دید بی گرم روی آتش
سپندرا لب خاموشی بترانهٔ ارباب وجد گشوده نشود اگر مناقشه
سنگ و آهن ارتفاع یابد شمع و پروانه را باهم صحبت درنگیرد تا آتش
آرزوها نمیرد هوس ترک تعلقات پختن محال است و تا طبع دقیقه یاب

نباشد استماع کلمات ارباب حکمت هم‌کسوت ترانهٔ اطفال بی‌ساغر
شکسته دلی بادهٔ معرفت نتوان کشید و بی سیاهی دیدهٔ بینا
جمال جهان‌آرای سوز مهوشان نتوان دید تا کلید دعا نباشد درهای
اجابت گشوده نگردد تا نکهت گل نهانی نخند صوت بلبلان بمسامع
خوش‌نشینان چمن نرسد الکه آب را نهال گلستان عصای دست نشود
از خاک مذلت برنخیزد و اگر طپانچهٔ ادیب نسیم بهاری نباشد چهرهٔ گلها
رنگ نگیرد چون نیل مقصود در نشأهٔ حاجتمندی باین طریق میسر است
مرا که آرزوی نگارش احوال فرخنده مآل اعلیحضرت ظل اللهی منظور نظر
و هوس عروج آسمان معنی در نظر است باید نخست بسلم بلندپایه تعداد
نسب و الای آنحضرت تشبث نموده مگر باین طریق ارتقای مراتب
آرزو میسر گردد این نور ساطع آلهی که روز گارش بجهة اضائت
بزم امکان از مشکوة نبوت و رسالت اقتباس نموده نسب بشعله ابد
فروغ وادی ایمن امامت طور سینای ظهور کشف و کرامت واسطه
ابداع اقلیم وجود صدر نشین بزم آراستهٔ عرفان و شهود مخزن
جواهر زواهر علوم قوت بازوی افلاک و روشنی دیدهٔ نجوم محرم
خلوتیان حجب اسرار مطاف بیقراران لیل و نهار شیرازهٔ ارتباط
وجوب و امکان خلاصهٔ مضمون آیات رحمت قرآن سایه‌گستر
مفارق آفتاب نشینان عالم ناسوت قوت بال بلند پروازان گلشن
لاهوت توفیق فاتح عقدهٔ تدقیق ستون خیمهٔ زنگارگون افلاک

لنگر تمکین پابرجای مرکز خاک طوبی امامت را شاخچهٔ بارور عقد لآلی
مکونات را هفتمین گوهر کلام ناطق ربانی مظهر آیات سبحانی پرده گشای
عرائس اعجاز استیفا و سعت آباد انجام و آغاز کتاب لوح محفوظ را شرح
مبسوط استخراج معانی مغفرت را قاعدهٔ مضبوط درخشان کوکب
صبح ازل آفتاب تایید حضرت عزّ و جلّ شمس الضحی و بدر الدجی امام مفترض
الطاعه امام موسی الرّضا علیه السلام میرساند تفصیل این اجمال آنکه سحاب
نیسانی وجود وافر الجود نواب خاقان رضوان مکانی شاه صفی نور الله
مضجعه حامل این گوهر بوده و آن ابر گوهر بار از بحر وجود شاهزادهٔ مغفور
صفی میرزا عروج نموده زلال هستی شاهزادهٔ مزبور را ینبوع ذات اقدس
نواب گیتی ستانی شاه عباس ماضی علیه الرّحمه بوده و این چشمهٔ رشک
افزای هذا عذب فرات است منبعث از ارض مطهر وجود نواب سکندر شان شاه
خدابنده طاب ثراه است و ارض مطهر قلعه از گلشن هویت نواب جنت مکانی
شاه طهماسب نور الله مضجعه و آن گلشن همیشه بهار از نسیم اردی بهشت
ذات مقدس اعلیحضرت صاحبقران شاه اسمعیل ماضی عطر الله مشهده است
و آن نسیم روح افزا را ظهور هبوب از بحر متلاطم معرفت و شوریده
دوستی حضرت عزت سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ ابراهیم
بن سلطان خواجه علی بن سلطان صدر الدّین بن قطب فلک تجرید
قطره بند دریای تفرید شعلهٔ خرمن تعلقات آفت فراغ تجملات سردار مجاهدان
نفس مغرور سر حلقه بینندگان غیبت در حضور شعلهٔ آتش ذوق نکهت.

گلشن شوق معتکف کوی بیقراری مقیم کمینگاه مطلب نگاری دم گیرای تا نیز دعا
بکمندرسائی شوق همتها صفای چراغ دل افروختگی پروانهٔ محفل
عشقبازی و سوختگی الف سینهٔ صدچاکی چاک گریبان بی باکی
کف دریای شور محبت جوشش بیقراری بادهٔ حقیقت شمشیر جوهردار
قطع علایق رشتهٔ پیوند وصول خالق بادهٔ نوش مصطبهٔ عرفان
دردی کش میخانهٔ ایقان پیشوای ارباب وفاق شیخ صفی الدین
اسحق بن قطب الاولیا سید جبرئیل بن قطب الدین صالح بن حسن بن محمد
بن عوض بن شاه فیروز بن مهدی بن علی بن ابو القاسم بن نایز
بن حسین بن احمد بن داود بن علی بن ابراهیم بن امام همام موسی الکاظم ۲۰
علیه السلام است سبحان الله تا حین انتهای سیر سخن باین اسم سمو القدر
صحیفه درکف پیچان و دل در بر اندیشه طپان بود که آیا خامه را با این
خشک کامی عروج بآن پایهٔ والا چه سان روی نماید لله الحمد که این
مطلب بلندی توفیق بآسمان رسید و بر کرسی نشست چشم سواد
خوانان روشن که صحیفهٔ گلشن گردید و در خانهٔ تاریک نقوش چراغان
معنی شد اگر خامه بنور چندین چراغ جویای وصال نگارش
جلوس میمنت مانوس باشد چون سامان این کار بحصول پیوسته
تمنا هست که از مشاهدهٔ جمال مقصود دیده ها روشنی حاصل کرده
سه خدایا چو بهمنیتم آگهی ٭ خبردار درین آرزو دل دهی ٭
مرج جلوس اعلیحضرت ظل اللهی بر اورنگ جهانبانی

وقایع سال اول جلوس خاقان مهربان که معمار کاخ ابداع وجود انسان
خاکی بنیانست بمقتضی اعجوبه کاری حکمت بالغه در هر ناگواری که مذاق
عرفان لذت شناسان ادراک آن ناگوارست تعبیه نموده و در صدف
هر ناپسندی که غواص فکرت انسانی را از نیل آن دست مراد کوتاه است
گوهر حکمتی که قبول خاطر مشکل پسندی تواند بود ودیعت نهاده
مر مرارت آمود را بشیرینی صحت علیل مزاجان دار الشفای امکان جا
اعتدال داده بید خنک لب را در تنگنای شیشه که دار الملک بی برگیست
آب ثبات فرستاده از بستن قفل ظاهری که عبارت از دیده بیدار است
ابواب صنایع روحانی بخفتگان بستر راحت باز کرده از فرو بستن این دو حجاب
جسمانی عینک بینائی جهة مشاهده شاهدان عالم غیب ترتیب داده
هر نیشی بنمودن نوشی انگشت هدایت علم دارد و هر شعله لذتی را
بکمند جاذبه جانب کباب تفتیده درون می آرد شب تاریک را بینایان
رموز انفس و آفاق سواد شهر نورانی روز روشن میدانند و گیسوی
گشوده سنبل را آرایش جمال زیبای شاهد نو بهار میشمارند شکست
و فتح را مادر دهر پیوسته توام زاده و سیاه و سفید لیالی و ایام را
شیر از پستان اتحاد داده برگ ریزان شکوفه بهر نثار قدوم اثمار
و خاک نشینی آئینه برای ادراک صفای رخسار است هر ثمری در آغاز
عقده خاطر شاخی بنظر می آید و هر غنچه لخت دل در خون سرشته می نماید
عرایس معانی روشن جبین از مداد تیره برائه اظهار در بر دارند و کاتبان

دبستان کن رقم فیضات بر الواح شبهای تاری نگارند گاهی این
امر شگرف که بیرون از وسعت گنجایی حرفست بعنوانی نقاب حجاب
از چهره میگشاید که عموم خلایق را که از تفاوت ادراک در پست و بلند
رسایی و نارسایی مانند چون افاضه خورشید جهان افروز
بیک نسبت معنی مقصود جلوه گری می نماید یکی از انجمله جلوس حضرت
ظل الهی بر تخت بلند پایه جهانگیری و کشورگشاییست که بعد از وقوع رحلت
نواب خاقان رضوان مکانی در شب جمعه یازدهم ماه صفر سنه
هزار و پنجاه و دو که چهار روز از ان واقعه جانگداز گذشته بود در ساعت
مسعود که رصد بند فلک دقیقه شناسی و نکته دانی مساح جداول آسمانی
محرم سرایر سلطانی مقرب حضرت خاقانی مولانا محمد شفیع منجم تعین
نموده بود اتفاق افتاد الحق غریب حالتی بود که عموم خلایق را
مانند لاله با وجود تازگی داغ درون لب از خنده شادی فراهم نمی آمد
و چاکهای سینه مجروح بغنچه بالیدن دلهای طربناک گشوده بود اگر نه
تقریب دعای بقای دولت روز افزون آن خسرو عدالت مشحون
بودی مردم را دست از چاک گریبان برداشتن امری بود محال و
قضیه بیرون از وسعت آباد احتمال چنانچه اهل محشر را از عالم رحمت
برات نجات ابد رسد شوریدگان سراسیمه را در ان شب از مژده جلوس
اطمینان خاطر بژمرده و دل مایوس روزی گردید مانند آوازه صبح صادق
که پیش از طلوع مهر منیر صفحه سپهر آیینه مزاج را از زنگ ظلمت شبها رواج

می پردازد روی زمین را نور عدالت آن خسروی قرین قبل از آنکه طلوع نیر
دولت واقع شود از تیرگی انقلاب و اختلاف محافظت مینمود
حوادث را با وجود چنان غوغای عامی دیده از خواب راحت باز نشد
و پنجه تفرقه خاطر ما بدا زبردن حواس کسی در اندیشه نکردید بغیر از دعای دولت
آن شهریار که با ملکوتیین از شوق بسرعت صعود صدبل داشت صدای
بلند نمی شد در آن لیلة القدر دولت که جهان را آغاز خوشدلی و ابتهاج
و معنی پادشاهی و فرمان روائی را شب معراج بود در حینی که سنین عمر
گرامی آنحضرت در نهمین پایه سلم عمر طبیعی بر کرم اعتلا بود عرش را نشیمن سایه
کرسی بلند پایه صاحبقرانی گردانید نخستین پیرایه که از پادشاهی پوشیده
لباس اسم سامی است که اکنون چون سکه هیچ دماغی از آن خالی نیست
اول چیزی که از آثار لطف و غضب از نهانخانه مکنون به پیشگاه ظهور رسید
نواختن کوس دولت جاویدان و زدن سیلی سکه بر رخسار زادگان
بحر و کان بود پیش از شروع در بست و گشاد امور شمشیر جهانگشاهی
جد امجد اعلی یعنی اعلیحضرت خاقان صاحبقران بر میان بست و دست
نوال بدادن نقود و اجناس گشود جمعی از ارکان دولت و اعیان
حضرت که جلیس بارگاه قرب و حضور بودند بوسیله تقبیل پایه اورنگ
سلطنت پای اعتبار بر پله افلاک نهادند و چون هر سری را آن
سعادت نیست که بی انتظار مدد دولت جبهه سای خاک آن آستان
که جواهر سرمه دیده آگاهان است سرافرازی یابد هنگام صبح با آیینه

که فرمان فرمای فلک چهارم بر چهار بالش عناصر تکیه زدن کرده در ایوان فوقانی عمارت دولتخانهٔ دار المؤمنین کاشان بر سریر گردون نظیر جلوس نمود و طوایف انام از خواص و عوام و ایلچیان خسروان ذوی احتشام که در دربار اقبال حاضر بودند با قدسی سجود سربلندی یافتند اصناف امم و افراد بنی آدم هر یک بقدر مرتبه برتبهٔ آستان بوس فایز گشتند و در همان روز خطبهٔ بلیغ بنام نامی آنحضرت خوانده شد و بقایای ممالک محروسه که قریب به پانصد هزار تومان میشد بتخفیف و تصدق مقرر گردید و ایلچیان ندر محمد خان نامهٔ مشتمل بر استدعای تفقد نسبت با امام قلیخان والی سابق ترکستان که چشم از سلطنت پوشیده روی نیاز باین آستان عرش نشان آورده بود بنظر کیمیا اثر رسانیدند و ارقام و فرامین و احکام و مناشیر باسم ملوک و امرا و حکام و عمال ولایات محروسه مبنی بر استمالت و حسن سلوک با رعایا و موازی داشتن کفتین موازین عدل و انصاف صادر گردید رقمی که درین اوان باسم رستم خان سپهسالار که دران وقت بقصد تسخیر قندهار و استخلاص ملک دلپذیر از تصرف گروه جغتای با اعساکر و امرا و عساکر ظفر توامان در الکای خراسان توقف داشت شرف صدور یافته بود مصحوب طهماسب قلی بیک جغتای حاکم سابق شوشتر بر فور ارسال یافت و دران چند روز که دار المؤمنین مزبور مقر رایات دولت و اعلام اقبال بود هر روز بهنگام عصر با خاصان بقصد شکار سوار شده

گیراندن صید وافکندن شکار را سرمشق غلبه اعادی تعالی ضیعت میدا ستند
و چون در نظر دقیقه شناسان عالم امکان هر جزوی از جزئیات
آیینه مظاهر امور کلیت بعد از شکار متوجه تماشای وقت وساعت
گلستان که ابواب فرح بست وگشاد عالم ناسوتست گشته آن تماشای جهان را
از فیض نظر اعجاز اثر سررشته حرکات طبیعی بدست داده سیر کیفیت
قبض وبسط بهار عالم آخشیجان می نمودند بعد از فراغ از مهام قواعد
ملک داری و فرمان روائی دار المومنین مزبور بسبب افراط حرارت
از منهج اعتدال منحرف بود در ساعت اسعد که بقصد نهضت بصوب صواب
دار السلطنت قزوین بحد ترخص رفته مراجعت فرمودند و بعد از
چند روز الویه دولت بجانب دار السلطنت مزبور مسلک پیما گردید
وار دوار المومنین مزبور تا بلده طیبه قم بسه روز طی شد روز چهارم داخل
بلده مزبور شده از گرد راه بطواف آستانه مقدسه منوره معصومه
و مضجع مطهر نواب خاقان رضوان مکان مشرف گردیدند هر چند
مائده الوان هر روزه آنحضرت زیاده از انست که حرص و آز را از ملاحظه
آن علاج گرسنه چشمی ذاتی نشود اما بخصوص اطعام فقرا و مساکین
که ثواب آن بروزگار روح مقدس حضرت خاقانی فردوس مکانی
رسد اقسام مطعومات طبخ فرموده دران روضه مینو نظام مضمون
صدق مشحون ولحم طیر مما یشتهون صلای عام در دادند و بجهت آنکه
این خیر اتم و قاعده احسان اکمل باشد بواسطه نزهت احوال

آن ملک دلپذیر داروغگی آنجا بحسین قلی بیک قورچی شمشیر تفویض یافته
امر فرمودند که چون این ارض مقدس مطهر مضجع آن خاقان عدالت
پرورست و رعایای این خطه حال صید حرام دارند ایادی ارباب جور
واعتساف را از گریبان ضعفا وملهوفین کوتاه وکشیده داشته
در امور پرداورسی وخداترسی دقیقه فوت وفروگذاشت ننماید وبنابر آنکه
رایات نصرت آیات روانه دار السلطنه قزوین بود ایلچیان والی
ترکستان را نیز در همان روز بانعامات وخلاع سربلند فرموده رخصت
انصراف ارزانی داشتند وسارو خان بیک اجرلو را بمرافقت ایشان
برسم حجابت روانه فرموده خود برفاقت دولت وهمرکابی تائید
حضرت عزت روانه دار السلطنت قزوین گردیدند صاحبان طباع موزون
که مشاطگان ابکار افکاراند ودرین کارگاه صنعگری که رشک فرمای نقش
ارژنگ است آینه بی غبار اند از ابیات دلکش بهر تاریخ این دولت
عظمی حجلهای مشک اندود ترتیب دادند یکی از انجمله ظل معبود است
که ملک المنجمین مزبور را جهة ضبط درجات طلوع این نیر ابد فروغ
بخاطر رسید چون خامه کوتاه زبان را شغلی عظیم که عبارت از نگارش
احوال فرخنده مآل اعلیحضرت ظل الهی است بپیش آمده و آن مجال نداد
که در هر امری چنانچه خاطرخواه است خوض نماید لهذا بنگاشتن یکی از آنها
اکتفا کرده در همین شیوه اختصار اختیار نموده روانه شدن رایات نصرت آیات
بجانب قزوین چون درین سال خاطر اقدس از شغل زیارت آستانه مقدسه

منوره مطهره معصومه و مزار کثیر الانوار نواب خاقان رضوان مکان
فردوس آستان فارغ گردید روز دوشنبه از دار المومنین قم روانه
دار السلطنة قزوین شدند و در اثنای راه بلده طیبه ساوه که تیول سلطنت پناه
رستم محمد خان ولد مرحوم ولی محمد خان والی ترکستان مقرر است
وارد گردیده خبر توجه اعلام نصرت فرجام بدان صوب بسلطنت پناه
مومی الیه رسید با فوجی از بهادران اوزبک که در ملازمت
آن سلسله چنگیزیه بودند و جمعی کثیر از مردم بلده مذکور که مانند ماه نو
خواهان رویت لقای خورشید ضیای اعلیحضرت ظل الهی بودند باستقبال
شتافتند و آن سلطان والاشان بتقبیل رکاب نصرت انتساب
استسعاد یافته داخل بلده طیبه مزبور گشتند و روز چهارشنبه هنگام
صبح از بلده مزبور عنان عزیمت بصوب صواب دار السلطنة قزوین که
مرکز دائره جهانگیری پادشاهان عظیم الشان سلسله جلیله صفویه است
معطوف داشتند و چون خاطر همایون متعلق آن بود که در ساعت مسعود
داخل دار السلطنت مذکور گردند نه روز آن مسافت را طی نموده روز دهم
وقت عصری باغ صفی آباد نزول اجلال واقع شد سلطان بلاقی
نواده پادشاه مرحوم نور الدین جهانگیر پادشاه هندوستان که بعد
از فوت پادشاه مرحوم مزبور متقلد امر پادشاهی سواد اعظم
هندوستان گشته بود و عاقبت بکارپردازی آصفخان سررشته
آن امر شگرف را از دست داده و در زمان سلطنت نواب خاقان

رضوان مکان روی نیاز باین آستان فلک توامان آورده بود واز
خوان احسان آنحضرت استلذاذ می نمود ودران وقت در دار السلطنه
مزبور رابطهٔ وافی داشت با سادات وفضلا واعیان ونجبا وعمال ورعایای
آن ملک دلپذیر باستقبال بیرون آمد باآنکه جناب الهی بخشندهٔ بی عوض نسبت
آن خلق کثیر را تمامی از روی ضمیر وداعیهٔ خاطر آن بود که حیات
ایشان اضافهٔ عمر عزیز پادشاه اسلامیان پناه شود آن روز
سلالهٔ سلاطین مزبور در بندگی اعلیحضرت خدیو زمان گذرانید
روز دیگر فرمان واجب الاذعان بصدور پیوست که ارکان دولت
وسادات وعلما وفضلا وصلحا واعیان دار السلطنه قزوین
در ایوان چهل ستون اجلاس نموده جهة ترویح روح مطهر نواب خاقان
رضوان مکان حفاظ وقرا بتلاوت کلام ربانی اشتغال نمایند
وانواع مطعومات وحلویات دران روز که جلهٔ نواب خاقان
رضوان مکان بود طبخ کنند وصبح روز دیگر با ارکان دولت
اعلیحضرت ومقربان بارگاه وبندگان درگاه از صفی آباد داخل شهر
گردیدند وبدولتخانهٔ مبارک نزول اجلال فرمودند وهریک از بکلربیکیان
وامرا ومقربان ووزرا وعمال وحکام وملازمان ومنسوبان آستان
عرش نشان را خواه جمعی که در بار را قابل حاضر بودند وخواه جمعی که در ممالک محروسه
وثغور وولایات بحکومت اشتغال داشتند بخلاع فاخره از جیقهها وشمشیر
وخنجر مرصع ولباسهای فاخره از زربفت وسمور واجناس قیمتی

واسپان تازی نژاد با زین و لجام مکلل بجواهر گران بها سرافراز فرمود
هرگاه جهانیان را از مژدهٔ جلوس آنحضرت لباس حیات تازه عنایت
شده باشد هر اینه باید که بمقتضای تطابق صورت و معنی کسوت ظاهر تجدید
یابد الحاصل بعد از طعام دادن خلاع و انعام نوازش جمعی از بندگان که
متکفل شغلی از اشغال نبودند بمنصبهای عمده و الا نهمت علیا گردیدند شاهوردی
سلطان حاکم باب الابواب دربند برتبه یساول صحبتی سرافرازی یافت
و حکومت الکاء خواف بزمان سلطان مفوض شد میرزا مقیم ولد مرحوم
میرزا قواما مستوفی الممالک بمنصب کتابداری ممتاز گردید و چون میرزا تقی
اعتماد الدوله و جانی خان قورچی باشی از نیرنگ فریب کلامی مشهور
بآقا بنی ولد مرحوم امیرگونه خان قاجار که در زمان خاقان رضوان مکان
بخدمت یساول صحبتی قیام داشت و بنابر شیطنت و بدذاتی و بداندیشی
با خلایق نواب خاقان خلد مکان او را از نظر انداخته بودند
از راه برده بود از خدمت اعلیحضرت ظل الهی التماس تقصیر و زلات
نموده مستدعی آن گشتند که خدمتی که باو مفوض و مرجوع بوده بدستور
شود چون طبع معلی و دریافت والای نواب همایون اعلی را از کج بازی
آن پیاده سپاه صدق اندیشی و سوار کمیت خدعه و سردر پیشی
اطلاع تمام حاصل بود فرزین طبیعت را بهر جانبی جولان میدادند که
شاید از فیل بند الحاح و التماس ایشان بیرون آیند چون از دو جانب
رخ بر خاک عجز نهاده طالب این مرام بودند مسئول ایشان را بعز

انجاح مقرون فرمودند و منصب بیاول صحبتی بنا رالیه عنایت شد و در
حین اشتغاف این ماموال حکم فرمودند که این خدمت بشرطی با و مرجوع
گشته که بعد الیوم سالک طریق غدر و مکر و نمامی و سخن چینی نبوده
بحال خود باشد و اگر مضمون آنچه بر زبان وحی ترجمان جریان یافته
تخلف نماید قرین سخط و غضب پادشاهی خواهد گردید سمعاً و طاعتاً گویان
امتثال امر اشرف نمودند و مومی الیه نیز در روزی که جماعت مزبوره
برتبهٔ پابوس مشرف گشتند برتبهٔ زمین بوس سرافراز گردید امید که
پیوسته موافق و مخالف را جبههٔ نیاز برین آستان فلک نوامان بوده
دولت و اقبال قرین حال این خسرو بیهمال باد بیان نشستن اعلیحضرت ظل
اللهی و مشق نمودن سواد خوانان خطوط جریدهٔ صحیفهٔ امکان و رموز
دانان الواح پر نقش و نگار آفرینش جان سلم عقل انسانی را که مرقات
عروج قصر کنگرهٔ گردون ست چهار پله قرار داده هر پله را نامی نهاده اند
نخستین را هیولانی و دوم را مستفاد و سوم را ملکه و چهارم را بالفعل
گروهی که بمنزلهٔ انسانیت رسیده مستعد عروج این معراج گردیده اند
احوال مختلف میدارند از انجمله بعضی بذوق اقامت بر پلهٔ نخست
دل بسته از ان پایه نازل افتاده اند قیمت گوهر هستی شکسته اند
و جمعی این منزل را بپای سعی طی نموده در مرحلهٔ دوم دچار رهزنان کسل
گردیده مقید بزنجیر حیرانی و اسیر سلسلهٔ سرگردانی گشته اند و جماعتی
بدستگیری توفیق ربانی به پلهٔ ثالث و رابع این معراج بر آمده

ازان پایهٔ بلند تماشای عالم ناسوت نموده اند زهی بلهای بلندپایه که
بال طیور سبک سیر را از طی هر یک رشتهٔ پرواز کوتاه و دیدهٔ بینش
از دوار حیرت سیاهست و چون هر پروازی بجناحی اختصاص دارد بال
افشانی هوای این مرتبهٔ بلند بشهپر خامه و بال کاغذی نامه میسر میگردد
اگر قلم و قرطاس نباشد اساس این تمنی استوار نمی شود و اگر زبان دانی
این واسطی میلاد خوش بیان پا درمیان نگذارد مخزونات ضمیر
اصناف انسان در قلعهٔ بندر دل در حبس دوام میماند تعالی الله این
چه مفتاح است که بدو دندان شوخ قفل کشای حکایات سربستهٔ جهانی
می نماید و گره از مخزونات خاطر عالمی بدو انگشت بی حس میگشاید گاهی خضر مثال
راهنمای سالکان بجرد آباد معنی بشهرستان کتب میکند و زمانی مشاطه وار
از تالیف حروف پریشان چهرهٔ بیاض را بزلف مرغوله دار خطی می آراید
اگر جداول اقلام نباشد از زمین بیاض صحیفه دمیدن سبزهٔ خطوط
میسر نیست و اگر دام خط نبود صید مرغان طاوس رنگ الوان معانی مقدور نه
نون والقلم اشارهٔ ایست که جزو اخیر علت تامهٔ ایجاد ممکنات که از ترکیب
کاف و نون مزاج هستی گرفته خامهٔ مشکین رقم و آفتاب ایجاد در ا
مطلع ظهور کاف کاغذ کرم کافوری شمیم است آری قلم است که انگشت
بر هر حرفی از تصانیف نکته سنجان مطلب نگار میگذارد و کاغذ است
که تاب نگهداشتن اسرار بحیده نقوش می آرد گوهرهای معانی را مخزون
سینهٔ ارباب الباب و صحیفهٔ کتاب است و کابین این نوعروسان

مقنع نقد هوش خردمندان دقیقه یاب چون اقتباس انوار دانش بوساطت
شمع قلم میسر میگردد بناچار فیض یافتگان مبدا فیاض خصوصاً پادشاهان را
سخن پاین التفات نمیباید نمود که گوهری چند که از سحاب نیسان رحمت بصدف
قلب پاکیزه سرشت ایشان نزول نماید گنجوران اسرار سپارند که فرامین
وارقام بر طبق آن صدور یابد و اگر از محرمان سرایر شخصی را بعرض مطلبی حاجت
افتد بی وساطت زبان اظهار آن مطلب بر ضمیر انور آسان باشد لهذا اعلیحضرت
ظل اللهی که بهمین فطرت ذاتی از پادشاهان امتیاز دارند خواهان حصول این
مرام گشته بتاریخ چهارشنبه روز چهارم شهر ربیع الاول سنهٔ هزار و پنجاه و دو
بونت ئیل که ملک المنجمین میرزا محمد شفیع تعیین نموده بود در دارالسلطنه
قزوین شروع در خواندن نمودند و سیادت و فضیلت پناه میر مرتضی
اصفهانی که بصفت صلاح و سداد و پرهیزکاری آراسته بود برتبهٔ معلمی
آنحضرت از اقران امتیاز یافت اگرچه بظاهر معلم بود اما در حقیقت
در سلک ابجدخوانان دبستان دانش آن خسرو دقیقه شناس انتظام
داشت در همان روز قلم را از بنان آن شهریار دانش پرور سر افتخار
بلند گردید و از پیرایهٔ خط آن ممتاز اقلیم یگانگی چهرهٔ صفحه آرایش
پذیرفت از نظر گردش قلم و جریان مداد چون صبح که از لباس شب تیره
برمی آید ظاهر بود که روی زمین صفحهٔ قلمرو آن خسرو بی قرین خواهد گردید
و از شکستن کاغذ مشق صدای شکست مخالف بگوش می رسید صریر قلم آواز
بلند بگوش ارباب هوش میرسانید که عنقریب در اقلیم گشایی خامه را با تیغ زبان

یکی میگردد مربع نشستن نقاط بر سر صفحه گواهی میداد که چهار بالش
سلطنت ربع مسکون تکیه گاه اقبال این خدیو زمان کشورگشا می شود
پیش ازین سواد از خواندن خطوط روشن میشد امروز از فروغ ادراک
او سواد روشن میشود در اندک روزی که عبارت از شش ماه باشد
علمی که صاحب شعور آنرا بمدتهای بیرون از اندازه بهم رسد آنحضرت را
بحصول پیوست و نقوش مشکین لباس در دیدهٔ بصیرت آن خسرو اقلیم
دانش سرمهٔ سلیمانی رویت پری چهرگان معانی مکتومه گردید و از
تعلیم سیادت و فضیلت پناه مزبور مستغنی گشتند زبدهٔ محرمان راز و عمده
مخلصان دمساز مقرب الخاقانی حق نظر بیک غلام خاصهٔ
شریفه که بزیور دانش و فهمیدگی آراستگی دارند طرف گفت و گوی
علوم گردیدند امروز که چهار سال از ایام تحصیل این مطلب گذشته
در شیوهٔ نسخ تعلیق که مشکلترین خطوط است دست استادان را
مانند خط تعلیق در پیچیده اند بی شائبهٔ اغراق جمعی که اوقات عمر را
صرف خطاطی نموده درین امر نام برآورده اند خط بشاگردی می نویسند
گویا این ابیات را شاعر باشارهٔ ملهم غیبی در وصف این سایهٔ حضرت
لایزال که منجمع جمیع صفات کمال است گفته ـ تا کلک تو در نوشتن
اعجاز نماست ؛؛ بر معنی اگر ناز کند لفظ رواست ؛؛ هر دایرهٔ تو از افلاک
حلقه بگوش ؛؛ هر مد تو از مدت ایام بهاست ؛؛ امید که تا دست قضا
خط فرمان بر ناصیهٔ پیر و جوان می نگارد روی زمین مانند نگین در زیر خط

فرمان روائی این شهریار گردون احتشام باد مشق کمانداری
اعلیحضرت ظل اللهی قدرانداز آماجگاه ابداع که رشتهٔ انتظام عالم اسباب را
چون زه بر کمان افلاک بسته در هر دوری از ادوار قبضهٔ این کمان را
بتصرف اقتدار صاحب شوکتی میدهد که بناوک عدالت و دوربینی اندر
دیدهٔ کج بینان نافرمان را دوزد و بافروختن آتش مکافات اعمال
از پیکان سهام عدالت خرمن هستی اشرار را سوزد هم چشم خیره نگاهان را
از فروغ شهاب تاب خدنگ دلدوز میل حیرت کشد و هم ترازو
ساختن خدنگ بخطاء تدابیر بجنه اوزان سبکسران کم مغز سر
محبوبهٔ ملک و سلطنت را در آغوش دارد و خصم سرتیز بلند پرواز باد پیما را
چون ناوک از زه دست از رشتهٔ آمال جدا سازد و بنهیب شوکت
پوست را بر اندام مبارزان قوی زور چون کمان خشک نماید
و بکاوش خدنگ اندیشه رگ اکحل بر اندام شاخ ارغوان گشاید
دیدهٔ زره را از تماشای عروس فتح و نصرت روشن کند و صفحهٔ میدان
کارزار را از ریختن خون عدو کاشن نماید بقلم ناوک نگارندهٔ آیات
فتح باشد و به تیغ نظاره رنگ از چهرهٔ عدو تراشد هدف
از شوق خوردن تیرش در جذب پیکان خاصیت مقناطیس گیرد
و چراغ زندگانی دشمن از گداز برق بی امان شمشیرش در آب
میرد در هنگام کمانداری اگر طائر وحشی سنظر بند از پرواز ماند و روز
صید افکنی بمحض کشیدن کمان پیش از انداختن ناوک جان ستان

صید را در خون کشانده ام و زر له رشته این مرام را در قبضهٔ اختیار و اقتدار
اعلیحضرت پادشاه جمجاه سکندر احتشام گذاشته اند هر چند بی معاضدت
سعی و کوشش اقصی مراتب اینمعنی به نیروی جوهر دانی حاصل است اما
بمقتضای طبیعت انسانی و طینت بشری اگر بعید داعمال شیوه مفتونین
بفعل آید محمول بر خرق عادت میشود بنابرین خاطر اشرف را خواهش
کمانداری و قبق اندازی حاصل شد و صبح روز
در تالار عمارت میدان دار السلطنت قزوین بزم آراسته بجمعی
از بندگان که بناوک موشکافی تار نظارهٔ مور را مانند نگاه احول
از هم جدا میساختند امر نمودند که با نداختن قبق اسب امتیاز در میدان اشتهار
جولان دهند گروهی را که قوت بازو و جرأت دل معاضد یکدیگر
بودند قدم در میدان امتثال فرمان گذاشتند و به نیروی آتش دستی
و کرم جولانی از دمی سهام بر سطح هوا خط شهاب دنبالک نمایان
ساختند طبق زر که نشان کمانداران حکم انداز بود از کثرت سهام
متوالی بطریق قرص خورشید و خطوط شعاعی مینمود عاقبت صفی قلی بیک
بیکلربیکی ولد مرحوم سارو سلطان نور مضمار امتیاز برا قران سبقت
جسته از آن چوب خشک میوهٔ حصول مراد چید اعلیحضرت ظل اللهی
بجایزهٔ آن چابکدستی و قدر اندازی بر تبهٔ یساولی صحبت و خلاع
فاخره سرافراز فرمودند و بعد از انقضای آن هنگامه آن حضرت را
نیز هوس اینمعنی بر آیینهٔ ضمیر پرتو افکن گشته امر فرمودند که در باغ جنت

دار السلطنت قزوین که بحسب طراوت سبزه و ریاحین و موزونیت
اشجار و لطف هوا اسمش بامسمی است خیابانی طرح نموده قبقی نصب
نمایند که اعلیحضرت ظل رحمن در آن مکان نزهت بنیان بتاختن
یکران و باختن چوکان و قبق اندازی و جرید بازی اشتغال نمایند
و مطلوب از یمینی آن بود که اگر بدون مشق ممارست درین شیوه بدطولی
بکار رود و از آسیب نظارهٔ نامحرمان تماشایی که حاسدان نعم الهی
خرق عادتند و اصابه عین الکمال محفوظ باشند تا آنکه در اندک وقتی
و کم روزی بتعلیم راست اندیش درست کردار غلام با اخلاص اعلیحضرت
پادشاه جم اقتدار موشکاف غوامض مراتب تیراندازی دانای
مراتب جانفشانی و سربازی مقرب الخاقانی احمد بیک غلام خاصه شریفه
مهارت بجایی رسید که طیور را در روی هوا هنگام بال فشانی تیر هوایی
آتش در خرمن هستی می زدند گویا این بیت را شاعر در وصف صافی
شصت آن خسرو اقلیم گشا گفته ٥ بنوعی گرم و سوزان میرود از دل
برون تیرش «که از بوی کباب افتد بفکر زخم نخچیرش» و در انداختن تیر تو
که در حقیقت بونه گلهای شهرت بی اندازه است آن مقدار قدرت
بهم رسانیده بودند که جوزرا بالوان مختلف رنگ کرده بطریق دائره
بر روی خاک آماج در پهلوی یکدیگر بطرح نصب مینمودند و از بیست قدم
مسافت حکم می فرمودند که نخست جوزهای سرخ رنگ را که مثلا ده عدد باشند
با چوب تیر شکسته بعد از آن زرد را و بعد از آن زنگاری وغیره را بهمین

نسبت از لباس قشر برآرند و بنوعی که میگفتند در عالم کردار بظهور می آمد
آری چه عجب تحصیل این امر را دو چیز در کار است نخست اصابه بینایی
دوم قدرت توانایی و این یعنی از روزی که مردم دیدهٔ مهر و ماه کسوت
بینش پوشیده اند و بازوی گردون را تاب و توان داده اند
اباً عن جد خاص این نیکشنه والا است لله الحمد و المنه که همچنانکه تحصیل این امر
کمالات بی ارتکاب تعب و مشقت حاصل میگردد فتوحات بی اندازه
نیز بی آنکه لشکر فیروزی اثر و سپاه نصرت پناه از مقر سلطنت در حرکت
آید بلکه پرچم اعلام اقبال از هبوب نسیم متحرک گردد میسر میشود تفصیل این
اجمال آنست که در زمان دارایی و ملک آرایی نواب خاقان رضوان
مکان علیمردان خان ولد گنجعلی خان که بیامن تربیت نواب گیتی ستان
فردوس مکان باعلی مدارج ایالت و حکمرانی ارتقا یافته در اوقات
برتبهٔ امیر الامرایی خطهٔ قندهار از همگنان امتیاز داشت بمحض
هراس بی اصل سست اساس که در عالم خیال تصور نموده بود روی اخلاص
ازین آستان سعادت نشان که قبلهٔ آمال جهانیان است تافته
نوشتجات نزد منوبان پادشاه هندوستان فرستاده اظهار سپردن
قندهار نمود پادشاه هندوستان صفدرخان را باگروهی انبوه
بخطهٔ مزبور فرستاده و آن ملک را متصرف گشت نواب خاقان رضوان
مکان را از وقوع این امر آتش غضب در اشتعال آمده فرامین و مناشیر
بهر قطری از اقطار و مصری از امصار و قری و احشامات صادر گردید

که ملازمان خاصهٔ شریفه و بکاربکیان امرا و سایر ضابطان ازمهٔ امور
بسرکردکی رستم خان سپهسالار در خراسان جمعیت نموده مهیا باشند
و در بذیرایی اسباب سفر سعی موفور بظهور رسانند که بعد از ورود موکب
مسعود که عرض لشکر قیامت اثر ملاحظه می شود آثار رحمت و عضب و حرمت
و عنف نسبت بهرکس درخور امتثال فرمان و تمرد طغیان بظهور خواهد رسید
و چنان نمایند که مورد شفقت بوده باشند نه مهبط غضب و سخط عالم عالم
سپاه و جهان جهان لشکر در خراسان حاضر آمده انتظار ورود اعلام
نصرت فرجام داشتند تا مصلحت سنج نظام کل در بلدهٔ کاشان عنان
عزیمت آن خاقان کیتی ستان را بتسخیر ولایت بقای جاویدان
معطوف داشت پادشاه هندوستان وقت یافته دارا شکوه پسر کلان
خود را با سپاه کران بکومک صفدر خان فرستاد و دارا شکوه خود در
غزنین توقف نمود خان دوران را که از عمدهای لشکر او بود با بیست
و دو تن از امرا و یکصد و پنجاه هزار سوار بقندهار روان نمود کیفیت
این نهضت و حقیقت این عزیمت روز بیست و دوم جمادی الاولی
بمسامع باریافتکان سرادق جاه و جلال رسید فرمان قضا جریان
نفاذ یافت که پیشخانه بجانب خراسان بیرون زده عساکر ظفر توامان
آمادهٔ فرمان باشند و رقم اشرف باسم امراء عظام و رستم خان
سپهسالار بصدور پیوست که جنود مسعود را که از استماع قضیهٔ هائلهٔ نواب
خاقان رضوان مکان کمان کرده اند که سفر قندهار در عقدهٔ تعویق

خواهد ماند و بدینجهت هر یک بمنزل خود روان گشته اند جمع نماید که اراده
والا چنانست که نخست همت مصروف استخلاص قندهار بر آشیه
شود چون اخفای این قسم اراده ممکن نیست نهضت اعلیحضرت ظل الهی
بوساطت منهیان معلوم داراشکوه گردید قحط غلات را دست آویز جعیت
خود نموده بهندوستان برگشت و هنوز لوای سعادت انتما از دار السلطنه
قزوین نهضت نموده بود که خبر مراجعت لشکر هندوستان معروض ایستادگان
بارگاه فلک اشتباه گردید زهی اقبال روزافزون چون امواج دریا کاروان
فتح و نصرت از دنبال هم می آیند و روی کار بعالم و عالمیان می نمایند
موید این معنی آنکه بعد از وقوع اینچنین فتحی که با وجود غنودن سیوف خون آشام
در بستر نیام روی نمود خبر التجاء اعلیحضرت سلطنت و شوکت پناه زبده
و خلاصه دودمان چنگیزخان امام قلیخان والی ترکستان بعرض مقدس
رسید و ظهور شوکت والی کجستان و نبعه او بنوعی که بعد از این زیاده بیان
می پوشند مقهور گشتند امید که همیشه این درگاه مأمن و معاذ و ملجاء
و ملاذ زشت و خوب طوایف امم و اصناف بنی آدم باد
نقش بندان نسیج بینش فریب کارآگاهان کارگاه امکان آرزوی پرده
غیب را بصفا و پردلپذیر آراسته اند و خلوتیان این سراپرده را
بنیاد روز زینت هر هفت پیرا بسته در هنگامی که عروس ملک بعقد دوام
صاحب شوکتی در می آید مانند بزم آرایان محافل عیش و نشاط این
نقوش دلفریب و لعبتان قدسی نژاد را که دیده و در نهان از استقصای

بکماهی آن بکوتاهی و نارسایی اعتراف دارد بمحفل ظهور جلوه گر میسازند
وحجلهٔ گردون را از جلوهٔ آن دوشیزگان حجب غیب رشک نگارستان
وانموذج روضات جنان می نماید و برونمای این حورنژادان از
یکجهتان اخلاص آیین که محرم تماشای این بزم دلفریب اند آرام دل
خواهش قرین و از اعادی نفاق آیین روشنایی دیدهٔ جهان بین
می ستانند چنانچه عنبرآگین ساختن هوای اردیبهشت لازم شکفتن ازاهیر
بستانیست اعتدال بخشی مزاج فاسد ایام خاصیت شمیم انوار حدایق صاحبقرانیست
بدان طریق که اشراق لازم آفتابست هر امری از امور غریبه منتج اثری
از آثار عظیمه می باشد طلوع مهر منیر را علامتی روشنست که صبح صادق را
نتیجهٔ اختیار آن روسفید دارد و آمدن بهار را علامتی که سنبل امرکشان
از خلوت مکون به پیشگاه ظهور می آرد و دهقان بخت زمین چمن را
مستعد شکفانیدن نموده تخم ریاحین الوان می کارد و ثمر اول از شکوفه
خیمه بساحت گلزار زده بعد از آن از شهربند عدم برون می آید کعبتین
روز و شب را قاعده سنجان رموز آفرینش ترازوی اوزان پادشاهان
عظیم الشان قرار داده اند چون یکی از کشورخدایان که بگرانمایگی اقبال
روزافزون ممتاز باشد بر اورنگ اقلیم گشایی نشیند مقارن جلوس
آن خسرو همایون فرمان روایی از تخت اعتبار برمیخیزد ازینجاست
که مقارن طلوع خورشید جهان آرای وجود والا خیر الوجود حضرت
ختمی پناه صلوات الله و سلامه علیه و آله دیدهٔ دوربین اقبال مسندآرایان

عجم بمیل خطوط شعاعی آن مهر فروزان از لباس بینائی عریان گردید
و بذوق جبهه سائی خاک آن آستان عرش نشان کنگرهٔ ایوان کسری را
روی نیاز بر خاک عجز و انکسار بنهاد چراغ شهرت آتش پرستان فارسی
زبان گویائی کوتاه گشت و اصناف ارباب کفر و طغیان را که کواکب
ثابت بروج اعتبار بودند سیر اوج عزت بحضیض وبال و نکال منتهی شد
و چون حضرت ظل الهی نور آن چراغ و ضیای آن آفتاب اند بمضمون
صدق مشحون الولد سر ابیه مقارن اشراق نور عالمتاب دولت این برگزیدهٔ
رحمن مردم دیدهٔ فرمان روای ممالک ترکستان که به نیروی بازوی شوکت
و اعتلاء همت و وفور جرأت قدوهٔ مسندآرایان توران بود از خیرگی آئین
نور ساطع و حیرت آن شعشعهٔ لامع سررشتهٔ بینش را از دست داد و پردهای
بینائی را نقاب تواری و حجاب خود نمود و چون خاک این آستان
بنوربخشی دیدهٔ محتاجان ضرب المثل بود وانست چشم نیاز برین کحل
الجواهر ابصار جهانیان دوخته سلطنت آن ملک را بنذر محمد خان
برادر خود تفویض نمود و خود با یکهزار نفر از خاصان و یکجهتان که با وجود
عریانی آن خان ذی شان از لباس سلطنت همان دست اخلاص
بدامن دولت آن اقبال آئین داشتند و جمعی کثیر از تجار و زوار
بتقریب زیارت مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما روی نیاز باین قبلهٔ
آمال که مامن شوریدگان مضطرب احوال است آورد قبل از ورود آن
پادشاه بسرحد ولایت بیکران که ملجا بی دست و پایان است نذر محمد خا

حکایت احوال یوسف علیه السلام را سرخط تعلیم خود دانسته جمعی را از دنبال آن سرور مفقود الخبر والبصر فرستادآن گروه یغمای اتباع زا تعاقب نموده از نقود و اجناس آنچه یافتند غارت کردند امام قلیخان با رفقا با سپ و تازیانه فرار بر قرار اختیار کرده داخل الکای مرو گردیدند کیفیت این واقعه عجیب و حقیقت این سانحه را مرتضی قلیخان قاجار که در آنوقت برتبه امارت مرو سرافراز بود معروض سده والا و پایه سریر معلی گردانید بمقتضای شیمه کریمه مهمان نوازی خاندان قلی بیک یساول صحبت را بمهمانداری تعین فرموده فرمان قضا جریان باسم بگلربگیان و امرای عظام و حکام و وزرا و عمال و کارکنان ممالک محروسه از سرحد مرو الی پایه سریر خلافت سیر شرف نفاد یافت که بهریک از محال که پادشاه مزبور و ملتزمان و منسوبانش وارد کردند در لوازم میزبانی و شرایط مهمانی و تکلف و انعام و دادن لباس و ظروف و فروش و مایحتاج و سامان مطعوم و مشروب و ارسال نذور و ارمغان و تحف و هدایا و تحصیل مکنونات خاطر و مرغوبات ضمیر آن خسرو افراسیاب نظیر دقیقه فوت و فروگذاشت ننمایند و نوعی نمایند که در حین ورود بدرگاه خلایق پناه اظهار رضا و خوشنودی کنند مرتضی قلیخان بمضمون مسطور عمل نموده در بدل نقود و اجناس و تکلفات و تواضعات آنچه شایان همت کریمان باشد تقصیر ننموده و جمعی از طرز دانایان خدمت اندوز را در رکاب آن خسروذی شان روان نمود که تا در الکای متعلقه او

باشند بهمان دستور عمل نموده در پرسش احوال و اسباب و مایحتاج
هر روزهٔ آن جماعت سعی نمایند و تا دخول مشهد مقدس که در آن وقت
حکومت آن محال بقرچغای خان ولد مرحوم منوچهر خان مفوض بود بموافق
مضامین فرامین که در آن ابواب صادر شده عمل نمایند و قرچغای خان
نیز موافق مضامین فرامین و ارقام مطاعه با گروهی از حیز تعداد و احصا
بیرون باستقبال رفت و بعد از مراعات لوازم اعزاز و احترام
و تبجیل و اکرام منزلی مناسب جهة سکنای او تعیین نموده در آن مکان
مرغوب فرود آورد و هر روز یکی از اعیان آن بلدهٔ طیبه که از افراد الناس
امتیاز صوری و معنوی داشته متکفل شغل میزبانی پادشاه مزبور
و تبعهٔ او گردیده تکلفات و تواضعات می نمود با آنکه ولایت
ترکستان و طوائف اوزبک را بجهة تراکم غبار عناد مرآت قلوب
صورت نمای حق و یقین نیست و از شعلهٔ طوراییه هدی اقتباس
ضیاء هدایت نمی نمایند آن پادشاه والاجاه را از فیض همت
ذاتی و کرم جبلی و احسانات که در حین تمکین بر سریر سلطنت
نسبت بفقرا وقوع یافته بود و غشاء مناقشهٔ مذهب فی الجمله از
پیش دیدهٔ بصیرت برخاسته طالب زیارت آستان ملائک آشیان
امام مفترض الطاعة ثامن ضامن علیه التحیة و الثنا گردید زهی خارق
عادت که مانند آب که هر در نقاب خفا آشکارا شد و نهال آمال
تشنه لبان بادیهٔ انکار را از منهل عذب تسلی سرسبز و ریان گردانید.

بیش ازین مفتاح اعجاز آنحضرت قفل بستهٔ چشم ظاهر نابینایان را
میکشود درینمرتبه دیدهٔ اعتقاد آن دودمان زبدهٔ چنگیزی را که
کور مادرزاد بود بمقالید معجزه باز نمود کیفیت زیارت بنوعی بود
که از خادمان روضهٔ سنیه استدعا نمود که ریسمانی در گردن
آن ممتاز سلسلهٔ چنگیزی که از غایت غرور تقلد قلادهٔ سلطنت
و دارائی را بر خود دشوار میدانست افکنده کشان کشان بآن آستان
عرش نشان می بردند بعد از استفادهٔ فیوضات ازان مقام
مینو نظام روانهٔ پایهٔ سریر خلافت مصیر گردید رستم خان سپهسالار
که با بگلر بیگیان و امراء عظام در خراسان بود باستقبال آن خان عالیشان
در حرکت آمده روی زمین از نشان سم مرکبان زره پوش گرد دید
و نسیم را از ازدحام و کثرت خلق ضیق النفس حاصل شد طول زمان را از عرض
آن لشکر رشتهٔ امتداد کوتاه و دیدهٔ آفتاب از سواد آن سپاه سیاه گشت
گذشتن روز ازان تنگنا بنوعی دشوار شد که بعد از غروب خورشید
روشنائی برجای خود بود و تراکم غبار بجائی رسید که از آمد و رفت
انفاس بر سطح هوا جاده می نمود شعر اگر سیماب باریدی چو باران ،،
نماندی بر سنان نیزه داران ،، چنان از جوش لشکر قحط جا بود ،،
که نعش سایه بر دوش هوا بود ،، اسپان تازی را که وسعت گه دون
از شوخی رفتار مانند چشمخانه بر نگاه تنگ بود بمثابهٔ دل عشاق
بر یک مکان جولان واقع می شد از صفوف آراسته خیابانها

که مبدأ و منتهای نمودار ازل و ابد تواند بود بهم میرسید نفیر کرنا و خروش

کوس چون امواج دریا از آن معرکهٔ قیامت اثر راه بیرون شدن نمی یافت

از تنگدوزی سوار و پیاده اسم را جای صدق بر مسمی نمانده بود طیور

در فضای هوای آن صحرا از تراکم غبار چون تیر در ترکش مال گشوده تنگ

مقام آرام داشتند اعداد دل نگران و خاطر پریشان که اگر کار سپاه

بشمار رسد بچه عنوان از عهدهٔ تعداد بیرون آید زمین از تهیج غبار بر خود

میبالید که جا بران ازدحام کشاید کره خاک از کثرت سنان درخشان سواران

نمودار قرص خورشید جهان افروز گشته نابینایان را از شوق تماشای

آن هنگامه بینائی رفته بچشم خانه رجعت مینمود آن سلالهٔ دودمان چنگیز خان را

با وجود فقدان بصر کیفیت تماشای آن هنگامه حاصل میگردید بعد از وقوع

ملاقات آن پادشاه والاجاه و تقدیم اموری که لازم مهمان نوازی

باشد بخیمه که جهة آن عالیجاه ترتیب یافته بود نزول نمود و جشن عظیم آراسته

مطعومات و مشروبات حاضر ساختند و مبلغهای خطیر و امتعهٔ کثیر تسلطت

مزبور در نقا تکلف نمود و شکر قدوم به تقدیم رسانیدند و چند نفر از ملازمان

کاردان را تعیین نمود که در رکاب خان مذکور روانه پایهٔ سریر خلافت مصیر شوند

امرا و حکام هر محل باین آئین استقبال کرده تکلفات می نمودند تا بحوالی

بلدهٔ طیبهٔ طهران رسید اعلیحضرت ظل اللهی بجهة مزید اعزاز و احترام آن

خسرو عالی مقام بجهت اخلاص منش پاک نهاد نیکو روش عارف غوامض

طرز دانی مطرح اشراقات الطاف خاقانی مرتضی قلیخان اشک آقاسی

حاکم طهران را بمهمانداری تعین فرموده باستقبال فرستادند آن دقیقه
شناس رسوم وآداب باستعداد تمام روان گردیده در منزل لوان
کیفیت ملاقات دست داد از نفایس اجناس وظرایف امتعه تقدر آنچه
سزاوار ارباب کرم باشد بارمغان گذرانید و باتفاق روانه دار السلطنه
قزوین گردیده حقیقت بعرض اشرف رسانید فرمان قضا جریان نفاذ
بصدور پیوست که برکنار شهر سرادق عظمت و اجلال برپای کرده
جشنی عظیم که روز کار را مشاکل آیین نعیم سازد و سامان نمایند
خدمتگذاران فرمان پذیر بتهیهٔ آن بزم خلد نظیر مبادرت نمودند نسیم باد ورد
بوی بجستجو دویده گل بتحصیل گلاب میان تنگ بربست آوازهٔ آن بزم
سرورز رشک دل ابر هیه را نمکسود گردانید غنچه از گلبن افکار فروختهٔ در مشت
بیرون آمد بهار و خزان مانند گل رعنا بطراحی و رنگ آمیزی الوان
غرایب پشت بهم دادند و قوی پیچکان را مانند اوراق چناره که از یک
شاخ برآید بتحصیل آن کار دست باهم یکی شد نقش اقدام بطریق برگ گل
که بابال نسیم باشمیم هم پرواز است در راه طلب از بس راه روان بازمی ماند
در اندک فرصتی سایبانهای اطلس زرنگار که در طول و عرض
با فلک ثوابت لاف برابری می زد و دعوی مساوات می نمود.
بستونهای مذهب کویزه زرین برپای شد و قالیهای گرانبها
که از جادوکاری استادان صنعتگر شمیم ریاحین از گل و برگ آن استشمام
میشد مفروش گردید و بساط پادشاهانه گسترده گشت نظارهٔ رسا

از حیرت آن بزم وسیع که از اندازهٔ بینش بیرون بود بر خویش
می پیچید و نسیم بهاری شمیم ریاحین در بغل بمشک آمود ساختن هوای
آن محفل میکردید اعلیحضرت ظل اللهی بمقتضی تفقد ذاتی که شامل حال خرد
و بزرگ است بعزم استقبال پادشاه هر نوردیدهٔ رکاب را بنور اقدام بینایی
بخشیدند و مرکبان صرصر شعار موکب همایون چون باد بهاری در حرکت
آمدند غنچهای پرچم اعلام شکفتن آغاز نهاد تا آنکه اعلیحضرت
خدیو زمان با مخصوصان و ملازمان رکاب سعادت در مقر سلطنت
نزول اجلال داشتند از کثرت سپاه دیدهٔ روزکار حیران و رنگ از
چهرهٔ تماشائیان گریزان گردید در حوالی بیدستان من اعمال دار
السلطنة قزوین امام قلیخان را سعادت دریافت خدمت اشرف
روزی شد و بخلعت نوازشات شاهانه سر افتخار بکیوان رسانید
و مقارن آن حال از اسب فرود آمد اعلیحضرت ظل الهی نیز پیاده شده
با یکدیگر معانقه نمودند آن پادشاه صاحب دریافت بدیدهٔ بصیرت
ادراک ملاحظهٔ شان و شوکت و جلال و بزرگی آن مشرق انوار
برتری و ینبوع زلال سروری نموده قرین حیرت بی اندازه میگردید
چون چشم آن کاردیدهٔ امور سلطنت در ایام سلطنت هیچ وقت
اینچنین امری ندیده بود در حین فقدان بینایی توفیق ادراک این
عطیه یافت و بفحوای زهی مراتب خوابی که به ز بیداریست هم
شکر موهبت ایزدی بتقدیم میرسانید و با آنکه همچو من بر سریر سلطنت

متمکن بوده ذو القرنین را بنظر در نمی آوردند و متحرک عواصف حوادث
از جا نمی رفت از صدمهٔ شکوه آن دست پرورد رحمت یزدان
چون آهوی وحشی چشم نو خسته از صدای طبل دل شرح اضطراب خاطر می نمود
و چون از طرفین لوازم رسوم و آداب بفعل آمد سوار دولت و اقبال
عنان بعنان دو کوکب برکات بجانب کاخ کیوان اساس گشتند
و مقارن هم در بزم شادی و انبساط نشستند مطعومات و مشروبات
بیرون از قیاس کشیده شد و نقلیات و حلویات از حد و حصر افزون
حاضر گردید و بعد از برخاستن سفره ارباب طرب پیش نشستند
و از رشتهای طنبور و عود دام بصید تذرو نغمات الوان گسترانیدند
و مطربان خوش نوا برهانیدن طیور اندوه صدا بلند کردند نای بیجان
از اعجاز نفس استاد این سراسر زبان گردیده دستان سرایی آغاز
نهاده به بلند آوازی نشاط لب خاموش گشاد و بعد از استیفای
این امر عزیمت رکوب بخاطر اشرف تصمیم یافت بمقتضی فرمان
از پیشگاه خیام تا در دولتخانهٔ مبارک که قریب یک فرسخ بود دیبای انداز
زربفت و اطلس و دیبا گسترده بآئین تمام روانه گردیده بعد از ورود
بدولتخانهٔ مبارک پادشاه مزبور را تکلیف فرود آمدن نمودند چون خان
والاشان نهایت ضعف بصر داشت و ماندگی سواری علاوهٔ
آن شده بود مرخص گشته که پیشکشی که بایشان اختصاص یافته بود
روانه کرده و صدر و اعتماد الدوله و قورچی باشی و ایشک آقاسی باشی

و منظر بیوتات بهشت آیات تا منزل مزبور رفتند و در درخانه پیاده شدند سوای صدر سایر ارکان دولت در رکاب آن خان والاشان تا ایوان عمارت رفتند و خان را از اسب فرود آورده مراجعت نمودند روز دیگر در عمارت هشت بهشت بدستور جشن عظیم ترتیب داده خان والاشان را طلب فرمودند و درین روز تا پیش ایوان هشت بهشت خود بنفس نفیس استقبال فرموده بار دیگر معانقه نمودند و بدست مبارک دست آن خان عالیشان را گرفته بدرون عمارت آوردند و دلجوئی بیرون از اندازه کرده بنوازشات بیکران ممتاز فرمودند و روز دیگر امرای فوق را با میرشکارباشی بدیدن سلطنت پناه مذکور مامور ساختند و چون خان را خواهش زیارت کعبه معظمه در ضمیر بود و موسم زیارت میگذشت رخصت طواف ارزانی داشتند و در ان چند روز که در پایه سریر خلافت مصیر بود هر روز بانعامات و خلاع فاخره ممتاز میگردید حاصل که بیست هزار تومان از نقود و اجناس بتکلف آن خان عالیشان و رفقا و ملازمان او مقرر گردید و بدستور احکام و فرامین باسم امرا و حکام بصدور پیوست که نزل و ارمغان در هر منزل حاضر ساخته در خدمت و رعایت ایشان لوازم سعی بتقدیم رسانند و تا در دار السلطنه قزوین توقف داشتند سه چهار مرتبه جشن عظیم لد السلطان مذکور را طلب فرمودند و در مجلس اخیر که رخصت یافته روانه میگردید فاتحه جهة بقای عمر و دولت اعلیحضرت ظل اللهی خوانده روانه شد بعد از ورود

بعزیمت شستین قزوین اعلیحضرت جهانبانی بقصد شکار سوار شده بلدیکر
آن پادشاه والا جاه را در قریه مزبور ملاقات نمودند و روانه شکار
کردیدند و انواع عموم خلایق ازین شیوه ستوده بر بزرگ شکر گذاری دادستند
جهانبانی بهترین سپاسداری کردید امید که پیوسته این درگاه اقبال
ملجا پادشاهان ذی شان و معاذ سلاطین عالی مکان بوده این
آستان قبله آمال و مطاف سعادت اجلال باد متوجه شدن اعلیحضرت
ظل اللهی بشکار کلنک بال کشایان هوای بلند پروازی و صدر نشینان
محفل سرافرازی یعنی سلاطین ذی شان را که همای دولت به
مفارق اقبال اعتبار سایه کسترده از صدمه سیمرغ آتشین بال آفتاب
حوادث محافظت می نماید و شاهین اقبال بیهر مقتدر ابصید نزول
مطالب و مآرب میکشاید خاطر همایون پیوسته جویای آنست که در هر جای
که باشند کیفیت اوضاع سلطنت و قبض و بسط امور جهانداری و اقلیم
کشایی و حقیقت بینی امور معاینه دیده بصیرت بوده باشد اگر تاج
هدهد چشم کشایند از هر خطی سطری از تاریخ سلیمان خوانند و اگر
طوق قمری ملحوظ دیده اعتبار شان کردد آن را زوزن کلستان
همیشه بهار حکمت ازل دانند اگر عقل را از تاد باجی لنکر آباد کشتی
امتناع باشد پای بطلب ازلوح این طلسم حیرت بشناسند
و بکر لک تحقیق نقاط شکوک و شبهات را از لوح اندیشه تراشیده
طوطی را برگ سبزی از شجره وادی ایمن که بتعلیم کلیم الله زبان زد جهان

تصور فرمایند و از بوقلمونی نغمات عندلیب مشاهدهٔ کسوت طاوس می‌نمایند
مردمان دیدهٔ زاغ را که در عین روز زر مشق شبگردی میکند قبله‌نمای
غرابت آثار غیب شمار ندارند از شیر پستان عزنیهٔ الانهار سرشت تند و ان
تخم الوان ریاحین حیرت در گلستان دل خداشناس کارند و آئینهٔ
جهان نمای اسکندری را که چراغ شهرت آن تا وقت دمیدن نفخ صور
انطفا نمی‌پذیرد در نظر دانش منشان کار عبارت از آن است
که هر جزئی از جزئیات را مراتب ظهور امر کلی دانسته از قطره ادراک
حقیقت دریا و از ذره فروغ بیضا و از برگ گلی سیر گلستان و از چراغی
تماشای چراغان توانند نمود هرگاه در این معنی رسوخ حاصل شود جوارح را
مانند مبارزی دانند که سلاح مادرزاد در سر و بر دارد و در تحصیل روزی
هر روزه روی نیاز بمعاون نمی‌آرد تبارک الله از این بوالعجب شیوه کان
که هر یک در دیدهٔ ارباب ذوق بسماع حال در پروازند نخستین
ان آنها شاهباز است که با آنکه بخطاب شاهی از سایر طیور ممتاز است از مرقع
بال و پر خرقهٔ درویشان در بر دارد و هر چند معشوق شهریاران است
الفهای عاشقانه بر سینه می‌نگارد عروج دولتش بحدیست که مانند
سلیمان مسند بر هوای گستراند و قناعتش بمرتبه که سالی بیک لاشه بسر برد
در حالت گرفتاری سر بعزتش روی دست شهریاران است و سایهٔ
دولتش نبایهٔ همای تاج سعادت پادشاهان عمرها چشم دوربین اند
خواب شهرین می‌دوزد که شیوهٔ سلوک با ملوک آموزد و با بیداری آسایش

دران پایه که بعد از نوردیدن بساط وحشت اگر در آسمان باشد روی نیاز
بر خاک الفت میگذارد و باندک گوشهٔ دلی علی الدوام در غربت بسر برده وطن
در خاطر نمی آرد زهی مردان کارزار که بیک تنه بر سپاه خصم می تازند و از هر بیضه
در حین پرواز علم تصرف می افرازند دیگر سیاه چشمان موزون حرکاتند
که بشیوهٔ بال افشانی ادای جلوهٔ خوبان می نمایند و بنیشتر هر موئی چون شوق
از رگ دلها میگشایند بتحریک جناح هم دامن زن آتش شوق و هم مروحه
جنبان نسیم شوقند مانند پری چهرگان فرنگی تمامی بنا قوس نوازی مشهور
و همگی چون لعبتان خیال بجلوه سازی معروف صیادانند که از نقوش
بال و پر بقصد شکار مدام دام بر دوش دارند و سالکان تجرد شعارند که
پای در دامن سیر جهان نپیمانند از زمین سبکروحی پستیها و بلندیها در راه ایشان
هموار است و بمعلمی وحشت فطری از جنبش مژگان صیاد خبر و از کلبهٔ اعتبار
شان چون کسوت ادهمی حجاب خیره نگاهیست و پیش دیدهٔ ظاهر بینی
سرمایهٔ دیدهٔ آگاهی از غایت پختگی بخوردن غذای خام از منت طبخ آتش
فارغ نشسته اند و بتکلیف توکل از ذخیره کردن رزق مقدر چشم بسته
بمقتضای این صفات اگر طبع همایون پادشاهان والاشان بتماشای
ایشان راغب باشد از مقوله هوای خاطر نخواهد بود و اگر ضمیر شاهان
بسیر و صحبت حال ایشان مایل گردد عیبی نخواهد نمود لهذا اعلیحضرت [illegible]
که در شیوهٔ دقیقه یابی ید بیضا بیک بینی سر دفتر پادشاهان است بحصول این معنی
راغب گردیده اند و ارادهٔ شکار کلنگ در خاطر اقدس پدید آمد این مرغ کلانرا

که ناقهٔ گسسته مهار آسمان است زمام اختیار در قبضهٔ اقتدار شاهین که
بحسب ترکیب حقیر و صغیر است می باشد و گاهی بصدمهٔ سرپنجهٔ قوی زور
مخالب زمین بنیان کلنگان می شود و بسا باشد که از غلوی حرص
و شدت غضب بریختن خون یکی از آنها نایرهٔ قهاریش منطفی ناگشته
بدیگری از آنها پرواز دو آنرا نیز در حوصلهٔ شکافی هم پیشهٔ نخستین سازد
و عنوان شکار تماشا بنوعیست که در هر مکان که خیل کلنگ جمع باشند
کارآگاهان خبردار دایرهٔ کردار ایشان را احاطه نموده سرکرده و پیشوای
آن گروه با انداختن شاهین و چرخ مبادرت می نماید اگر صیدی ارادهٔ
بیرون شدن کند ملازمان از اطراف فریاد و فغان می نمایند و آن ساده
لوحان بتصور اینکه مبادا دامی در راه باشد مراجعت نموده بجانب دیگر
متوجه می شوند و باین عنوان دران دایرهٔ حیرت سرگردان می گردند و هنوز
دردان اندیشه اند که جوارح سلطانی بطریق قضای آسمانی نزول
نموده ایشان را در دام مخالب درآرند اعلیحضرت ظل الله بعد از ملاقات
سلطنت پناه امام قلیخان از قریهٔ شنشین دار السلطنهٔ قزوین بشکار
تماشا روان گردیدند و به نیروی اقبال همایون فال مرکز وار آن جانوران
وحشی را در میان گرفتند و با انداختن شاهین و چرخ دست اقتدار گشودند
تماشای شهره هرگز چنان تماشایی مشاهده نشده بود و نظارگیان
از روزی که چهره پرداز قضا ابداع وجود بقلم قدرت گشوده چنین سیر
واقع نگردیده امید که پیوسته بالهای سعادت سامان آن خسرو سلیمان

مکان بود مخالب جوارح حشم منصور بال از خون صید دشمنان یاد بن

ذکر فتنه طهمورث در گرجستان با رستم خان و فرار نمودن او و نشستن آتش طغیان

جون حرکات کردن و نیرنگ سپهر بو قلمون منتج حوادث می باشد بعد از آنکه

خاطر اقدس و ضمیر مقدس از میزبانی و نفقه سلطنت پناه امام قلیخان

فراغت یافت و از انشکار قبال استیفا حظ بی منتها کرده معاودت

نمودند مقارن انجال عرایض سلطنت و شوکت پناه رستم خان

والی گرجستان کارتیل متعاقب و متوالی بدرگاه فلک اشتباه

رسید که طهمورث والی گرجستان کاخت که از نواب خاقان رضوان

مکان علیین آشیان او را برتبه سلطنت آن ملک دلکشا سرافراز

ساخته همواره به نیروی الطاف آن خسرو خلد مکان لاف استبداد

و استقلال میزد درین وقت بنا بر وساوس نفس اماره که در کشور

وجود راه زنی قوت عاقله می نماید به پختن خیالات فاسد آتش سودا

افروخته و چشم خواهش بمحال کارتیل که حکومت آن از دربار اعلی

و درگاه معلی بمشار الیه مفوض گردیده دوخته و جمعی از خود رایان

بیعاقبت بتکار قزلباش که ملک موروثی سلطنت پناه مزبور

و داخل ولایت کارتیل ست آمده و باین حرکت ناشایسته

اکتفا نکرده تا زال اوسطا و قراقلیخان و بودر و موثم استلاجور

که از نادران عمده گرجستان کارتیل و زبان یکی نموده که در تضییع

سلطنت پناه مزبور بقدر امکان کوشش نمایند و اوسطا و اسلاجور

مزبور شخصی را بقصد تضییع سلطنت پناه موهی الیه فرستاده بودند
کنکچیان از این معنی مطلع گردیده آن شخص قرار می نماید و چون
هر چیزی در برزخ صدق و کذب می باشد رقم مرحمت شیم باسم
طهمورث مشتمل تقاعد از امور مزبور شرف صدور یافته مصحوب
نقی بیک با درگاه ارسال یافت که اگر بمقتضی سهو و نسیان که
لازم سرشت انسان است مصدر این امر شده باشد چهره اعتقاد را
بزلال انابت و استغفار از گرد عصیان شسته من بعد مرتکب
این قسم فعلی نشود که اگر بعرض مقدس رسد که باردیگر ارتکاب
اینچنین ناشایستی نموده مورد سخط و غضب شاهانه خواهد گردید
و آن وخیم العاقبه از غایت جهل و نادانی بظاهر لوازم اطاعت
و انقیاد نقی بیک بتقدیم رسانید و تعهد نمود که از من بعد بر خلاف
شاهانه باشد و در باطن همان بشغل فتنه انگیزی اشتغال نموده با زنال
و باذدر و کیلیه کورکار تیل که مختار و پیشوای کفره مزبور می باشند قرار داد
که رستم خان را بقتل رسانند و ملک فورخس ولد ملک اتابیک الکا
سمنخط را درین امر با خود همداستان نموده بودند چون ملک مذکور
از یکجهتان آن آستان خلافت مکان است رستم خان را از کیفیت غدر
کفره اخبار نمود رستم خان درین باب عریضه نوشته مصحوب ملک مزبور
بدرگاه خلافت پناه فرستاد از این معنی آتش غضب پادشاهی در اشتعال
آمده فرمان همایون شرف نفاذ یافت که امارت پناه آدم سلطان

حاکم صوفی که همشیرزادهٔ سلطنت پناه رستم خان و شیوهٔ کاردانی معروفست باتفاق بگلربگیان آذربایجان و شروان و قراباغ و ایروان و جمعی از یوزباشیان و قورچیان و غلامان و تفنگچیان که منازل ایشان در آذربایجان و شروان می باشد بقلع و قمع و قتل و اسر و نهب و غارت کفرهٔ طاغیه که نافرمانی فرمان روائی ظاهر را علاوهٔ ناسپاسی و ضدانشناسی نموده اند روانه کردند امارت پناه مزبور بتاریخ بشرف پابوس مشرف و سرافرازی یافته گردیده روانهٔ گرجستان گردید و قبل از آنکه وارد گرجستان شود رستم خان مردم دیدهٔ کج بین کسله کور را از وطن مالوف چشمخانه جلا فرمود و در مجلس قلعهٔ نفیس مقید ساخت و با جمعی از یاوران که بزیور اخلاص و یکجهتی آراسته بودند بقصد تسخیر قلعهٔ نوذر که در متانت و رسانت و دشواری طرق و تراکم اشجار ضرب المثل آن دیار است روانه گردید و در اندک فرصتی به نیروی اقبال بیزوال اعلیحضرت ظل اللهی آن قلعهٔ مرصوصة البنیان را بخاک تیره یکسان نموده ازواج و اطفال آن گم گشتهٔ تیه غفلت را دستگیر کرد و آن مدبر عداوت سگال با نهایت پریشانی حال فرار نموده خود را بقلعهٔ اجیفه رسانید بعد از وقوع این فتح مبین و تسخیر آن قلعهٔ متین آدم سلطان با لشکر ظفر اثر وارد الکا کاخت گردید از انجا که همواره مطالب و مآرب این برگزیدهٔ اله بهیچ وجهی محتاج حشم صورت می بندد طهمورث بمحض توجه عساکر فیروزی مآثر مضطرب گشته

آنچه از اسباب سلطنت همین برداشتن دل اکتفا نموده فرار بر قرار
اختیار کرد و آن ملک بی آنکه تیغ مجاهدین معرکهٔ خصم افکنی
جنبش نماید مفتوح شد و در نسبت بتصرف اولیای دولت قرین
درآمد و زوال ارسطا و لوهم اسلام خورا در انابت و استغفار
به بیت الامان این خسرو علیا شان درآمدند و سایر تاوادان و از
ماوراء سکنهٔ گرجستان کارتیل که در کاخت سالک طریق غدر و مکر بودند
از کرده پشیمان گشته بمیانجی رستم خان التماس عفو از زلات خود
نمودند و مامول ایشان بعز انجاح اقتران یافته امر فرمودند که سپاه
نصرت پناه مراجعت نموده متعرض آن گروه معذرت پژوه نگردند
و قضیهٔ قتل رستم خان سپهسالار در اثنای رفتن آدم سلطان
بگرجستان وقوع یافت و چون تمهید رفتن آدم سلطان قبل از
وقوع قضیهٔ مزبوره بود خامهٔ مطلب نگار بتحریر آن مطلب بعد از اتمام
و سرانجام امور گرجستان قیام نمود بقتل رسیدن رستم خان از زبر بگذر
از شاهنشاه فرمانی موجب فرمان حضرت عزت مصور وجود انسانی را بقدرت بالغهٔ
ربانی از چهار ضد که اسطقس عالم آخشیجانی اند فراهم آورده از پایهٔ
تخت بی نیازی که دارالخلافه تجرد نام دارد عقل را بریاست و مملکت
این مدینهٔ الهی تعیین فرموده از حواس ظاهری و باطنی که بومیان
ولایت اند پیشکاران چابک بر در بارگاه اقبال این خسرو بی همال
داشته که به نیروی تن فرمان پذیران خدمت اند و در شهر بند وجود آ

و بنای حصار هستی پایدار شوند هرگاه تدبیر این سلطان مع الاقبال
در بدن سرای ملک باعتدال گراید و سپاه جوارح را باشغل
مقرره خود باز دارد و پیوسته از غرفه تجاویف دماغ منهیان نهیب آباد
حاجت روای بنموده ابواب قلاع مشیده قلوب بر روی آمال اشتیاقمان
و دست اقتدارش بر حصول مآرب دراز میکند و آوازه عدالتش
دولت که خازن گنجینه نعمت صورتست بخود در ابواب امن آباد و
رسانیده مقالید کنوز مطالب را تعلیم می نماید و این فرمان فرمای
کشور وجود دقیق پیرایه حسن سلوک می پوشد که گفتن ترا هرهای دیده را
شاهین ملامت بینی مهیا ساخته خلوت دل خداشناس را از نقوش
خیال ما سوا پرداخته باشد زبان را بذکر نعمتها در وجد صوفیان خلوتی
صاحب حال دارد و گوش را مانند دل ارباب کمال با تذکار گوهر نصایح محمود
بعد از ادای شکر مواهب یزدان در اطاعت پادشاه زمان که سایه
رحمانست کوشش کند و در بندگی این پرده دار نوامیس الهی بکار نماید
از اینجاست که تا شیوه اطاعت و انقیاد و فرمان بردگی منضبط است
بوسیله ترتیب این مفرح روحانی که از خزاین رضای خدای حقیقی و مجازی
ترکیب یافته دماغ انتعاش را نشاء کامیابی رسانیده باشد و اگر از پاس گزار
فرمان ایزدی باغوای شیاطین نفوس در ذیله غفلت ورزد ما دام که
رجوع فنا و راه انابت و استغفار مکن و بمقیاس طاعت بیخ فرمان
روای بی ملکم و کاست باشد بیاریخ عفو و مغفرت پاداش نافرمانی

چندی در عقدهٔ تاخیر بماند تا زمانی که آئینه خانهٔ دل او از زنگ ظلام اعمال نا شایست براه دخول پرتو آلهی مسدود گردد که دران حال سیئات اعمال در مرآت مکافات جلوهٔ ظهور می نماید مبین انتقال صورت احوال رستم خان سپهسالار است که در زمان نواب گیتی ستان فردوس مکان بانداز حسن خدمات و بندگی و کاردانی بر نسبت یساولی صحبت و در روشناسی قرب اختصاص یافته بود و بعد از رحلت نواب گیتی ستان خلد آشیان بسرای جاودانی در خدمت نواب خاقان رضوان مکان بزیادتی اعتبار از اکفا و اقران گوی مسیقت و رجحان ربوده بمنصب امارت دیوان و سرکردگی تفنگچیان ممتاز شد و در اندک مدتی از آن مرتبه نیز فراتر شده بخطاب سپهسالاری مخاطب گردید و حکومت الکاء تبریز و بگلربگی گری آذربایجان با وعنایت شد و علیقلی بیگ و عیسی بیگ برادران او بمنصب امارت دیوان و نیابت و یساولی صحبت و از دیاد قرب و منزلت محسود جهانیان بودند از انجا که منتهای هر بلندی پستی است در اول جلوس میمنت مانوس پادشاه بیگران چنانچه سبق ذکر یافت در خراسان توقف داشت فرمان اشرف باسم مومی الیه بنفاذ پیوست که چون اقبال بی زوال بی یار ریکاب اقبال ... بداعی کفایت شر اعادی نموده لشکر فیروزی اثر را مرخص سازد که بمنازل و اوطان خود مراجعت نمایند و آن ایالت پناه با ملازمان خود در مشهد مقدس توقف نماید که هر گاه مصلحت دولت روز افزون نیست و اگر ذره کاهی نکات پیشگاه بوده باشد در قسم انقرض صادر گردد

روانه سده‌اند الا در درگاه معلی شود رستم خان بهوس آنکه هرگاه در باب سر بخلاف بوده باشد راتق فاتق کلیات و جزئیات امور خواهد بود بعرض رسانید که توقف او در مشهد مقدس مقرون بصلاح دولت روز افزون نیست و اگر در درگاه فلک پیشگاه باشد بصواب نزدیکتر خواهد بود و عریضه را مصحوب نظام الملک وزیر خود بدرگاه جهان پناه فرستاده بود نظام الملک در اثناء راه بشخصی که بدقم اشرف رسید بشرح توفیق نزد رستم خان میبرد برخورد چاپاور را مراجعت فرموده باتفاق خود بدرگاه معلی آورد چون جرأت زیاده از قدر وسع اطاعت پیشگاهان فرمان پذیر بود در مرجوع بودن رای صواب نمای بیضا ضیا از عرض این مطلب مفهوم میگردید بنابر انتظام امور سلطنت و جهانبانی مقرر فرمودند که سر آن گردنکش را از تن جدا ساخته در مشهد مقدس عبرة للناظرین بگردانند و منادی نمایند که هرکس پیرو آمال و امانی خود بوده سالک طریق خلاف رضای اعلیحضرت ظل اللهی باشد باین طریق بنیاد اتش اعمال گرفتار میگردد و علی قلی بیک دیوان بیکی او در برادر درگاه معلی محبوس نموده مقرر نمودند که بقلعه کلات برده در آنجا محافظت نمایند و ذوالفقار بیک یوزباشی قورچیان اجرلو را بحبس نزد دیگر او عیسی بیک که بنیابت سپهسالار در دار السلطنه تبریز بود تعیین نمودند و مقرر شد که ذوالفقار بیک را از تبریز بقلعه الموت برده بکوتوال آنجا سپارد روزی که علی قلی بیک محبوس میگردید ارکان دولت

تا هر دو قبل از آنکه قتل رستم خان وقوع یابد بنا بر مصلحت مذکور ساختند
که سپهسالار بقتل رسید و این معنی بین الانام شهرت یافت
و بعد از نشستن جهاندار و زوال نام رستم خان عریضه مومی الیه بدرگاه
جهان پناه آورد و جمعی از هرزه درایان را که پیوسته جویای تقریب
ساختن اراجیف می باشند دستگاه سخن بدست افتاده انتشار دادند
که رستم خان بعزم شکار بجال دربولی رفته بود و در آنجا از کیفیت فرمان
پادشاهی اطلاع یافته فرار می نماید و ثانی الحال عریضه قرچغای خان
بگلربیگی مشهد مقدس بپایه سریر خلافت مصیر رسید که رستم خان را
روز عید قربان بمعاونت بهرام علیخان حاکم نشابور بمقتضای
امتثال فرمان مقتول ساخته اعلیحضرت ظل اللهی قرچغای خان را
بخلاع و انعامات پادشاهانه ممتاز و سرافراز فرمودند و حکومت
دار السلطنه تبریز را به پیر بوداق خان پرناک ترکمان که آبا عن جد
بگلربیگی دار السلطنه مزبور بودند مرحمت فرمودند و منصب امارت
دیوان بعلاوه خدمت مرتضی قلیخان بیجرلو شاملو ایشک آقاسی گری دیوان
و الکای ایشان که با پیر بوداق خان بود بداود بیک غلام
خاصه شریفه قورچی رکاب مفوض شده چون ارقام قتل رستم خان را
دو رمضان بیک قراگوزلو ایشک آقاسی خواجه محمد قاسم نظری
اوارجه نویس خراسان و رشید بیک تکلو شتربان نخجوان بطریق
تعاقب و توالی برده بودند رشید بیک بیورغال و مومی الیهما

باتمام و شفقتهای تمام سرافراز گردیدند درین سال اسفندیار خان
والی اورگنج از دست ساقی کل نفس ذائقة الموت باده اجل نوشیده
پدرود جهان فانی نموده عیسی ارسطا و گرجی را درین سال بارادهٔ
گرجی ولد امیلاخور در دار السلطنه قزوین بقتل رسانید ذکر تجدید
اعلیحضرت ظل اللهی با خوندکار روم موجب صلحنامهٔ قدیم و سواد آن و نقض
چون در سنهٔ پارس ئیل فیما بین نواب خاقان رضوان مکان و سلطان مراد
خواندکار روم روابط صلح و صلاح بجهة نجاح و فلاح عباد الله مشید
و مستحکم گردیده صلحنامه باین شرح نوشته شد که الحمد لله العزیز الحکیم الکریم
الفتاح الذی افتتح ابواب الصلاح و النجاح و ارتفع ظلام
المصاف و الکفاح مصباح صباح الفوز و الفلاح و الصلوة و السلام
علی رسوله الذی اظهر و اوضح الدین بکمال الایضاح و انشرح صدر الاسلام
بطلیعة السعیدة ای انشراح و علی آله و اولاده و اصحابه الذینهم
الاشباح الذی ارواح بافاح النشر الضیا و لاح نور الصباح اما بعد
مشیت و ارادت رافع السماء بغیر عماد و قدرت مبدع المرکبات
عن الاضداد جل شانه عن مشاکلة الانداد اله مدار نظام احوال عباد
و منشاء ثبات و دوام عالم ایجاد پادشاهان با عدل و داد شهریار
مکارم عدل حسن اتفاق و اتحاد کونیه منوط اوامر و نواهی الهیه سنیه
اتباع و انقیاد لربه مربوط درکه فاتقوا الله و اصلحوا ذات بینکم فحوای شریفش
گردد سلاطین شوکت آئین همت اصلاح مبسوحة العلاجه عزیمت

وجانب خصومت وکفاحدن عودت سورده قلوبده تیغ خلاف طرفین
در غلاف وارباب مصافی جانبیندن سریرلرینه صاف اولمغله ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم بنا علی ذلک اضعف
عباد الله جناب جلالتمآب پادشاه دین پناه ذات سعادت دستگاه
سلیمان بارگاه خلیفة الله فی العالمین باصدق مصداق السلطان
ظل الله فی الارضین ملاذ اعاظم السلاطین معاذ اکاسرة الخواقین
ناصر الاسلام والمسلمین قاهر الکفرة والمشرکین سلطان سلطان
البرین والبحرین خاقان المشرقین والمغربین خادم الحرمین الشریفین
عین الانسان وانسان العین المؤید بتأییدات الملک المستعان
والموفق بتوفیق العزیز المنان لا زالت سلسلة خلافته ممتدا الی
آخر الزمان وما دامت اطناب خیام سلطنته مشدوده الی انتهاء الکون
حضرتلرینک طرف اعلای جلالتلری مقرون وجانب آسمانسای سعادت مشحون
گزیدهلری حل وعقد امور ملک وملت مأمورلری ونامزدلری واختیار صلح وجنگ
خصوصنده تفویض نافذه اجازت همایون اولمغله وکالت مطلقه و
نیابت محققه مرحله عساکر نصرت انجامی بغداددن قالدروب متوکلا
علی الله تعالی عجم دیارینه عزیمت ایله طی منازل ومراحل ایلدکت
وانقضاء النوب ماروندام منزلنه نزول اولندقده زینت افزای
تختگاه عجم روشنایی ممالک جم خورشید علم آرا حشمت خدایگان معظم
خلافت مکرم درگاهی بجز تاجداری ذکای آسمان شهریاری

هزبر عرصهٔ شوکت پناهی کزیده صفهباز اوج شاهی عالیجاه سعادت دستگاه خسرو فلک بارگاه ستاره سپاه اعلی الله اعلام قدره من السمک الی السماک ورفع عنان مجده الی قبة الافلاک جانب شریفلرندن سعادت لو عظمتلو پادشاه مرحمتلو ... لری و بو حضره مکتوب ملاطفت ختامه لری ... عمدة الامراء قدوة الاکبر شمس الدین قلی بیک ... افاسی المحیک ... کلوب ... حضرتلری اصلاح ذات المسلمین و صلح و صلاح جانبین خصوصین اراده ابدو ... تسکین آتش جنک و جدال و دفع و رفع غبار حرب و قتال التماس طلب تمکین مراخي وان جنحوا للسلم فاجنح لها نص ... عمل ایکله با حد مجمل و مفصل ... امن و استراحت عباد الله ایچون صلح ... ویرب لایق دولت طرفین و موافق عرض ... جانبین اولان وجه وجیه آورده احوال صلح فیصل ویرلکه ماننده شاه و الملک حضرتلرنک طرف قرین الشرفلریدن بر معتمد علیه کمسنه توکیل ایدوب طرف ارسال اولنمق الحق حضور ... مکتوب کوندرلمشدی الحاله هذا ابساط صلح صلاح و ربط و ارتباط مصالحه موجب افلاح و استقرار مواثیق و عهود و تعیین احوال سنور و حدود ایچون بو صلح و صلاح انجام الی التمام نهج شرع قویم معتبر اوزره طرف اشرف شاهدان وکیل معتمد علیه اولوب نقعا و مصالح و معاهده مأمور و نامزد و مفوض اولیه و مقدورا الآن جانب امارت مآب ایالت نصاب

مصادفت عنوان ساروخان دام ساعیا المصالح الامن والامان ذوات
نام حضرتلرنده کلوب اردوی همایون خداوندکاره داخل اولدقده مراسم
مهمان نوازی رعایت آیینه لصکره هجرت نبوت علیه افضل الصلوة
والتحیه بیک قرق طقوز سنه سنده واقع اولان وزرای اعظم
ومیرمیران عالیمقام وامرای کرام وآقای فوی الاحترام ینکچری
آقاسی بغداد ولاین ملوک اعاظمی وسایر کبرای عسکر وعظمای لشکر ظفر اثر
بیله دیوان عالی اولنوب مشار الیهما وکیل معتمد الیه ساروخان وایلچی
محمد قلی بیک دیوان همیونه کلنورلوب بالمشافهه نظام احوال فقرای رعایا
وانتظام حال ودایع خالق المتعال ایچون طرفیندن ترتیب اولنان
مقدمات صلحیه معاهده بو وجهله منتجه نتایج شکل حسن قبول جانبیندن
ابراز ولسان صحیح وبراهین قضایای مصلحه بو وجهله ممضای قلم اجابت
شمول لوالمقدرله بغداد والاسندن جعفا ومدره وسدلیجین ودرتنک ودرنه
سعادتلو پادشاه حضرتلرینه متعلق اولوب مندلجین دن درتنکه وارنجه صحرا اولان
محللر بدره طرفدن ضبط اولنوب وبلغ شاه طرفینه متعلق اوله ودرتنک ایله
درنه تومنی سرمیل نام محل تعیین اولنمشدر وجاف ضیاء الدینی وهارونی سی
پادشاه لردون وتقار حصرلرینه متعلق اولوب سره درد دولی شاه
طرفینه قاله ودرسحر قلعه که داغک قله سنده واقع اولمشدر مغلوب طرف
غربیده واقع اولان کویلر جانب خداوندکاردن طرف شرقیده
اولان قریه جانب شاهدن ضبط اولنه وشهرزور قربنده ظالم

قلعه‌سنک بالاسنده اولان داغک قلعهٔ مزبوره ناظر اولان طرفی جانب
پادشاهیدن و قلعهٔ اورامان توابعی اولان قریه‌لر ایله طرف شاهدن
ضبط اولنه و شهرزور و جغان کدوکی ستور اوبوسته قزلجه قلعه و توابعی
جانب اشرف شهنشاهی و مهربان و توابعی طرف شریف شاهدن
تصرف اولنه و آن سرحدده قوتور و ماکو و قارص و وان و شهرزور
و بغداد و بصره جانبلرنده معاذ بردنام قلعه‌لر طرفین معدوم اوله مواد مزبوره
معتبره‌دن ما عدا احخه و قارص و واندن و شهرزور و بغداد و بصره‌یه‌دک
بدستورلرنه داخل اولان قلاع و بقاع و نواحی و اراضی و صحاری
و براری و قلال و جبال مادام که شاه حضرتلرینک طرفندن دخل
و تعرض اولنمیوب و اغلاط فیه باعث و الاحق بر حالت موحش صدور اولمیه
بو جانبدن اخی سعادتلو و عظمتلو پادشاهمز بو صلحی مقبول توتوب
طرف همایونلرندن خلاف عهد و میثاق اول طرفک دستورلری
داخلنده اولان محللره بو جانبدن تعرض اولنمیوب طرفلرندن تجار
و ابناء السبیل گلوب گیدوب دوستاق اولمیه ایجون اوشبو
وثیقهٔ انیقه مشتمله بالحقیقه و کالت عامه و نیابت محققه حاضرمو خنجرکنیده
سلک تحریره اولنوب ارسال حضور شوکت پناه شاهنشاهی و ابلاغ
مجلس شامخ ایوان دولت پناهی قلمشدرکه بو شروط و عهود مرقومه معتبر
طوتلوب طرف شریفلرندن و لا تنقضوا الایمان بعد توکیدها نص شریفینک
مفهومی رعایت اولنه‌جق دولتلو و عظمتلو پادشاه همزه حضرتلرینک

واخي جانب اشرف لميزنک واوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا
امر شریفه متابعت اولنوب باذن الله الملک العلام بو صلح خیر
انجام الی یوم القیام ثابت و دوام اولا فمن بدله بعدما سمعه فانما
اثمه علی الذین یبدلونه الحمد لله وحده والصلوة علی النبی من بعده اولاً
وآخراً وظاهراً وباطناً نواب خاقان رضوان مکان در سالی که بسرای
جاودانی انتقال می‌نمود مقصود سلطان خلفا را برسم رسالت نزد
سلطان ابراهیم خواندکار روم که بعد از فوت سلطان مراد متقلد قلادهٔ
سلطنت ولایت روم شده فرستاده بودند و در حینی که وسادهٔ سلطنت
و دارائی بوجود اعلیحضرت ظل اللهی زیب و بها پذیرفت سلطان
ابراهیم اصغاء صیت جهانگشائی و بلند اقبالی آنحضرت نموده بنا بر رعایت
حزم که مبادا از برق بی امان تیغ درخشان این خدیو زمان خرمن
آسودگی گروه عثمانی سوخته گردد یوسف آقا را با نامهٔ مودت ختامه
مشتمل بر مبارکباد و تاسیس مبانی مصادقت برافقت مقصود سلطان
روانهٔ پایهٔ سریر خلافت مصیر نمود ایلچی مزبور در دارالسلطنهٔ قزوین
بشرف پابوس سرافرازی یافت و حسب الفرمان قضا جریان در تالار
باغ سعادت آباد در دارالسلطنهٔ مزبور جشنی که ساکنان باغ نعیم
از ملاحظهٔ آن قرین حسرت گردند آراسته شد و بعد از چند روز ایلچی
مزبور را طلب فرمودند ایلچی مذکور بمجالست محفل بهشت مشاکل سر افتخار بکیوان
رسانید و بنوید استغراق مبانی مصالحه استبقاء خط الانبساطی
المتواردا

نمود نواب اعلیحضرت ظل اللهی امر فرمودند که ارکان دولت قاهره
نیز ایلچی را طلب نموده لوازم مهمانداری بعمل آرند نخست میرزا تقی اعتماد
الدوله متکفل این امر شده انواع ماکول و اصناف مشروب آماده
گردانیده و بعد از و جانی خان قورچی باشی و بعد از مهمانی مشار الیه
مرتضی قلیخان ایشک آقاسی و دیوان بیگی لوازم ضیافت
بتقدیم رسانیدند و بعد از وقوع امر مزبور مومی الیه را بانعامات
و خلاع فاخره سرافراز فرمودند و جواب نامه مشتمل بر استحکام مبانی
صلح قلمی نموده ایلچی را رخصت انصراف ارزانی داشتند و ایلچیان
پادشاه والاجاه اروس را نیز که درین سال بجهة مبارکباد جلوس
همایون بدرگاه جهان پناه آمده بودند بنوازشات شاهانه ممتاز ساخته
آقا حسن جسکرودی را بمرافقت مومی الیهما برسم ایلچیگری روانه فرمودند

چون مبدع اشیا و خالق ما یشا که مشاطه چهرهٔ عرایس صنایع و زیوربند دست
شاهدان بدایع است رنگ آمیزی پیکر انسان را از لعل آتش و لاجورد آب
و سفیداب هوا و مداد خاک نموده هر لحظه از تقاضای الوان مزبور
طبیعت را رنگی و هر نفس بهیمی را نیز رنگی حاصل میگردد و اگر عنصر آتشی سایر
عناصر را مقهور و مغلوب گرداند انسان را میل سرکشی و جباری در خاطر
قرار گیرد و اگر اجزاء هوائی غالب شد چراغ بردباری بحجره دریچه
صرصر باد بهای انطفا پذیرد و اگر میل طبع بجانب آب و خاک گراید

متحلی بحلیهٔ بردباری و افتادگی شود ازانجا که اعتبار و اقتدار نشأهٔ صوری
را در مشتعل زدن آتش امتیازی می باشد هر یک از باریافتگان محفل عزت
همت مصروف بر آنست که مانند آتش آنچه بدست اندازد هم کسوت
خود سازد و پیوسته در امری همگنان را تابع رای و رویت خود گرداند
بنابران انجمعی فیما بین حیدر بیک ایشک آقاسی باشی حرم علیهٔ عالیه
و میرزا تقی اعتماد الدوله غبار وحشت و کدورت بالا گرفت و زلال
آشنائی به تهیج گرد نفاق غبارآلود گردید باعث بر اقدام این امر
از طرفین آن بود که جماعت ایل الواد اغلی که جمع و نتیجهٔ ایشان به تیول
حاکم ابیورد مقرر است متوسل بحیدر بیک شده ادعا می نمودند که
داخل الواد اغلی اند و چون جماعت الواد اغلی معاف و مسلمند ایشان نیز
می باید معاف و مسلم باشند و حیدر بیک در معاف ساختن جماعت
مزبوره سعی نمود و چون معافی جماعت مزبوره متمسکی نداشت اعتماد الدوله
جرأت بر اقدام امر مزبور نمیکرد تا آنکه رفته رفته با فساد مفسدان کار
بجائی رسید که مکالمهٔ غایبانه بمکاوحت حاضرانه قرار گرفت و از
طرفین مکالمات کدورت آمیز وحشت انگیز که هریک به تنهائی
وسیلهٔ دشمنی چندین ساله تواند بود مذکور شد و حقیقت سخنان مزبور
بعرض باریافتگان سرادقات جاه و جلال رسید و چون بعد از وقوع
این امر رفع مناقشه با وجود استقلال طرفین از مقولهٔ محالات بود
لهذا بجهة انتظام امور جانداری مقرر شد که حیدر بیک [illegible]

مجاورت مضجع مطهر و مرقد منور نواب خاقان رضوان مکان
اختیار نمود و بعد از ورود بدار السلطنهٔ اصفهان راست اندیشی
در دست کرداری صایب تدبیر صادق گفتار مقرب الخاقانی
علی قباد بیگ ولد میرزا علی سلطان جوله جغتای که والد مرحوم
مومی الیه در زمان نواب گیتی ستان فردوس مکان مدتها باین
شغل معزز و ممتاز بود بخدمت مزبور مفتخر و مباهی گردید

چون سررشتهٔ انتظام عالم اسباب در دست کارکنان کارگاه
ابداع و بست و گشاد جزئیات امور موقوف برضای گلشن آرایان
حدایق اختراعست بسا باشد که گره باز کردن این سررشتهٔ سر درگم
باعث چندین عقدهٔ مشکل که گشایش هریک ازان از حوصلهٔ ناخن
تدبیر بیرون باشد بمقتضای اینمعنی میر فتاح تفنگچی آقاسی که موسوم
بآقا طاهر در سلک تفنگچیان منتظم بود و بمیزانی الطاف بیکران
نواب خاقان رضوان مکان از نازل مرتبهٔ گمنامی پای بر نخستین
پایهٔ روشناسی گذاشته از آنجا نیز بمساعدت بخت بلند فراتر
شده مینباشی تفنگچیان جلوگر گردید درین مرتبه پاس اندازهٔ
بندگی و خدمت اندوزی داشته منظور نظر التفات می بود
تا در حینی که در عوض برادرخورد که تفنگچی آقاسی بود در قلعهٔ بغداد بلوازم
حفظ و حراست مشغول بود بشرحی که در وقایع زمان نواب خاقان

رضوان مکان مسطور است بعنایت مرحوم میرزا تقی اعتماد الدوله
تفنگچی اقاسی گردید و بعد از استقلال در شغل مزبور از سکر باده
هوش بردار دولت عنان کمیت خوش خرام اندازه شناسی را
از دست داد و مانند تنک حوصلکان تنک ظرف نسبت باعتماد
الدوله مذکور مصدر ظهور امری که شایان خردمندان هشیار نبوده
باشد گردید و اظهار دوستی که مانند اوراق گل بتحرک نسیمی پراکنده
گردد بصرصر عداوت پراکنده گشت و از طرفین بایکدیگر در مقام کدورت
می بودند تا هنگامی که روح مطهر نواب خاقان رضوان مکان
ترک علایق جسمانی نموده بتسخیر اقلیم بقا نهضت فرمود میر فتاح را
درین وقت بخاطر رسید که تخم اندوخته چندین ساله را در مزرع
انتقام سرسبز سازد بپوسته با جمعی که گمان معاضدت با ایشان
داشت در تدبیر تضییع میرزا تقی می بود و مصلحت این مرام می اندیشید
تا بفحوای العبد یُدَبِّرُ واللّه یُقدّر رابطه بندگی میرزا تقی در خدمت
اعلیحضرت ظل الهی زیاده از انچه در خدمت نواب خاقان رضوان
مکان بود مشید و مستحکم گردید میر فتاح بغیر سلوک ناهنجار نموده
در اصلاح مفاسد میکوشید و بقدر مقدور حفظ ظاهر می نمود
چون حال دل را بپرده داری تملقات ظاهری مخفی داشتن
از ممتنعات است در حین دوستیهای رسمی بان معلی تقدیر این
ابیات را بدلوح ظهور و بمعرض تحریر می نمود • اهل زمانه کی بیاری

قدم زنند الکرده جهان منزده که از مهر دم زنند اجون سنگ
و آهن آتش سوزان ثمر دهند، این بوسه نفاق که بر روی هم زنند
تا زمانی که دار السلطنت اصفهان که منتخب حدیقه جهان است
مقر رایات دولت و اعلام اقبال گردید جمعی از تفنگچیان از سلوک
نا ملایم میرفتاح آغاز شکایت و دادخواهی نمودند و عجوزی که بفرموده
تفنگچی آقاسی دو پسرا او را بقتل رسانیده بودند سرهای آن دو مظلوم را
بدرگاه معلی آورده فریاد و نفیر بکره ملک رسانید و روز بروز افغان
مظلومان از یادمی پذیرفت تا رفته رفته گوش زد باریافتگان
سرادقات جاه و جلال گردید فرمان واجب الاذعان که مانند
آب حیوان در مجاری شریان ارباب ایمان جریان دارد بچشمه سار
نفاذ تراوش نمود که اعتماد الدوله و جانی خان قورچی باشی
و مرتضی قلیخان ایشک آقاسی باشی و دیوان بیگی و سایر ارکان دولت
و اعیان حضرت بحقیقت رسیده حقیقت شکایت جمعیت مزبوره
معروض نموده والا در گاه معلی نمایند جماعت مزبوره در کشیکخانه
دولتخانه مبارک که احضار دادخواهان نمودند و از روی اسناد و نوشتجات
ثبوت پیوست که مبلغی خطیر از مواجب و انعام تفنگچیان و وجوهاتی
از مال سرکار خاصه شریفه باشد و بتحصیل تفنگچیان مقرر شده
تصرف نموده تحریر این مطلب نکرده بنظر کیمیا اثر رسانیدند آن شوریده
بخت بگمان اینکه اجتماع و ازدحام باعث استخلاص و وسیله اطلاق او

می تواند شد با عشایر و هواخواهان خود که یکی از آنجمله محمد سعید بیک باشی برادرزاده او بود و سایر جماعت که جمعی غفیر و گروهی انبوه بودند بدرگاه سلطان‌نشانه مبارک آمدند بمضمون اذا جاء القضا عمی البصر سخنی چند که خلاف رسوم و آداب یکجهتان اخلاص کیش باشد مذکور ساخت و در سرشار ساختن بهانهٔ حیات خود سعی می نمود تا زمانی که نائرهٔ غضب اعلیحضرت ظل الهی مشتعل گردید بیادشاه خان قوللر آقاسی را مقرر فرمودند که تفنگچی آقاسی را با محمد سعید مقید و محبوس ساخته ممرّ صد فرمان واجب الاذعان باشد و بعد از چند روز فرمودند که سر آن سرکشان را بخون آن مظلومان از تن جدا ساخته بنظر کیمیا اثر رسانیدند و با راقت دماء ایشان شعلهٔ نائرهٔ آن عجوز منطفی گردید و امارت پناه قلندر سلطان چوله چغتا در عوض باین منصب جلیل القدر سرافراز شد امید که سایهٔ این خسرو عدالت آئین تا انقراض رشتهٔ شهور و سنین بر مفارق اعیان دولت و دین پاینده باد

در این سال جماعت بختیاری بنابر سلوک

ناهنجار عیدی خلیل خان که حاکم جماعت مذکوره بود با مشار الیه سرکشی آغاز نمودند و بنابر وساوس دیو رجیم که در بواطن اشخاص افغانی مقیم است بمظاهرت جبال راسیات و اعلام شامخات و دشواری طرق و صعوبت آنکه خواستند که قضای الهی که بمضمون صدق مشحون اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة متحقق است بتدبیر خام و اندیشهٔ ناتمام بشری دفع

نمایند غافل ازین که در حسب فرمان قضا توامان اعلیحضرت ظل رحمان
جبال و قلال و براری و بحار مکان یکسانست لاجرم بالآخره از کردار ناشایست
و اعمال نابایست خود خایب و خاسر گشته اسیر سرپنجهٔ خواری و بستهٔ
فتراک بی اعتباری گردیدند مفصل این مجمل آنکه بعد از اصغای این خبر
که باعث تهیج غبار شور و شرارت فرمان روائی نوع بشر نخست بمقتضای
عدالت که مبادا بعد از التهاب نائرهٔ بی امان غضب نخل وجود گناهکار
و بیگناه بآتش مکافات اعمال سوخته گردد جهة اطمینان خاطر آن گروه
جرئت پژوه ارقام مشتمل بر استمالت فرستاده قید فرموده اند که شیمهٔ
کریمهٔ عدالت هیچ یک از افراد الناس را بدون ثبوت جرائم درخور
بازخواست نمیدارد چون منشأ این حرکت ناشایست بدسلوکی حاکم
آنجا بوده بارتکاب این امر که بناچار از ایشان صدور یافته از
الطاف بیکران نومید نبوده بدربار اقبال حاضر گردند تا مقرر فرمائیم
که منسوبان درگاه جهان پناه تشخیص گفت و گوی طرفین نموده اگر
علی خان بدرازدستی تطاول گلچین عرض و ناموس خوارترین
شخصی از ایشان شده باشد مقرر فرمائیم که بکیفر این امر شنیع غنچه سان
دست از اندام آن پریشان دماغ بیرون آرند و اگر بموجبی مصدر
این امر شنیع شده باشند بدستور ظلال عفو و صفح مشمول گردد
آن قوم برگشته بخت از غایت ضعف طالع تخریب اساس شکست
بنیان توبت را همی نموده سالک طریق ناکامی گردیدند تا آنکه جلادت شعار

شجاعت آثار قلندر سلطان حوالهٔ تفنگچی آقاسی با فوجی از ملازمان
خاصهٔ شریفه بگلربگیان کوه گیلویه و لرستان و حکام شوشتر
و دزفول و سایر محال فارس به تنبیه و تادیب آن گروه تبعا قصد مأمور
گردیدند و آن کوه رفیع منیع را بمفاد این ابیات که

سنگی که ز قلعه اش فتادی ۞ تا چرخ ز رفتن ایستادی ۞ بر پشت
وی ار آسمان نمودی ۞ چون بر شتری جل کبودی ۞ با چرخ اخضر لاف
مساهمت می زد و دعوی مساوات می نمود در میان گرفتند و ممر دخول
و خروج بر ایشان بسته شروع در تسخیر آن کوه گردون شکوه نمودند
و حس بصر را بر نفس ناطقه که مصدر اثر و ممیز خوب و زشت و نفع و ضر است
اختیار نموده از ملاحظه این حال قرین اضطراب و بیچارگی گشته
چند نفر از ریش سفیدان خود را نزد تفنگچی آقاسی فرستادند و بقدم
استغفار و اعتذار سالک مسالک طریق بندگی گردیدند قلندر سلطان
حقیقت عجز و اضطرار آن قوم پریشان روزگار را معروض درگاه
معلی گردانید امر اشرف نفاذ یافت که چند نفر از آن طاغیان را که
باعث این جسارت شده اند مقید و محبوس ساخته بدرگاه جهان پناه
آورد و تتمهٔ آن جماعت را معزز دارد که بوطن اصلی خود آمده از عهدهٔ متوجهات
دیوانی بیرون آیند و بمرحمت بیکران شاهنشاهی مستوثق بوده باشند
قلندر سلطان بمقتضای فرمان عمل نموده جمعی از ایشان را که اسم و رسم
و نام و نشانی داشتند بدرگاه خلایق پناه حاضر گردانید اعلیحضرت ظل الهی

خود بنفس نفیس بحقیقت رسیدند و چون از خلیل خان بعضی امور که خلاف
قانون عدالت شعار بود نسبت بآن جماعت بظهور رسیده بود حکم باطلاق
گرفتاران نموده خلیل خان را از ایالت معزول فرموده جماعت مزبوره را
بخالصه شریفه منسوب ساختند و داروغگی ایشان به بوداق بیک یوزباشی
غلامان تفویض یافت

خازن مخزونات ممکنات و گنجور هستی ممکنات را
در هر زمانی گنجی از اسرار عجیبه بدیعه مخزون است که بمیامن حکمت بالغه در وقتی
که هنگام ظهور آن گنجینه الهی باشد بعالم ظهور جلوه گر میسازد و بفحوای
الامور مرهونة باوقاتها تواند بود که بسیاری از غوامض امور که ابواب
بستهٔ آن بمقالید سیوف اقلیم گشایان صیانت رای قوی بازو گشاده
نگردد در حین توجه اعلام ظفر فرجام لیالی و ایام که موقوف علیه انجام
آن مرام است مانند غنچهٔ گل که از تنفس انفاس نسیم سحر و ریزش قطرات مطر
بنا بر این بیت

بیت: رسد چو وقت گره از گره گشوده شود

دلیل قطرهٔ باران و غنچهٔ گل بس است بر آن ناطق است ترین شگفتگی میگردد و بی
ترتیب اسباب و آلات تحصیل آن مطلب صورت انجام می یابد از شواهد
نظایر استقرار این معنی که پیرایهٔ استدلال در بر دارد آنست که اکثر فرمان
روایان ربع مسکون بجمعیت آمد و شکر و اتفاق سپاه و حشر سعی نمایند
که در هنگام شتا و شدت سرما شاهد گلبرگ یا عروس غنچه از حجلهٔ استار
خلوتخانهٔ اسرار قدم بجلوه گاه اظهار گذارد صورت امکان نمی بندد

و یکی از بینات این معنی آنکه زال ارسطا والکار قراقلیخان که دست تصرف
هیچ یک از فرمانروایان ظاهر بدامن فتح آن دیار نرسیده بود و تیغ
اقلیم‌گشای نواب گیتی‌ستان فردوس‌مکان که در شیوه گشودن قلاع خاصیت
اشاره انگشت یوسفی داشت از عهده گشودن ابواب بسته آن
برنیامد بی تحریک آلات طعن و ضرب و ادوات کوشش و حرب رقبه دیار را
در حلقه کمند اطاعت و فرمان‌برداری درآورد و بهدایت قاید توفیق
سالک طریق انقیاد گردید و باتفاق موشم استلاخورکاو نیز در سرکشی
بازال ارسطا و در پایه مساوات بود روی اخلاص باین درگاه فلک پیشگاه
آورد و با وجود وقوع و سنوح بعضی امور فیما بین ایشان و رستم خان
والی کارتیل که سابقا صورت تحریر یافت نزد والی مزبور آمده مشارالیه را
شفیع جرایم و زلات خود نموده طالب تقبیل آستان گردون توامان
گردیدند و سلطنت پناه مشارالیه حقیقت مامول ایشان را عرض نموده
بحصول مقرون گشته ارقام مطاعه صادر شد که بدل قوی و خاطر
جمع روانه درگاه والا گردند و در حینی که دارالسلطنت اصفهان
مقر رایات جاه و جلال و اعلام دولت و اقبال بود مشارالیه و یوتم مزبور
روی ارادت باین مرکز امن و امان که ملجأ و معاذ جهانیان است آورده
بشرف پابوس و مجالست مجلس بهشت آیین سرافراز گشتند و به نیل
مطالبی که در حوصله آرزوی ایشان نگنجید سر مباهات بکیوان
رسانیدند و بعد از استیفای حظوظ گوناگون و انعامات و نوازشات

رخصت انصراف حاصل کرده با وطان خود مراجعت نمودند

درین حال طاهر بیکاول ایلچی نذر محمد خان والی ترکستان بجهة تشئید مبانی
مصالحه بدرگاه جهان پناه آمده بنوازشات گوناگون اختصاص
یافته و ایالت الکاء مشهد مقدس بجهة آنکه مردم محال مذکور از [illegible]
خان شکایت مینمودند تغیر یافته بایالت پناه مرتضی قلیخان که در سلک
غلامان خاصه شریفه منتظم بود تفویض یافت و امارت الکاء
سلطانیه و زنجان رود بصفی قلی بیک ولد ساروسلطان یساول
صحبت درعوض که بمهمانداری طاهر بیکاول ایلچی والی ترکستان
تعین شده بود شفقت شد و خاندان قلی سلطان یساول صحبت درعوض
مهدیقلی سلطان حاکم دورق شد و چون رستم خان اوسمی والی قیطاق
سالک مسالک غدر و مکر بود امیرخان سلطان قیطاقی درعوض مشار الیه
اوسمی حاکم الکاء قیطاق و بعباسقلیخان موسوم گردید آثار غریبه که درین
سال از مکمن غیب به پیشگاه ظهور و بروز جلوه گر شد وقوع زلزله بندر مبارک
عباسی و قلعه‌دان بود شدت امر مزبور بمرتبه بود که اکثر ابنیه و عمارات
بفحوای عالیها سافلها منهدم و متلاشی گشت و جبل موسوم بملاحین ها
که تا برین قلعه‌دان برقله آن ساخته شده شق گشت و خلقی کثیر و جمعی غفیر
از ساکنان آن مکان سر بجیب عدم کشیدند قراخان سلطان حاکم
بندر عباسی را بجهة آن زلزله تزلزل در ارکان بناء هستی راه یافته

سا فرموده بود نیمی غره ولکار مشارالیه بمیرجمال سلطان تفویض رفت

در این سال سید منصور خان والی عربستان بسبب مناقشه و ناسازی
مشایخ اعراب با جماعه مزبوره در مقام معارضه درآمد مشایخ اعراب که خان
ولد مشارالیه بدرگاه جهان پناه آورده استدعا نمودند که در عوض
سیادت پناه مشارالیه متکفل شغل حکومت آن محال شود حسب الحکم جهان مطاع
سید منصور خان با تمام اسباب به مقدسه تا مین ضامن رفته در انجا
به عبادت و دعای دوام دولت روزافزون قیام نماید

شرح این وقایع آنست که هریک از افراد الناس از نیک و بد خوب و زشت
که سلاطین ذی شان منظور نظر کیمیا اثر نموده از همگنان ممتاز میسازند
آن شخص را بمقتضای حق نعمت شناسی تا ممکن و مقدور باشد در ضبط
مالیات و استخلاص مطالبات دیوانی سعی موفور بظهور میرساند
رسانیده بعضی اظهار کرده بر همنوی دانش و معلی فطرت با وجود ضبط
دقایق امور یاد عافی در رعیت بنوعی سلوک می نمایند که عموم خلایق
از ایشان راضی و خوشنود بوده مدام مهام بکشاکش مناقشات
خزینه از اهم میکشد وجمعی دیگر سخت گیری عباد الله را قایم کاری
وایذای خلایق را ضبط و نسق نام کرده غافل از معنی که شاهین
ترازوی عدالت بکفین لطف وعنف راست میگردد غافل میماند
مرحمت پناه میرزا تقی اعتماد الدوله بمزید توجهات شاهانه و تفقدات

خسروانه امتیاز یافته کوس انا ولا غیری میزد بمستی کهن باده هوشش
پرواز دیر رسالی و نخوت قوی دستی و بلند اقبالی سررشته
خوش سلوکی را از دست داده با امرا و سپاهی و رعایا طریق رفق
و مدارا سلوک نمیداشت تا آنکه بتدریج فیما بین مرحوم مزبور و جانی خان
که پیوسته باتفاق یکدیگر فیصل مهمات و معاملات کلی و جزئی
مینمودند غبار نقار و کدورت بالا گرفت و اهل تزویر که پیوسته
در کمینگاه مکر نشسته منتظر فرصت می باشند وسیله انگیخته
سبب فتنه انگیزی بدست آورده سرگرم برافروختن آتش
فساد گردیدند و جانی خان [illegible] قورچی باشی نمودند که اعتماد الدوله
بقتل تو تصمیم عزیمت نموده آن سفیه بمحض سخنان دروغ
ارباب عناد از راه رفته باعتقاد خود چاره کار منحصر در آن دید
که اعتماد الدوله را بقتل رساند و از بیمعنی غافل که هیچکس را
بی رضای اعلیحضرت ظل الهی قدرت افشاندن قطره آبی نیست
چه جای ریختن خون شخصی که در زمره ملازمان رکاب سعادت
انتساب منتظم باشد باتفاق نقدی خان بیگلربیگی سابق کهگیلویه
و عرب خان بیگلربیگی سابق شروان و ابو الفتح بیک جبه دارباشی
و عباسقلی بیک اسجلو قورچی تیر و کمان و علی میرزا بیک سجاولند
که از غایت نادانی چراغ هدایت پیش بینی را در ظلمت آباد جهل مرکب
بصرصر بی پروائی منطفی ساخته بودند بتاریخ روز چهارشنبه

بیستم شهر شعبان سنه هزار و پنجاه و پنج بهنگام صبح بمنزل مرحوم
مزبور رفته از سیاست اعلیحضرت ظل الهی که بمکافات شکستن
پای موری ناخن از پنجه شیران برمی آورند اندیشه نکردند و آن
مرحوم را بقتل رسانیدند و بعد از ارتکاب این جرأت از کرده
پشیمان گشته شمشیر در گردن و جان بر کف بدر دولتخانه آمده اظهار
ندامت و پشیمانی نمودند حقیقت این واقعه را ایستادکان دربار
اقبال معروض پایه سریر سلطنت مصیر گردانیدند اعلیحضرت شاهنشاهی
بنا بر مصلحت وقت که مبادا آن گروه نافرمان که بجنون مرحوم مزبور
دست از جان شسته اندران مستی باده عصیان مرتکب فساد تازه
گردند یا فرار نمایند ایشانرا بکلمات تحسین آمیز مطمئن گردانیده بلفظ
گهربار فرمودند که حقیقت سلوک ناملایم او بر مرآت خاطر قدسی مرایه
پرتو ظهور نیفکنده بود هرگاه موی الیه صاحب این اعمال بوده قضیه
مزبوره موافق مصلحت روزافزون واقع شد خاطر جمع دارید که بجایزه
این عمل مورد توجهات شاهانه گردید آن جماعت را از مژده شفقت
جمعیت حواس و آسودگی خاطر بهم رسیده فارغ البال بمنازل خود
مراجعت نمودند و روز دیگر در بارگاه فلک اشتباه آمده انواع توجهات
مشاهده کردند و بجهة مهام انام اعلیحضرت شاهی ظل الهی منصب جلیل القدر
وزارت اعظم را بسر دفتر واقفان علوم طرز آموز دانشمندان قواعد
ودسوم مجمع البحرین حسب و نسب مطلع النورین دانش و ادب منبع

ینبوع معلومات الهیه سلالهٔ خاندان سید المرسلین ایران مدار کرسی
سلطان العلمایی که در زمان نواب گیتی ستان فردوس مکان و نواب
خاقان رضوان آشیان نیز مدتها باین شغل عظیم امتیاز داشتند
و با وجود فضایل و کمالات حسبی و نسبی برتبهٔ مصاهرت نواب گیتی ستانی
ممتاز بودند تفویض فرمودند و چون در عرض ایامی که ترک اشغال دنیوی
نموده بودند پیوسته بافاضهٔ انوار افادهٔ قلوب طلبهٔ علوم را از
ظلمت شک و شبهه می پرداختند و بنوشتن حواشی و تالیفات
بر کتب معتبره مثل شرح مختصر اصول وغیره اوقات گرامی مصروف میداشتند
و با وجود موانع و عوایق توفیق زیارت بیت الله الحرام یافته
بودند همیشه مرکوز خاطر ایشان آن بود که بغیر از مطالعه و مباحثه
و دعاء دولت روز افزون اعلیحضرت ظل الهی بشغل دیگر اشتغال
ننموده اوقات عمر عزیز را در مرضات الهی صرف نمایند بنابرین بتقلید
منصب عظیم القدر وزارت راضی نمیگردیدند تا آنکه بالآخره امتثال
اشرف را اعظم عبادات و اشرف سعادات دانسته متابعت امر مزبور
گردیدند قورچی باشی و نبعهٔ او دو سه روز با ستقلال تمام از روی
جمعیت خاطر به دولتخانهٔ مبارک آمده باتفاق نواب ایران مداری
برتق و فتق امور قیام و استشمام روایح عنایت از گلشن تدبیر
اعلیحضرت جهان پناهی مینمودند تا آنکه صبح روز یکشنبه منتصف جمادی
شهر مذکور که چهار روز از آن قضیه گذشته بود بنابر انتظام امور

سلطنت و خلافت تیغ خورشید فروغ انتظام از نیام مدار ابرآمد
و بصواب دید اخلاص کیش دانش منش راست اندیش نیکو روش
منبع زلال تدابیر صایب رای سهام افکار ثاقب مقرب الخاقانی علی
قباد بیک جولهجبای ایشیک اقاسی باشی حرم علیه عالیه که اقبال عالی
بردرگاه فلک پیشگاه ساکن بود ارقام مطاعه باسم صوفی صافی
نهاد روشن ضمیر پاک اعتقاد امیر الامراء مرتضی قلیخان ایشیک
اقاسی و دیوان بیگی و غلام با اخلاص این آستان خلافت نشان
سیاوش خان قولار اقاسی و فدوی اخلاص توامان قلندر سلطان
جوله تفنکچی اقاسی که شایستگی انجام این خدمت داشتند صادر گردید
و مقرر شد که علیقباد بیک کسان بطلب جماعه مزبور فرستاده
قدغن نماید که بآستان خلافت مکان حاضر گشته در انتظار امتثال
فرمان باشند و بنابر زیادتی اهتمام جانسپار جرات آثار زوی دل
تهور شعار واقف دقایق جلادت فارس مضمار شجاعت
و بسالت محرم خلوت انس جلیس محفل قدس مقرب الحضرت داود بیک
مهتر رکابخانه خاصه شریفه و پیشرو سرداران سپاه صافی نهاد
شارب رحیق پاک اعتقادی برق خرمن سوز هستی جرات
کیشان سحاب نیسان آمال مزارع خیر اندیشان محو رضاجویی
ظل الهی مستغرق بحار یکرنگی جهان پناهی حق نظر بیک که بمعلی هندکان
اشرف ممتاز بود با فوجی از جرات منشان کارآگاه که در فنون مبارزت

تمام و شاگردان خلف نواب گیتی ستان بودند و هر یک در روز پیکار
دستان و سام نریمان را بازیچه‌ای می‌شمردند مسلح و مکمل در خدمت
اعلیحضرت خدیو زمان حاضر گشتند که اکرام اشرف صادر گردد
در امتثال فرمان کوشش نمایند بعد از تمهید این امر فرمان قضا توامان
باحضار جانی خان نفاذ یافت و یکی از چاکران باین امر مامور گردیده
مشار الیه را حاضر گردانید آن تیره روز زاغ ور دولت علاوه خواب
غفلت گشته اراده داشت که بمرافقت سلطان العلماء بدستور
در کشیکخانه حرم علیه عالیه بر جای مقرر نشسته مصلحت اندیش امور
جزئی و کلی باشد مرتضی قلیخان از قفای مشار الیه آمده بیک ضرب خنجر
سر رشته حیات آن مغرور را از هم گسیخت و بعد از تبادر
ایالت پناه مشار الیه باین امر چند نفر از غازیان مثل امام وردی بیک
حوله و غیره کار آن ناتمام را باتمام رسانیدند نقدیخان بعد از قتل
قورچی باشی آغاز تاسف و سوگواری نموده ابدال حوله و چند نفر
دیگر از غازیان متوجه شده شمع حیات او را باب تیغ درخشان
خاموش ساختند و جمعی از عساکر منصوره مامور گردیدند که سایر
شرکاء جانی خان را بقتل رسانیده سرهای ایشان را بدرگاه فلک
بنیگاه حاضر گردانند عرب خان و عباس قلی بیک و علی میرزا بیک را
در اصل شهر اصفهان بیاسا رسانیدند و ابو الفتح بیک در حین
قتل قورچی باشی در میدان در دولتخانه مبارک حاضر بود بعد از

استماع این اخبار بامید آنکه شاید جانی بیرون برد فرار برقرار اختیار نمود
غافل ازینمعنی که هرکس پا ازین آستان فلک شان کریزد
بسر باز کشت نماید بالآخره جمعی که از دنبال او رفته بودند آن مخذول را
در قریه بزرآباد که ازانجا تا اصل شهر چهار فرسخ است دریافته بقتل رسانیدند
و سرش را بدرگاه معلی آوردند و ذوالقدر خان بگلربگی کوه کیلویه و لد نقدی خان
باسناد آنکه از مقدمات مزبوره اطلاع یافته حقیقت را بعرض اشرف
نرسانید مقید و محبوس کردید مهدیقلی بیک ولد مرحوم اغورلو خان
ایشک اقاسی باشی سابق بگرفتن قراخان بیک برادر قورچی باشی که
دران اوان در خراسان سردار بود مامور شد و قلیج بیک انیکلو بقتل کلابی
مشهور بقاسی ولد مرحوم امیر کونه خان قاجار که در شیوه دور بین انداز
و مفتنی ثانی نداشت مقرر کشت صفی قلی بیک نواده مرحوم حسن خان
استجلو بضبط اموال قورچی باشی که در قریه علوی همدان بود اختصاص
یافت و شاه نظر بیک قورچی تفنک جهة ضبط اسباب و اموال که
واقعه کرمان مومی الیه و کرشاسب الغ خان برادر او معین شد و اسکندر بیک
قاجار بمقید ساختن موسی قلی بیک ولد عرب خان داروغه شروان
کردید و ضبط اموال شروان عرب خان نریمان بیک یوزباشی
قوشچیان مرجوع کردید و دران روز ایران مداری سلطان العلماء
بارکان دولت قاهره تا شب هنکام بفصل مهام کلی و جزئی و رتق
و فتق معاملات و تنظیم و تنسیق ممالک اشتغال نموده ارقام

واحکام و فرامین مطاعه بهر محل از ممالک محروسه صدور می یافت
وراقم این حروف نیز دران روزها در خدمت گزاران منتظم و
منسلک بود بعد از چند روز مرتضی قلیخان بجایزهٔ این خدمت پسندیده
برتبهٔ بلند قورچی باشیگری و تولیت مزار کثیر الانوار خاقان
رضوان مکان سرافرازی یافت و منصب ایشیک آقاسی باشیگری
با ایالت پناه مهدیقلیخان و امارت دیوان بعالیجاه اغرلو
غلام خاصهٔ شریفه مرجوع گشت و ایالت کوه کیلویه بقولر آقاسی مزبور
شفقت شد و مواجب مقرب الخاقانی علیقباد بیک مبلغ سیصد
تومان قرار یافت والکاء ابرقوه به تفنگچی آقاسی مفوض گردید
و داروغگی دار السلطنهٔ قزوین بکرجاسی بیک و پس بصفی قلی بیک
شتره باشی و یزد بابام بردی بیک و شیراز بابا داده بیک ایشیک
یوزباشی غلامان که دران روز خدمت شایسته نموده بودند تفویض
یافت و سایر جماعت از قورچیان و غلامان و غیرهم که فدویت
و اخلاص از ایشان بظهور رسیده بود بانعامات و خلاع فاخره
سربلند گردیدند و این قضیهٔ عظمی که چرخ دیرسال بآن غرابت حالی
مشاهده ننموده بود به نیروی اقبال بیزوال اعلیحضرت ظل اللهی بسهولت
و آسانی گذشت و آنچنان غبار فتنه که بصرصر بی پروائی باد پیمایان
درهیجان آمده بود بشمشیر سیاست ضدیوجهان فرو نشست امید که پیوسته
وساده سلطنت و سریر عزت بوجود فایض الجود این برگزیده خالق

هرمان آنرا آراسته بوده درگاه این مفخر تاج و دیهیم ملجا و ملاذ پادشاهان
هفت اقلیم باد

ذوق سکانش محمدت حضرت عزت کاروان حروف و نقوش را که
ز جادهٔ خامه روانه کشور شهود ندمانند فوج مور که بر شهد عبور نمایند
پای رفتار بسته محو لذت و محبوس حلاوت صحبت میسازد فحمد الله ثم حمد الله
که پس از اعطای شریعت محمدی و ملت احمدی پیوسته این گوهر والا را
بحارست پاسبانان هشیار مغز بیدار دل عقل کامل از تاراج سارق شک
ولص وهم حافظ بوده بکشودن ابواب بنا راه دخول بیت المعمور دل
خداشناس بر ین دزدان قوی بازوی سپهر اساس مسدود نموده ولای
حضرت مرتضوی و اولاد اطهار را خط اجازت بر گرفتن این دره التاج
ایمان ساخته و از فروغ این آفتاب بی کسوف جان ارباب شکوک
وشبهات را گداخته ثانی اثنین بیت الحرام را از فیض تعمیر خدیو
آن خداشناس زاید آبادی کرامت نموده و بصیقل سعی فرمان دهان
حق بین کشادی از ین مرآت خداشناسی زدوده و چهره صدق
وحق را که از هجوم نامحرمان در تتق تقیه مختفی و محجوب بدور باش سنان
جانفشانان برگزیدگان این سلسله علیه چون مهر جهانتاب جلوهٔ
ظهور داده و از جوهر تیغ درخشان زدشتان سان این دودمان
والا امکان دام در راه استدراک طلبان نهاده مرات تبیین
این عرام آنکه از بدو ظهور آثار دولت همیشه بهار اعلیحضرت ظل اللهی

همواره طبع این حدیقه طراز حسن اعتقاد به پیراستن گلستان شریعت
محمدی علیه و آله افضل الصلوات والتحیات سرمایهٔ شگفتگی کرامت
نموده چنانچه گردش سبحه را در مذاق رغبتان دوران جام زلال
شریعت مطهره را کیفیت اقداح مدامست همت بلند و نیت ارجمند
پیوسته در ایام سلطنت والا عموماً و درین ایام که مسند وزارت
بوجود نواب سلطان العلمائی آراسته است خصوصاً معطوف
بر آنست که دار الملک شرع از دست انداز رهزنان لاابالی مصون
بوده زلال طاعت باری و پرهیزکاری غبار آلایش نپذیرد درین
ایام که این بیت علیا مانند تبرک با آهنگی کسب حلاوت می نماید پردهٔ ا
جمال پوشیده فرمان همایون شرف نفاذ یافت که دختر رز که از
بی پدری و خودرائی با نیک و بد و خوب و زشت رابطهٔ اختلاط درست دارد
پای در دامن کشیده از حجلهٔ بی روزن قدم جرأت بعشرت آباد خم
و آئینه خانهٔ مینا و هودج پیاله و خیابان گردن صراحی نگذارد
و بسرکه جبینی و ترشروئی دندان آرزوی واسع مشربان بی تکلف را
کند سازد مینا را از اصغای انمیعنی قالب تهی گردید و پیمانه را پای گردش
از کار ماند سبو بد و دست بسر پیچیده بریختن اشک خونین ندامت
عذر خواه گناه شد بطک در لجهٔ بی پایان حیرت چون کشتی طوفان
زده قرین اضطراب و بیقراری گردید پسته را که رفیق شاهد بازی
باده است ازین وحشت خندهٔ انتعاش بر لب خشک [illegible]

رود اگه کشتی عیش میکشان بران جریان داشت تف سموم این حکم نافذ
هم آواز موج شراب ساخت نوعروس دف که از تطابق ضرب و نطق
سرحلقهٔ ارباب اصول بود گوش از گوشوارهٔ جلاجل پرداخت کمانچه
هدف تیر تغافل و پیمانه از خجالت تهی دستی هر نک ساغر گل بست آزاده
تاک بنمک مغنی قسم خورده که گرد مستی نگردد و کباب با اشک خون آلود
التزام نوشته که داخل بزم میگساران نشود از بسیاری ریزه شیشه و پیمانه
بیک خیال مدتها بتوهم آنکه مبادا افگار شود از سیر وسعت آباد اصفهان
باز مانده و در زوایای تجاویف دماغ انزوا گزیده بود دل عاشق از
طلب معشوق در تنگنای سینه آرمیده هوا از تراکم شمیم بادهٔ لعلی که بر خاک
بی اعتباری ریخته مانند سحاب شفق پوش و سنگریزه را برد یمانی
عقیق بر دوش بود و نسیم شمیم آلودمی از بیم آنکه مبادا تهمت مستی گرفتار شحنهٔ
احتساب شاهنشاهی شود از قلعهٔ بی در حباب سر بر نمی آرد و آثار
باحتیاط اشتباه صوری آب فراغت نمی خورد بالجمله باده بی التفات
شاهنشاهی خاطر همایون از نسق این امر که در زمان هیچ یک از پادشاهان
صورت وقوع نیافته بود بالکلیه فارغ گردید و چون پیوسته باده
گساران و میگساران را سلسلهٔ عیش بدست بلندی زلفین
شاهدان بازاری و هنگامه آرایان محفل پرکاری و ناپرهیزکاری
آراسته می باشد ازین رهگذر فواحش را نیز رواج و رونق تمام بهم رسیده
بود در [illegible] نباتات و محلات بشغل مقرر و معاضدت ابالسه

که دشمنان جبلی بنی آدم‌اند علانیه اشتغال داشتند و از اینجا که نفس
بهیمی با بروفت عاقله جبره دستی حاصل ست و بتحریک شیطان از منهج
مستقیم عدول می نماید جمعی کثیر گرد آمده مبلغی خطیر بسرکار دیوان بصیغه
مال بعنوان ترجمان میرسانیده اند همت والای اعلیحضرت ظل رحمن
وجه مذکور را که مبلغهای کلی میشد سهل انگاشته امر فرمودند که آن بدکاران
از امر مزبور نهی نموده نگذارند که من بعد مرتکب افعال شنیعه گردند
و بجهت لذ دیا در رواج شریعت مطهره مقدسه آراسته را نیز از شغل
پوستین دوزی و فروختن این قسم اجناس که شایع شده بود مبلغها
میفروختند منع فرمودند و با آنکه بجهت ممانعت مبلغها بخاصه شریفه
میرسانیدند بشرف اسعاف مقرون نگردید امید که پیوسته ارکان
شرع مبین و ملت مستبین بتقویت رای متین این خسرو بیقرین مشید باد

چون از روزی که دهقان قضا نهال ابداع را در بوستان قدرت
کامله غرس نموده هر نهال منتج ثمری و هر شاخی پذیرای بری ست
بشمول این معنی و عموم این امر مرتبه ایست که هر گیاهی زبان بیان
آن گشوده و مرآت هر برگ سبزی صورت وقوع آن را بتماشاییان
گلشن ایجاد نموده هر گاه محسوسات ظاهری که مخزن آب و گل‌اند مثال این امور
وانمود شد تخم اخلاص و اعتقاد را که منبت آن زمین پاک دل و انفس منزلست
فروع این معنی بر وجه اتم و اکمل تواند بود لهذا درین امر معتقدت فرجام نهال

اخلاص این بمقداره بیزوی خلوص عقیدت وصفای طویت وریزش سحاب الطاف خسروانه لباس خضرت و نضارت پوشیده برتبه مجلس نویسی سرافرازی یافت و بوسیله علاقه بندگی این آستان عرش نشان سر افتخار بآسمان رسانیده بوسته مامول و مسؤل آنست که برهنمایی تایید و بیشوایی توفیق سالک طریق مستقیم رضاجویی اعلیحضرت ظل اللهی بوده بنقد جان رابرو سفیدی صرف خدمات لایقه ولی نعمت که صلاح و فلاح فنا تین بندگان در ضمن آن مندرج است که جواهر واقعات زمان ابد توامان را در سلک تحریر کشد مانند صدف باوجود بیزبانی سراپا دست دعا شده از سحاب نیسان رحمت حضرت عزت استدعای درر ابری و لآلی منظوم و منثور می نماید که باوجود کم بضاعتی از عهده این امر شگرف بیرون تواند آمد امید که چون تهی دستی و بی بضاعتی تحفه بارگاه کریمان است از دربار آلهی بحصول مآرب مباهی گردد

چون موجد ممکنات بمقتضای حکمت بالغه صاحب دولتی را از اصناف بنی نوع انسان که بهترین نتیجه کن فکان است برگزیده متتوج بتاج امتیاز سازد و هر روز امری که موجب ازدیاد و ظهور انبساط بوده باشد مشاهده دیده ارباب بصیرت میگرداند که در ازمان انجمعی فردی از افراد در امثال آن تامل نماند یکی از علامات دولت بیزوال اعلیحضرت

ظل اللهی التجا سلطنت پناه نذر محمد خان والی ترکستانست که بعد از
برادر خود امام قلیخان که آمدن مشار الیه بدرگاه معلی سبق ذکر پذیرفت
روی نیاز باستان خلافت نشان آورد تفصیل این اجمال آنکه سلطنت
پناه مشار الیه بعد از امام قلیخان بر مسند سلطنت آنمحال از روی استقلال
متمکن گردیده کوس اختیار و اقتدار بلند آوازه گردانید و چون در
همان ایام اسفندیار خان والی اورگنج پدرود جهان گذران کرده
بعالم بقا رحلت نموده بود از وطفلی که شایسته تقلد سلطنت
باشد نبود نذر محمد خان محمد قاسم سلطان نواده خود را با گروهی انبوه
بان حدود فرستاد بی ارتکاب زحمت آنمحال را بحیطه تصرف در آورد
وقوع این امر موجب ازدیاد شان و شوکت او گردید بنا بر حرص
بر ادخار نقود و اجناس همگی همت مصروف بران میداشت که از نفایس
امتعه و اجناس آنچه هر یک از امرا و سپاهی و رعایا را باشد نقل
سرکار خود نموده در ضبط این اهتمام نماید بنابرین از اسب و شتر و املاک
و غیر ذلک آنچه نزد هر کس میدید بجا صکی خود منسوب میگردانید
تا آنکه امرا بخارا که همواره مابین ایشان و جماعت بلخ بنابر هم چشمی غبار
کدورت و نفاق ارتفاع داشت تحمل سلوک سلطنت پناه مذکور نیاورده
باقی یوز را که یکی از امرای معتبر او زبکیه است بر انگیختند که در حدود تاشکند
سر از ربقه اطاعت کشیده سالک طریق نافرمانی گردد و باقی یوز بموجب
نوشته و تمهید یلنتوش و سایر امرا عمل نموده نذر محمد خان جنود اوزبکیه را

بسرکردگی ولد خود عبدالعزیز خان بدفع باقی بور نامزد کرد امرا این عزیمت
چند منزل پیموده در سه منزلی بخارا توقف نمودند و ما فی الضمیر خود را
با عبدالعزیز خان در مقام اعلان آوردند نخست عبدالعزیز خان از شنیدن
ابا نمود و بالآخر بوساوس شیطان و حب جاه و ریاست که مجبول
انسان است بتقلد امور سلطنت راضی گردید والامان اوزبک
واجامرهٔ بخارا که اخس ناس اند بمحض اصغاء این خبر شروع در تاراج اموال
واسباب نذر محمد خان نمودند سلطنت پناه خان را دیگر مجال توقف
در بخارا نماند بر جناح استعجال روانهٔ بلخ گردید و عبدالعزیز خان
با یلتوش و امرا داخل بخارا شد و در اندیشهٔ آن بود که نذر محمد خان را
از بلخ نیز بیرون کرده ولایت ترکستان را بلا منازعی و مشارکی تصرف نماید
و نذر محمد خان بعد از دخول بلخ با معدودی چند از امرا که برفاقت او
آمده بودند در تدبیر استخلاص ملک میبود ناچار ابواب داد و دهش
بر لشکری گشوده در تألیف قلوب و استرضای خاطر ایشان سعی می نمود
چون رشتهٔ اتفاق احوال او از هم گسسته بود هر یک از ملازمان
که استعفا در خط می نمودند بلا توقف نزد عبدالعزیز خان میرفتند
و چون سلطنت پناه مزبور را وثوق بر افعال و اعمال ایشان نمانده
بود در ارتکاب تردد کمتر می نمود و بدین سبب عبدالعزیز خان
و تبعهٔ او چیره دستی آغاز نهاده هر روز محلی از محال بلخ را تاخت
مینمودند بعد از وقوع این امر سلطنت پناه نذر محمد خان را رای

برین قرار گرفت که از پادشاهان هندوستان استمداد نماید غافل ازینکه ورود آنجماعت از دریا در پریشانی مشار الیه خواهد شد تا اینکه پادشاه هندوستان مراد بخش ولد خود را با علیمردان خان و جمعی از امرا بصوب بلخ فرستاد جماعت مزبور بهر محلی از محال که وارد میگردیدند ضابطان ثغور و مستحفظان قلاع بنا بر آنکه معاون و معاضد ایشان خواهند بود ایشان را در قلاع راه میدادند و نذر محمد خان بسبب اختلاط اوضاع از حقیقت کار پیش از آنکه جماعت مزبوره داخل بلخ گردند مطلع نگردید بعد از ورود بلخ از کیفیت اطلاع حاصل نمود دیگر توقف را مجال نگذاشته تقبیل آستان عرش نشان را وجهه همت گردانیده باتفاق قتلق محمد سلطان ولد محمد قاسم سلطان نبیرهٔ خود که حاکم اورگنج بود بعد از اختلال احوال نذر محمد خان از اورگنج ببلخ آمده نزد خان مزبور می بود روانهٔ درگاه جهان پناه گردید

چون نذر محمد خان از لشکر هندوستان فرار نموده با ولد و پسر زادهٔ خود و معدودی چند از اوزبکان بحوالی الکاء مرو رسیدند علیقلی خان بگلربگی مرو غلام خاصهٔ شریفه از ورود مشار الیه اطلاع حاصل نموده جمعی را بمهمانداری تعیین کرده حقیقت معروض پایهٔ سریر خلافت مصیر گردانید و اعلیحضرت ظل اللهی که مروت و کرم مردمی و غریب نوازی از عنفوان شیوهٔ کریمهٔ ایشان است محمد بیک لله اول صحبت را با مبلغ یکهزار تومان تبریزی اشرفی باستقبال سلطنت پناه مزبور فرستادند

وارقام و احکام باسم بکلربکیان و امرا عظام و کارکنان ممالک محروسه صادر کردید که بهر منزلی از منازل که سلطنت پناه مزبور وارد کردد نهایت تعظیم و تکریم و توقیر و تبجیل بتقدیم رسانیده در لوازم خدمتکذاری و مهمانداری دقیقه فوت و فرو کذاشت ننمایند و نامه محبت ختامه باسم سلطنت پناه مزبور مشتمل بر تفقدات کوناکون عز صدور یافت و نظارت و اقبال پناه بشما محمد علی بیک ناظر بیوتات که مدتهای مدید در زمان نواب کیتی ستان فردوس مکان علیین آشیان و نواب خاقان رضوان مکان از بار یافتکان بساط قرب و راتق و فاتق امور بود بخدمت مهمانداری سلطنت پناه تعین فرموده مقرر داشتند که با نقود و اجناس بیقیاس متعاقب محمد بیک روانه شود ایالت و شوکت پناه مهدی قلی خان ایشیک آقاسی باشی حاکم الکا تبریز مقرر شد که بعد از نظارت پناه مزبور روانه شده در حینی که سلطنت پناه مزبور بعاید الکا را وی شود لوازم خدمت و میزبانی بتقدیم رسانید مشار الیه را بدرکاه معلی آورد و چون سلطنت پناه مزبور بر سبیل استعجال روانه درکاه معلی بود در الکا مرو دو سه روزی بیش توقف ننموده بر سبیل ایلغار روانه مشهد مقدس معلی شده بود و محمد بیک در مشهد احرار اطلاعات خان مزبور نموده باتفاق روانه درکاه جهان پناه کردیده بودند مرتضی قلیخان بکلربکی مشهد مقدس و بهرام علیخان حاکم نیشابور و محراب خان بکلربکی استرآباد در حین ورود

خان مزبور با الکا متعلقه بایشان هر یک با قشون و لشکر انصد افزون استقبال نموده پیشکش و هدایا لایقه گذرانیدند و نظارت پناه که مهمانداری تعیین شده بود در الکا بسطام ادراک ملاقات سلطنت پناه مزبور نموده نقود و اجناس بیشمار که از دربار اقبال ارسال یافته بود باچندین راس اسب مزین بزین و لجام مرصع بجواهر قیمتی به نذر محمد خان مزبور رسانید و مشار الیه را از مشاهده ایجال الاستطاله ما لاکلام بهم رسیده در آمدن سارعت می نمود تا وارد الکا رانیک آقاسی باشی گردید و ایالت پناه مزبور نیز نزل و ارمغان بسیار و تحف و هدایای بیشمار از نقد و جنس و اسب و شتر و غیر ذلک گذرانیده لوازم جد و اجتهاد و تقدیم رسانید و باتفاق روانه درگاه فلک پیشگاه گشته حقیقت بموقف عرض رسانیدند فرمان همایون بقا ذیبوست که طوایف امم و اصناف بنی آدم از سادات و فضلا و سپاهی و رعایا و اهل اصول و نغمات و ارباب معارک فوج فوج باستقبال خان مزبور شتافته ابواب عیش و طرب بر روی آن خان گرامی نسب مفتوح سازند و تهیه چراغان اطراف میدان نقش جهان نموده آتشبازان اشکال و تماثیل ترتیب نمایند که در هنگامی که مقرر شود هر یک اجو به کاری خود را در آن امر بمنصه ظهور رسانند و از منازل مرحوم میرزا تقی اعتماد الدوله که بجهة سکنی سلطنت پناه مزبور مهیا شده تا قریه دولت آباد که مسافت آن سه فرسنگ راه است اجناس گران بها

از زربفت و مخمل و دیبا فرش نمایند بعد از انجام این امور معروض
باریافتگان سرادقات جاه و جلال گردید که خان مزبور وارد قریه
دولت آباد شده گروها گروه مردم باستقبال شتافته از در دولتخانه
مبارک تا قریه مزبور دو رویه تفنگچی از سوار و پیاده صف کشیدند و پای انداز
بنوعی که امر اشرف عز صدور یافته بود گسترده گردید و اعلیحضرت
ظل اللهی نیز بهمرکاب دولت و همعنان اقبال با ارکان دولت و اعیان
حضرت و خاصان و مقربان سوار شده استقبال خان مزبور نمودند
و در اثناء راه ملاقات واقع شده برروی اسب یکدیگر را در بر گرفتند
و چون مرکب خان مذکور بجهت طی مسافت بعیده ماندگی و فرسودگی
داشت یکی از جلوهای خاص را که مزین بزین و لجام مرصع قیمتی بود بآن جناب
ذیشان عنایت فرمودند و باتفاق متوجه شهر گشته در اثناء راه
بمصاقل کلمات دلپذیر زنگ کلفت از آئینه خاطر آن خان بینظیر
میزدودند و آن اسیر سلسله آلام و مقید دام حوادث ایام را
بمفتاح لسان اعجاز بیان از قید کدورت بر می آوردند و در آن
روز کثرت سوار و پیاده بمرتبه بود که آسمان خورشید جهان افروز را
در خاک پنهان کرده بود و دیده روزگار روز رستخیز را برای العین
مشاهده می نمود و ابیات راقم را بر زبان می راندند ز بس مردم مرکب
درین جایگاه ∴ از شش سوی شد بر تنگ بسته راه ∴ شمار سپه را ندانست
کس ∴ هوا تنگ بود از برای نفس ∴ و در آن روز بموجب فرمان

واجب الاذعان در باغ خاصه شریفه مشهور بتوشخانه واقعه در دروازه
طوبخچی بزم شاهانه آراسته مطعومات و مشروبات بی اندازه
مهیا و آماده کردانیده بودند نواب اعلیحضرت ظل الهی باتفاق خان ذیشان
در باغ مزبور فرود آمده مشغول صحبت و عشرت کردیدند ارباب
طرب هر یک که در فن خود یا بدو عصر ندهنگامه آراکشته ترانهای
رنکین و نواهای مختلف نا هیدطاقه در کوش کشیدند و اعلیحضرت
ظل اللهی که شیوه فصیح زبانی و شنوایی از اجداد ان جهان
ممتاز نداز هر کونه مطلبی سخن در پیوسته بنوادر کلمات اعجاز آیات
آن پادشاه کهن سال را غریق لجه بحر حیرت کردانیدند و چون محل حیرت
بنوده باشد که بروشنایی خرد دوربین در عنفوان ریعان شباب
حاوی چندین مراتب کمال که اکتساب هر یک از ان خردمندان
دانش اندوز را در مدتهای متمادی بدشواری حاصل میکردیده‌اند
و بعد از کشیدن مطعومات و مشروبات و انقضای صحبت سوار
شده روانه شهر کردیدند و تا در دولتخانه مبارک همراه بوده خان
ذیشان را از انجا روانه منزلی که جهة ایشان تعین نموده بودند ساختند
شرح آتشبازی و روانه نمودن خان ذیشان نذر محمد خان بصوب ترکستان
چون چراغ دولت هر یک از فرمان روایان که بصرصر حوادث منطفی
شده پیوسته از شکوه اقبال ابدی الضیاء این دودمان والا مستنیر
و مستضی کردیده و هر یک از فرمان روایان که با قتباس انوار دولت

روی نیاز باین آستان که مرجع آمال جهانیان است آورده‌اند
انواع انعام و احسان یافته لهذا بر پیشگاه ضمیر والا که بانوار تجلیات
الهی روشن است چنان پرتو افکند که خلوت دل آن خان والا
شان را که از دخان حوادث روزگار تیرگی اندوده بود بتفرج
چراغان و اعجوبه کاری استادان آتشباز ظلمت زدا و فروغ
بخش کردند و شب هفدهم شهر رمضان المبارک بموجب
فرمان واجب الاذعان هنگامه این تماشا گرم گردید عمارات
میدان نقش جهان را که در وسعت و فسحت نمودار آسمان است
از روی خاک تا سطح بام که مقارن گنبد افلاک است کواکب
مثال بشمع و چراغان آراستند
چراغ افروخت از اندازه بیرون ❊ در آن شب شد زمین همچشم گردون
جهان گردید گلشن از گل نور ❊ برآمد آفتاب از خاک گوئی
ز دلها گرد غم گردیده رفته ❊ بیکدم شد گلستانی شکفته
و استادان آتشباز اشکال و تماثیل عجیب را که مرتب ساخته بودند از شراب شفقی رنگ پیمانه سنگ و آهن قرین
نعره مستان و دست افشانی سماع صوفیان میکردانیدند اعلیحضرت
ظل الهی باتفاق خان مزبور در تالار دولتخانه مبارک بزم افروز
و هنگامه آرا شده تماشای آن بزم غریب می‌نمودند آن خان
والاشان و منسوبان از ملاحظه آن جشن دلپذیر تعجبات نموده خرمن
غمهای اندوخته را بآتش دل گرمی آن هنگامه میسوختند تا نیمشب بدین دستور

بازار جشن و سرور گرم گردید و بعد از انقضای صحبت که هنگامه آسایش
و استراحت رسید نذر محمد خان با منسوبان دستوری خواسته
روانه منزل خود گردیدند و بعد از وقوع این جشن هر روز بتفقدی تازه
و تکلفی بی اندازه خاطرجوئی خان مزبور می نمودند در همان چند روز
بنابر کبر سن و طی مسافت بعیده مزاج نذر محمد خان از منهج استقامت
عدول نموده حقیقت اینمعنی معروض بار یافتگان سرادقات
جاه و جلال گشته بخت حکمت و حذاقت پناه جالینوس الزمانی حکیم
محمد حسین قمی طبیب را که تجربه اندوزی را با دانشمندی فراهم آورده
مامور ساختند که بمعالجه اشتغال نماید و چون قدوم میمنت لزوم
اعلیحضرت ظل آلهی را در شفای علیل مزاجان دار الشفای امکان
خاصیت انفاس عیسوی است مراعات خاطر مهمان را بر ذمت همت
فرض عین و عین فرض میشمارند بقصد ملاقات خان مزبور دیده
رکاب را از فیض مقدم شریف روشن گردانیده روانه گردیدند
و نذر محمد خان از استماع این مژده دلپذیر خوش دل و خندان شده پای
انداز لایق گسترده استقبال نمود و بعد از احراز خدمت زبان
بعذر شفقتهای گوناگون گشوده شرایط نیازمندی بتقدیم رسانیده و بیمن
قدوم صحت لزوم خسروانه که عارضه خان مزبور زائل گردید بعد از چند روز
کس فرستاده طالب رخصت انصراف و کومک شده اعلیحضرت ظل اللهی
فرمودند که بعون عنایت الهی و نیروی اقبال بیزوال انجاح مرام.

ان سلطنت پناه وجهه همت والاست اما چون عسکر فیروزی اثر بعباه نصرت پناه بنابر وقوع امنیت واطمینان که بدستیاری الطاف الهی واقبال نامتناهی حاصلست در افضای ممالک منتشر اند مناسب چنان می نماید که چند روزی مشغول عیش ونشاط وسیر وشکار بوده مرفه الحال باشند که فرامین ومناشیر باسم امرا وحکام درباب اجتماع عساکر منصوره صدور یابد وبعد از جمعیت لشکر قیامت اثر بقصد استخلاص ملک موروثی روانه گردند آن خان بی اطمینان بجهه پریشان دماغی وشوریده حالی بامعنی راضی نگردیده سالک طریق مبالغه والحاح گردید چون بهیچوجه من الوجوه قرار امعنی با مومی الیه صورت امکان نداشت بنابرین نقود واجناس بیکران وبادپایان صرصر بادبند ولجام قیمتی که در وسع امکان بگنجد جهت آن سلطنت پناه فرستاده وایالت پناه ساروخان طالش را که بزیور تدابیر صایبه آراسته است سردار لشکر ظفر نشان ساخته برفاقت سلطنت پناه مزبور روانه گردانیدند واحکام جهان مطاع عالم مطیع شرف صدور وقوع یافت که امرا عظام خراسان که جمعیت ایشان بسهولت صورت امکان دارد نزد سردار مزبور جمعیت نموده در استرداد ملک موروثی سلطنت پناه مزبور وتمکن او بر سریر سلطنت سعی موفور بظهور رسانند وسلطنت پناه مزبور نیز بمرافقت بخت وهوش وصول تاج وتخت از راه مازندران بهشت نشان روانه گردیده

و در مازندران بهشت نشان که دانه کوهر عزت افزای جنان ورشک فرمای کلشن فیروزکون آسمانست بسیر و شکار اشتغال نمود از ظرائف اجناس قیمتی که در عمارات دلپذیر آن خطه ارم نظیر از زمان نواب کیتی ستان الی الآن مهیا و آماده است آنچه خواهش خاطر رقم انتخاب بران میکشید برداشته بعنوان ملکیت تصرف نموده و باین عنوان باسار و خان روانه خراسان کردید در مشهد مقدس معلی رحل اقامت انداخت طوایف قلماق و سایر طوایف ازبکیه که از ان خان ذی شان روی کردان شده بودند از بیم تیغ بی امان عساکر ظفرنشان کس نزد نذر محمد خان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و نذر محمد خان بمظاهرت و معاضدت سپاه ظفر پناه مستظهر کشته در حوالی مار و چاق بجماعت قلماق ملحق کردید و در اندک روزی بسبب قحط و غلا اهالی لشکر هندوستان بتسلیم آن ملک فتح انتما رضا دادند و بر سبیل تعاقب و توالی کس فرستاده نذر محمد خان را طلب نمودند و نذر محمد خان بمظاهرت اقبال روانه کردید و آن ملک را که اندیشه تسخیر آن بدشواری می نمودند بآسانی بدست آورده بر مسند سلطنت متمکن شد و درین آمد و شد سوای ملک موروثی که بتصرف آن سلطنت پناه در آمده کردید امید که بوسیله آستان عرش آشیان قریب پنجاه هزار تومان از نقود و اجناس از سرکار خاصه و اصل سلطنت پناه کردید

گردیده امیدکه پیوسته آستان عرش نشان ملجاء ملهوفان جهان و
خواقین ذی‌شان بوده باشد داستان آمدن جان نثار خان
وارسلان بیک ایلچیان پادشاه هندوستان وشرح سکارحوضهای
چون ولایت بلخ بشرحی که سبق ذکر یافت بتصرف منصوبان پادشاه
هندوستان درآمده سلطنت پناه نذر محمد خان برفاقت توفیقی
احرام طواف آستان فلک نشان بسته روی ارادت بدین درگاه
معلی آورد وحقیقت انمعنی گوش زد پادشاه هندوستان شده
بعد از سکالش تدبیر قرار بران یافت که شخصی را برسبیل حجابت
روانه درگاه جهان پناه گردانند که از اعانت خان مذکور مانع
آید بنا برین میر عزیز را که بمزید زبان دانی امتیاز داشت برسم
حجابت نزد سلطنت پناه نذر محمد خان فرستاده جان نثار خان را
که سه هزاری منصب داشت با ارمغان و سوغات و اجناس
قیمتی وجواهر گران بها روانه این درگاه ساخت و بعد از ارسال
آن دو سخن طراز ارسلان بیک را نیز با یک قبضه شمشیر مرصع بالماس
وجواهر قیمتی ونفایس روانه ایران نمود وخبر ورود ایلچیان مزبور
بالکاء ممالک محروسه بعد از انکه نذر محمد خان کامیاب وکامران
روانه شده بود معروض بار یافتگان سرادقات جاه وجلال
گردید ومیرزا محسن اصفهانی مستوفی خاصه که در زمان خاقان رضوان
مکان مهمانداری صفدر خان بلو می الیه مرجوع بود بمهمانداری

جان نثار خان معین گشته روانه شد و مبلغی خطیر بجهة اخراجات
ایلچی مزبور و توابع و لواحق و اسب تازی با زین و لجام و یراق
و خلاع فاخره مصحوب مومی الیه ارسال یافت میرزا محسن از راه
دار العباد یزد روانه شده در الکاء طبس با ایلچی مزبور ملاقات نموده
مشار الیه را بانعامات شاهانه و الطاف خسروانه مستمال
گردانید و باتفاق از شوق عتبه بوسی آستان خلافت نشان
سجده در جبین رقصان روانه گردیدند و در ساعتی که خاطرخواه
ایشان بود باتفاق ارسلان بیک داخل اصفهان شده بمنزلی
که تعیین یافته بود نزول نمود و بعد از چند روز بشرف پای بوس
سرافراز گردیده نامه محبت نگار و ارمغان بیشمار بنظر اعلیحضرت
ظل اللهی گذرانیده از صحیفه ازمان که کتاب سر الهیت گزارش دوستی
و یکتا دلی و نسبتی که دودمان همایون پادشاهان هند را با این سلسله
والا محقق است نموده مستدعی ازدیاد حصول این معنی گردید و از اعلیحضرت
ظل اللهی بنوازشات گوناگون اختصاص یافت و بعد از چند روز
که بر موایده امتنان مهمان بود مبلغی خطیر شفقت شد و چون
در هنگامه بزم ملاحظه طور نشست و برخاست و گفت و شنید و آداب محفل آرائی
در مجلس گذرانیده شده بود لازم بود که اسب تازی و تیر اندازی
و شمشیر زنی و صید افکنی نیز ملحوظ دیده اعتبار ایلچی مزبور
گردد و دو سه نوبت که موکب اقبال بشکار کلنگ و آهو و کبک رفته بود

و سایره وحوش و طیور نهضت می نمود مشار الیه را از ملتزمان رکاب
همایون شمرده همراه بردند و در هر شکاری از جابک سواری
و سبک تازی و صید اندازی شیوه چند که باعث تعجب نظارکیان
دشوار پسند تواند بود بظهور رسانیدند و موجب حیرت تماشائیان
کشت نخستین در شکار حوض ماهی بحرکه شکار که هی فراهم آمده بود بیک نقطه
مهره تفنگ سرقم انتخاب برد و صیدکه از هم کمال دوری داشتند
کشید ندبی اختیار صدای تحسین ایلچی در قفا او با وج آسمان رسید
الحق که این شیوه بآئینی بتقدیم رسید که دعار ادر کوچه ابتغا لیست زبان
ضبط توان نمود و همان تفنگ خاص را بایلچی مزبور انعام فرمودند چون
از رهگذر مرور و عبور بجبال شامخه اعلام تراسیده پیادکان را احضار
ساختن صید بروجه اتم میسر نمیکردید نخجیر درخور خواهش و شوق صید افکنی
فراهم نیامده بود حکم نافذ جریان یافت که در حوالی ورنون دام
شکار از حلقه جرکه بیرون از چند وچون کسترده کردد و ایا فته
آداب آگاهی منظور انظار عنایات نامتناهی شاهنشاهی
مقرب الخاقانی الله وردی بیک امیر شکار باشی و کاردانان صافی
نهاد شایسته خدمت صاحبان عدل وداد مقرب حضرت سلطانی
قلندر سلطان تفنگچی اقاسی بترتیب و انتظام آن هنگامه مامور کردیدند
و امیر شکار باشی بعطافت ذاتی لطف ونسق را که نقیض یکدیگر اند
چون سرکشتگی صورت اتحاد بو شید مدر یزوهش احوال

مردم جرکه که از سی فرسنگ راه دایره کردار ایستاده بتدریج
بپیش میرفتند کوشش فراوان نموده در آن وادی بی آب تهیهٔ آب
وضروریات ایشان کرده بنوعی سکالش آن کار نمود که بیابان نوردان را
غبار عطش بر دامان لب و دهان نه نشست و بر رشتهٔ تدبیر آن کار
آگاهان دایرهٔ جرکه مانند عقد گوهر اتساق و انتظام یافت و شیر
شکاریان بدامی که یک فرسخ در یک فرسخ گسترده بودند منتهی گردید
و آن کار آگاهان عریضه مشتمل بر اتمام کار و جمعیت شکار بدربار آسمان
اشتهار فرستادند و موکب اقبال قرین جاه و جلال در حرکت آمده مقرر
گردید که ایلچی مزبور نیز در رکاب ظفر انتساب بوده باشد و بعد از
وصول بصیدگاه دامی که آهوی نظر از طی طول و عرض آن فرسوده گردد
پر از رعنا غزالان ملحوظ گردید و اعلیحضرت ظل اللهی با چند نفر از خاصان
داخل دام گردیده باقی عساکر از خارج دام حلقهٔ دیگر ترتیب دادند
؎ بگرد آهوان ترکان خونخوار ... صف مژگان نمود و نرگس یار
دران هنگامه از شاخ گوزنان ... در نیستان خشکی شد نمایان ... بالجمله
اعلیحضرت ظل اللهی با فدویان و یکجهتان مشغول صید افکنی گردیدند سیل خون
غزالان روی زمین را پرنیان آل پوشید و در هر سوی فواره‌ها انداخت
لعل بدخشان جوشید و دامان اهل دایره مانند لاله از خون رنگین بود
و چشم سیاه غزالان دران زمین شنگرف گون چون داغ لاله می‌نمود
اعلیحضرت ظل رحمن از خدنگ جان ستان زخم را با بخیه مقارن داشتند

واز قطرات خون نخچیر لاله وگل بر زمین میکاشتند سبکدست
زانگونه بردی به تیغ آنکه صید را جان نیامد دریغ در اثنا شکار
بخاطر مبارک پرتو افگند که در شیوه حکم اندازی موشکافی بکار رود
فرمودند که تواند بود که بتراز و ساختن بچوبه تیر دو گوهر آبدار دیده صید
بمیزان هنر کشیده کردد مستمعان را زبان اقرار با متناع این امر گویا
گردید مقارن این حال صیدی نمودار گشته نواب اعلیحضرت ظل اللهی
در خانه کمان در آمده گفتار راز پور کردار پوشیدند خروش و فغان
انداختن سپاهیان باوج کیوان رسید چنان یافت ناوک
زشستش کشاد که بد خواه خوانده آیه ان یکاد مقارن آن حال
حکم اندازی فطانت فزای که موشکاف دقایق رموز غیبی است
سمت ظهور پذیرفت تفصیل این اجمال آنکه از وقوع این معنی مقرر فرمودند
که امرا و ملازمان رکاب عزت در خدمت اشرف کمانداری نمایند
در اثنا آن حال ایلچی را بخاطر میرسد که اگر کمانی مناسب بازوی او
عنایت شود بقدر در این کار بذل جهد تواند نمود مقارن این ملت
اعلیحضرت ظل اللهی از کمانهای خاص کمانی موافق بازوی مومی الیه
عنایت فرمودند انظهور این امر غریب تعجبات گوناگون دست
داده ایلچی زبان به ثنا گستری و محمدت سکالی گشود و چون از فوران
خون صید لباس مومی الیه آلایش پذیرفته بود بخلاع فاخره سربلند
گردید و بعد از آنکه خاطر از شغل صید افگنی فارغ شد و اصناف امم

بصید اندازی رخصت یافتند سوی آنچه هر یک از آن گروه را
بدست افتاده تصرف نمودند عدد صید بشش هزار رسید
و در نهایت کامرانی بمقر سلطنت رجوع نموده ایلچی را رخصت
انصراف ارزانی داشتند و ایالت پناه ازمار خان را تعیین
نمودند که برسم حجابت روانهٔ هندوستان شود و ایلچی در نهایت
خورمی و خشنودی روانه گردید و نقود و اجناس بهمه جهت در عرض آمد و رفت
قریب پانزده هزار تومان و اصل ایلچی مزبور شد الیک که بهوسته شکار ما از
در کمند و جان اعادی مانند اجسام حیوانات شکاری از سهام
جانگزا مجروح و مستمند باد و قایع متنوعه درین سال ایالت
و شوکت پناه نتیجة الامراء العظام مرتضی قلیخان قاجار خلف
محراب خان که مدتی با ایالت مرو بعد از آن با ایالت مشهد مقدس سرافراز
بود بنا بر خدمات لایقه که از مشار الیه و والد مرحوم او درین
دودمان خلافت مکان بمنصهٔ ظهور رسیده بود برتبهٔ سپهسالاری
ایران و ایالت قلمرو علیشکر امتیاز یافت و ایالت الکاء مشهد
مقدس که بموی الیه مرجوع بوده بدستور بایالت پناه قرچغای خان
شفقت شد و تولیت آستانهٔ مقدسهٔ منورهٔ مطهرهٔ عرش درجه
امام ثامن ضامن که برحمت پناه میرزا محسن رضوی مرجوع بود بسیادت
و نجابت پناه سلالة السادات و المجتهدین میرزا باقر رضوی
که بصفات کمال آراسته است تفویض یافت و بگلربگی الکاء

جود سعد بلخ خان جلیس که از مرتبهٔ یوزباشیگری غلامان برتبهٔ بیگلربیگی
صحبت سرافرازی یافته بود شفقت شد شرح ساختن عمارت مبارک
دولتخانه موسوم بچهل ستون بر ضمیر برداشتگان شخص کمال که در
دانستن هیچ امری فروگذاشت نکرده اند پوشیده نخواهد بود
که افتادگی بتخمیت بر دو مند خاکساری پایه پست بغایت بلند تا دانه را
دهقان از چشم وداس برخاک بی اعتباری نیفشاند علم سرافرازی نشو و نما
بر تارک نیفرازد و تا سنگ شکست و گداختن در ندهد آئینه سازش
آئینه روشن نسازد بمقتضای همین معنی درین سال پایه رفعت زمین
که افتادگی و پستی را بطاق بلند نهاده بآسمان رسید و لوای برتری
خاک باوج ثریا کشید یعنی این خسرو خسرو نشان و معمار سرای
قلوب جهانیان متوجه بنای دولتخانهٔ معلی گردیدند چنانچه نزد یکی
مغز بسته از پوست پرده گشای دیدهٔ بینندگان میگردد بعد از تمام
این زیبا عمارت علو این دولت ابد مدت دوران عدیت برعالمیان
ظاهر شد افراشتن اینچنین بنای بلند پایه از خاک کم ظرف تنگمایه بدان
میماند که دانه تخم کند و حاصل آید یا سنبله از دانه بال فزونی کشاید عقل از
تماشای این زیبا عمارت غریق بحر حیرت است که آیا آسمان بزمین آمد
یا زمین بر آسمان رسید امهات سفلی با آبای علوی تا اکنون خلقی که
شبیه بدر تواند بود بدین عنوان نزاده و بزرگی و برتری را چنین
نقشی تا امروز بر خاک نیفتاده صحیفه خیال بر نقش بستن تمثالش

تنک و براق فکر را با سرعت در طی طول و عرضش لنگست بهکا
شرق و غرب که از دور توفیق تماشای این قبهٔ زر اندوده یافته‌اند
اقلیم رابع را آسمان چهارم می‌پندارند و این زیبا بنا را خورشید
عالم خاک میشمارند سه اوج فلک هست زبالاش کم ‖ طاق فلک
ازان پشت نموده است خم ‖ بسکه بود وسعتش از حد فزون ‖ حرف
نرفتست ازانجا برون ‖ این کاخ زر اندود و قصر مذهب در سنه
تنکوزئیل سنه زیور تعمیر پوشید ارباب طبع و اهل نظم در باب بنای
آن تواریخ گفته و با لباس تفکر گوهرهای آبدار معانی سفته‌اند از جمله
این مصراع بخاطر وقاد ایران مداری سلطان العلمایی رسیده بود
که مبارک ترین بناهای دنیا و بالفعل همین تاریخ بر کتابهٔ آن زیبا بنا
منقوش است و راقم حروف را نیز این تاریخ بخاطر رسیده که سه
مرحبا دولت سرای خسرو ایرانیان ‖ ای مبارک منزلی عیش و نشاط جاودان
کی توان گنجاند شرح وسعتش را در سخن ‖ کوته از اندازهٔ عرضش بود طول
بیان ‖ در حریمش بر زمین هرگز نمی‌افتد سخن ‖ زانکه فرش آسمان
اوست سقف آسمان ‖ هرکجا باشد تماشایی تماشا ممکن است ‖
رفته همچون صیت خوبیش از قیروان تا قیروان ‖ گفتمی گر ابتدا
و انتها میداشتی ‖ سایه او را سواد کشور هندوستان ‖
هست چون اینخانه از شاهی که چشم عالم است ‖ سال تاریخش ازان شد
خانهٔ چشم جهان ‖ دنیا دید کان جهان کرد که چون چرخ کهن سال برکرد

کره خاک گشته اند متفق اند که نوعروسی چنین از مادر خاک در وجود
نیامده و دلبری بدین زیبایی گلگونه پایندگی بر عذار مردم فریبش نکشیده
زمینش دلنشین و قبه اش گردون نشان نسبتش از خاک و نازش بر آسمان است
امید که تا قبه گردون در اضطراب دوران است این بنای راسخ البنیان
منزل دولت جاوید این خسرو کامران باد داستان نهضت همایون
بقصد فتح دار القرار قندهار و فتح آن ولایت بتائید کردگار
سلطان قدرت کامله ایزد توانا که ملک امکان و شهرستان زمین
و آسمان به نیروی قهرمان شوکت و جبروت دستی عدالت و سیاست
انتظام دارد معموره ربع مسکون را که سجدگاه صدر نشینان بزم
سپهر بوقلمون و مطاف محرمان محمل نشین گردون است بمیامن اقبال
بیزوال شهریاران و توسط بخت بلند تاجداران از دست اندازی ویرانی
و تاراج آفت بی‌ثباتی محافظت و محارست می‌نماید از اینجاست که دیده
وران دقیقه‌بین و دانش اندوزان صاحب یقین متفق‌اند و آگاهی
سلاطین عدالت آیین را از محارست اقلیم سلطنت و پاسداری
دار الخلافه حشمت بمنزله باغبان که آبیاری دست سعی و پای تردد
طراوت بخشی و نضارت افزای ریاحین حدائق میگردد دانسته‌اند
چنانچه از سهو هوشیاری و خبرداری باغبانان هجوم لشکر بیگانه
سبزه خود رو جا بر شاهدان بوستانی تنگ میسازد اگر کمی از مسند
آرایان و فرمان روایان را از بی زودی نشأه هوش بردار صهبای

دولت دیده آگاهی بر فراش راحت مانند چشم صورت مشغول
خواب غفلت کردد و هر ابنه دامن کلهای اجلال از دست انداز
خار اختلال آسوده و فارغ بال نخواهد بود لله الحمد والمنه که این سایه
حضرت رحمن و آفتاب سیماء دانش و عرفان از آغاز ایراق
نهال دولت و دمیدن ازاهیر بستان سرای سلطنت پیوسته
بمعاضدت بخت بیدار و دل هوشیار از خوردن آب هر برگ
این حدیقه همیشه بهار خبردارند و در اوقاتی که خاطر از تنسیق
امور جهانگیری و جهانداری فراغت حاصل نموده طالب قرار و آرام
می باشد بشنیدن داستانهای پاستانی و استماع شرح اطوار
و آثار سلاطین که آباء علوی و امهات سفلی را فرزندان خلف اند
اوقات شریفه صرف می نمایند و از آن نسخهٔ اعتبار که تفسیر نقوش
لیل و نهار است درس آگاهی میخوانند و پیوسته همت والانهمت
مصروف بران میدارند که تلافی خسران و جبر نقصان که در ملک ایران
واقع شده باشد کرده شود و درین سال که سنهٔ سابع جلوس اعلی
بر اورنگ سلطنت عظمی و دارائی کبری است چون خاطر همایون
بالکلیه از جانب آذربایجان و شیروان و آنحدود جمع کردیده
بر مرآت خاطر خطیر چنان ارتسام یافت که ملک قندهار را که در
زمان خاقان رضوان مکان علیین آشیانی بسبب کفران نعمت
علیمردان خان بشرحی که سبق ذکر پذیرفته از ایادی تصرف کارکنان

این دولت ابد مدت توامان بیرون رفته بحیطهٔ تصرف و قبضهٔ تسخیر در آورند
و چون نقد فرصت بدست آمده این جنس گرامی بیش ازین در گرو وقت
نگذارند و بمقتضای و شاورهم فی الامر ارکان دولت و اعیان
حضرت را طلب فرمودند درین ابواب استعلام آنچه مقرون بصلاح
دولت ابد مدت دوران عدت تواند بود نمودند پیشکاران
کارگاه خلافت تصویب رای رزین و بینش دیدهٔ دوربین
اعلیحضرت ظل اللهی نموده معروض داشتند که شاهد مطلوبی که در
آئینهٔ ضمیر منیر جلوه پذیر گشته از وصمت نقص معرّا و از شایبهٔ
ناز یبائی مبرّاست بناءً علی هذا الاتفاق فرمان همایون نفاذ یافت
که لشکر ظفر اثر و سپاه قیامت حشر که در اطراف و جوانب ولایات
ممالک محروسه منتشرند در چمن بسطام که از ییلاقات خراسان
بحسب وسعت و فسحت امتیاز تمام دارد جمعیت نمایند و درین باب
ارقام مطاعه باسم بگلربگیان عظام و امراء کرام و قورچیان
و غلامان و سایر ملازمان سرکار خاصهٔ شریفه صادر گردید و خود
بنفس نفیس در ساعت مسعود که ملک المنجمین ملا محمد شفیع منجم اختیار
کرده بود با مقربان درگاه و ملتزمان رکاب سعادت از دار
السلطنهٔ اصفهان نهضت فرمودند قریهٔ دولت آباد را مقر رایات
جاه و جلال و اعلام سعادت و اقبال فرمودند سه برون راند
چون از سپاهان سپاه شد بدولت آباد آرامگاه

ازان رو خرد زین سفر سود جست | که دولت بقالش درآید نخست

باآنکه سواي جماعت همیشه کشیک که همیشه بر درگاه جاه و جلال
اقبال مثال حاضر مي باشند سایر عساکر منصوره در اقصاي بلاد
ممالک محروسه و محال تیول متفرق بودند درحیني که دیده رکاب را
از سرمهٔ اقدام شریف بدین عزیمت روشني مي بخشید نداز کثرت
درخشیدن سنان کرهٔ خاک نمود از صحن آسمان و بسیط زمین
مشابه دریاي بیکران کردید سه نمودي سپاه سعادت لوا را
کلستاني از پرچم نیزها را سپه موج زن بود در دشت و غارها چو سیلاب
بر کل بفصل بهارها بعد از ورود دولت آباد چون بجهة تهیهٔ اسباب
سفر افراد سپاه و احاد لشکر را بشهر رجوع میشد سه روز در قریهٔ
مزبور توقف نمودند و صبح روز چهارم بهمعناني دولت همرکابي سعادت
روانه کردیدند روز پنجم باغ مبارک تاج آباد مضرب خیام
سرادقات جاه و جلال کردید دران مکان خلد نشان که از
حیثیت اهتزاز هوا و بي اندازکي لطف و سرشاري صفا از
سایر بساتین روي زمین امتیاز دارد تا پنج یوم اقامت
نموده بسیر آن باغ دلکشا و تماشاي آن روضهٔ ارم فضا
نشاط اندوز و فرح افزا بودند سه چکویم ازان باغ پرآب و تاب
که نتوان کرفت از هوایش کلابها شراب کل از جام شبنم عیانها
جو کیفیت مي ز چشم بتانها ازان باغ کر دي خزان پا کشیدها توان

نغمهٔ بلبل از گل شنید ٭ گلوهم گل و غنچه خار چمن ٭ چو منقار بلبل بود در سخن ٭
نهانست در برگ گل عندلیب ٭ بلبو در پردهٔ ساز صوت غریب ٭ بود ران شادمانی
ندارد حباب ٭ که گل میکند کار جام شراب ٭ کنم نسبتش گر بجنت خطاست ٭
تفاوت به بین از کجا تا کجاست ٭ بروخوبیش هشت فردوس زشت ٭ که چون
شاه سروی ندارد بهشت ٭ چون اثمار را بیش از رسیدن دار الملک وجود
بریدی از ازهار دلکش میباشد درهمان چند روز عریضهٔ رستم خان
والی گرجستان و جمال خان قراقلر بدرگاه جهان پناه رسید مشعر بر آنکه
طهمورث خان والی گرجستان کاخت که از زمان نواب گیتی ستان
فردوس مکان تا امروز لوای غدر و مکر افراشته سالک مستقیم شاهراه
اطاعت و انقیاد نبود و درین ایام مهیج غبار فتنه شده بداعیهٔ
تاخت کارتیل عازم ایخدود شده بود بعد از وقوع مقابله و مقاتله
و امتداد مجادله و محاربه تاب مقاومت جیوش منصوره نیاورده
آوارهٔ دشت ادبار گردید و داود میرزای ولد او که بمزید جرأت و جلادت
معروف و مشهور و استظهار طهمورث خان و سائر کفرهٔ گرجستان
کاخت بدو بود در هنگامی که بجهة گرد آوردن سپاه روانهٔ محال
فسق بوده در اثنای راه دوچار جمال خان و غازیان قضا قدر گردیده
و از طرفین دست جلادت باستعمال سیف و سنان و زوبین
و تیر و کمان گشوده بعد از وقوع گیر و دار مغلوب سپاه اسلام میشوند
و داود میرزا با چند نفر از صاحب وجودان گرجستان از ساغر سرشار

شمشیر درخشان غازیان مست شراب ناکوار نیستی میکردد و بسبب
وقوع این فتح مبین کل کرجستان کاخت بتصرف اولیاء دولت
قاهره درآمده حکام و مستحفظان بجهة ضبط ثغور و تنظیم و تنسیق
الکاء مزبور محل بمحل تعین نموده و رؤس آن کردنکشان نیز عنقریب
متعاقب عرایض بنظر کیمیا اثر میرسد از رسیدن این خبر مسرت اثر
که از مبیّنات حصول مرام بود کلهای خوشدلی و انبساط شکفتن
و عنادل قلوب منسوبان این دولت والا بر شاخسار شکفتگی
وانتعاش نغمه سرا کردید اعلیحضرت ظل اللهی این مژدهٔ فرخنده را
انوار اثمار مطلب دانسته از راه کرماب و سیاه کوه متوجه خوارز
کردیدند و بجهة وفور صید و شکار و ملاحظهٔ اسپان صرصر تک
آهو شعار که در مراتع آن محال بهلان میشی مینمایند آسودکی مراکب
و سپاه نصرت آثار الکاء مزبور را بیت روز مضرب سرادقات
والا فر السعادات فرمودند و در ایام توقف هر روز بقصد شکار سوار
شده داد عیش و خوشدلی میدادند در ایامی که محال مزبور مضرب خیام
اقبال بود خسرو سلطان و بابا حاجی سلطان و سایر ریش سفیدان
اهل ترکمان که در الکاء بلخ بسر می بردند و در حین انقلاب ترکستان
و آمدن نذر محمد خان بدرکاه کردون توامان با لکاء خراسان
آمده بود بشرف تلثیم بساط عزت و تقبیل آستان سلطنت
سرافرازی یافته مورد الطاف و اعطاف شاهانه کردیدند و در

همین ایام مهدی خواجه ایلچی ندر محمد خان که به نیروی احراز سعادت عتبه بوسی این آستان بعمر دوباره سلطنت ترکستان متمتع گردیده بود و ایلچی ابو الغازی خان والی اورگنج که او نیز چندی در درگاه فلک پیشگاه بسر برده در سلک راتبه خواران نوال انتظام داشت و بعد از فوت اسفندیار خان برادر کلان خود بمعاضدت این دولت والا بر اورنگ سلطنت خوارزم اعتلا یافته نامه اخلاص آیین وارد کردید بسجده پایبوس اشرف مفتخر و مباهی گردیده و چون خاطر ولات مزبوره از خبر توجه موکب مسعود بسمت خراسان در تزلزل و رنگ چهره صبر و سکون شان از بیم انهیم و هراس لحظه فلحظه در تغیر و تبدیل بود ایلچی ابو الغازی خان را مشمول خلاع و انعامات ساخته رخصت انصراف ارزانی داشتند و مقرر شد که یعقوب بیگ قورچی خاصه شریفه برفاقت ایلچی مزبور نزد سلطنت پناه مذکور رفته او را از استحکام مبانی خلت و استقرار قواعد مودت اخبار نماید و چند راس از اسپان تازی نژاد خانه زاد که بحد سواری رسیده بود با امرا و اعیان قسمت نموده بقلاوزی بخت و راهنمائی اقبال در حرکت آمدند و در اثنای راه سپاه نصرت پناه و لشکر ظفر اثر از امرا و قورچیان و غلامان و آقایان فوج فوج مانند جداول و انهار که داخل دریای بیکران گردند بمعسکر ظفر اثر می پیوستند بعد از ورود فضیه طیبه بسطام چون آن بلده مینو نظام بکثرت میاه و وفور انهار اشتهار

داشت دران مکان رحل اقامت انداختند وچون در حین عطف
عنان یکران عزیمت بصوب قندهار آوازهٔ ارادهٔ جهانگشائی و
اقلیم گیری در اطراف واکناف انتشار یافته بمسامع قریب
وبعید ودور ونزدیک رسید سلطان ابراهیم خواندکار روم
از عالم حزم ودوربینی که مبادا این سیلاب قلاع وبلاد متوجه
بغداد بوده کاخ شوکت آن سلطان والاشان را خراب وویران
نماید ایلچی کاردان بر سبیل تعاقب وتوالی بجهة تشیید مبانی وداد
واستعلام احوال روانهٔ درگاه جهان پناه نموده ویکی از انجمله در قصبه
بسطام وارد شده نامهٔ مشتمل بر رسوخ قواعد صداقت والفت
وطلب فیل که آنرا تقریب فرستادن ایلچی ساخته بود بنظر اشرف رسانید
ومنظور انظار عنایت والتفات ومورد انعامات وخلاع
پادشاهانه شد ومحمد قلی بیک ولد قاسم بیک بورون بسفارت
ورفاقت ایلچی مزبور تعین شده نامهٔ مودت ختامه چنانچه از
مجتهدین شرع دوستی سزد در حیز تحریر درآورده ارسال یافت ومقرر
شد که یک زنجیر فیل که در دار السلطنت قزوین بود با جل زربفت
وسائر اسباب تکلف وچند نفر فیلبان که لازم باشد بر سر راه ایلچی
مزبور حاضر سازد که در حین ورود باتفاق نزد پادشاه والاجاه
مزبور برند ودر همان ایام لازم نمود که سایر ایلچیان سلاطین را که
در پای تخت خلافت چند روانه نمایند حسن قوش بیگی ایلچی عبد العزیز خانرا

بانعامات خسروانه و خلاع ملوکانه سرافرازی بخشیده مهدیخان سلطان
عرب را مقرر فرمودند که باتفاق مومی الیه روانه شود و دیلمی بیک
ولد مرحوم قزاق خان بگلربگی سابق استراباد بحجابت نذر محمد خان
و رفاقت مهدی خواجه اختصاص یافت و چون والای نیت
و سرشاری جرأت نمی پسندد که بی سبق اشتباه و آگاهی قصب
السبق از خصم رباید بخاطر ملکوت ناظر چنین خطور نمود که نخست یکی
از طرز دانان آداب سفارت را با نامهٔ مودت ختامه نزد پادشاه
هندوستان فرستاده طلب ملک قندهار که پیوسته در تصرف منسوبان
این دولت عظمی بوده نمایند که اگر بلا منازعه آن محال بدست آید
بنای مودت طرفین از تطرق خلل مصون و محروس ماند و شاهد مرام بی
ارتکاب مشقت و آلام در آغوش حصول آمده باشد و اگر از کیفیت نهضت
همیون اطلاع یافته باشند و نامهٔ مشعر معانی مزبوره بدین ترتیب
در سلک تحریر آمد نقل نامه که تَبَارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ
وَهُوَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَیَاةَ
لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ
جواهر زواهر ستایش بیرون از قیاس و لآلی متلالی محمدت لایتناهی
اناس که در مقیاس خرد خرده بین دقیقه شناس بر لعل و یاقوت
آفتاب و ماه راجح آید نثار بارگاه مالک الملکی تواند بود که دور گردان
اضداد را از جامه خانهٔ تألیف و ترکیب لباس اتحاد و التیام

پوشیده گنجور کنوز اسرار و خازن رموز استتار گردانید و اوراق
پریشان وجود انسان را که صحائف کتاب حکمت الهی و الواح طلسم
خداشناسی و آگاهی اند از رشتهٔ التیام شهریاران عدالت شعار
بشیرازهٔ امنیت و عافیت رسانید سالکان ظلمتکدهٔ امکان را
که سرگشتگان تیه حیرت اند بمیامن ضیا شمول و عقول انبیا و سلاطین
بصراط مستقیم اطمینان و آسایش دلالت نموده بناخن تدابیر
فرمان روایان خیراندیش گره کلفت و حیرت از خواطر عموم خلایق
گشوده بعضی از سلاطین ذی شان را بسعادت امتثال ان الله
یأمر بالعدل والاحسان شادمان و مسرور و برخی را بمضمون و اذا
تولی سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث والنسل والله لا یحب
الفساد و از شمول رحمت بی غایت دور گردانید نکهت ریاحین
بستانی را که هر یک بلباس متمایز جداگانه در بر دارند از
گردش پیمانهٔ نسیم بهاری در ساحت گلستان وحدت الخلق آموخت
و آتش گل و لاله را بجهة گرمی هنگامهٔ خوش نشینان چمن از زلال
حکمت بالغه بفحوای الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا در صحن گلستانی
افروخت سوساخته از لطف بی خاکیان ؛؛ چار حد باغچهٔ کن فکان
گشته ام این باغ پر از رنگ و بو ؛؛ یک گل رعناست شب و روز از و
قدرتش آورده برون بی تعب ؛؛ یوسف روز از چه تاریک شب ؛؛
یک گل خود روست ز باغش بهار ؛؛ یک ورق از دفتر او روزگار ؛؛

و درود نامعدود بر حدیقه طراز گلشن ایجاد شمع شبستان مبدأ و معاد
واسطهٔ نزول رحمت الهی محک عیار دانش و آگاهی بهین ثمرهٔ دوحهٔ
برومند گلستان شهود و یکتا گوهر صدف کون و فساد سپهر کبود مبلغ
کریمهٔ اُذْکُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَیْکُمْ اِذْ کُنْتُمْ اَعْدَآءً فَاَلَّفَ
بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَاَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهٖ اِخْوَانًا سید ثقلین و پیشوای
خافقین محمد کاندر ازل تا ابد هرچه هست ز آرایش نام او نقش بست
و بر آل و اولاد اطهار و اصحاب کبار او دام اللیل والنهار باد و بعد
بر مرآت خاطر والا و آئینهٔ ضمیر معلی محجوب و مستور نخواهد بود که هر نعمتی
از نعمای بی متناهی الهی را شکری خاصست که بدون اتیان آن از عهدهٔ
شکرگذاری و سپاسداری آن احسان برآمدن متعسر بل متعذر می نماید
چنانچه شکر اعطار نعمت ثروت و مکنت ببذل و انفاق و نوازش
ارباب حاجت صورت می بندد ادای شکر بیرون از قیاس سلطنت عظمی
و دارائی کبری مقصود بر آنست که با وجود اشتغال جهانبانی و تکثر و توفر
دواعی ملک رانی بپژوهش احوال سپاهی و رعیت نموده ساکنین
مساکن هر یک را بدیدهٔ بینای تفقد و نوازش ملاحظه فرموده
در انتظام حال و انشراح بال آن گروه که مستحقین ایثار نقود رعایت
و مراقبت اند بذل جهد بتقدیم رسانیده ربقهٔ جهانبانی را از شغل
ذمهٔ این دین الهی سبکبار سازند و چون از روزی که کارکنان
بارگاه کبریا قبض و بسط اقلیم ظاهر را در قبضهٔ کفایت و درایت

این محتاج الطاف الهی گذاشته اند بنا بر فسحت و وسعت ممالک
محروسه و مشغول بسایر اشغال ضروریه تنظیم و تنسیق ملک خراسان
بر حسب دلخواه صورت انجام نیافته بود درین ایام خجسته آغاز فرخنده
فرجام شوق زیارت آستانهٔ مقدسهٔ منورهٔ مطهرهٔ رضیهٔ رضویه
علی ساکنها الف الف السلام و التحیة سلسله جنبان گشته الویهٔ دولت
و اعلام نصرت از مقر اقبال و موطن جاه و جلال بقصد احراز این سعادت
در حرکت آمد که هم دیدهٔ شوق را از کحل الجواهر خاک آن آستان
عرش نشان نور و ضیا فزاید و هم غنچهٔ آمال ساکنان آن دیار از هبوب
نسیم عنایت شامله بر وجه دلخواه گشاید و بنا بر قرب جوار و تاسیس
مبانی ایتلاف و اتحاد آبا و اجداد عالی تبار و الا مقدار بر ذمت
همت حق شناس واجب و لازم نمود که استعلام احوال آن بهنگی
ارائک سلطنت عظمی و جالس سریر دارائی کبری نموده در ترصیص
مبانی خلت و صداقت قدیم کوشش نماید و تشیید این بنا کردن
اساس که بمحض اقتفا و تاسی بسنت سنیهٔ سلاطین سلف و روابط
دوستی آبا خلف از مفترضات و مستحسنات بود و بنا بر تجلی ذات ستوده
صفات آن پادشاه والا تبار بزیور صفات حمیده زیاده بر آنچه
مرکوز خاطر بوده واجب گردید و یکی از جمله صفات حسنه و اطوار
پسندیدهٔ آن محبی مراسم صاحبقرانی که محمود همگنان و محمود
خواطر پیر و جوان گشته نوازش سلطنت پناه نذر محمد خان و تفویض

ملک بلخ و سایر محال ترکستان است که با آنکه آن ملک و ملکت
بی ارتکاب محنت و مشقت در حیطهٔ تسخیر و تصرف جنود مسعود
درآمده بود بنا بر رعایت سلطنت پناه مزبور و اطفاء نوایر فتنه و فساد
از همه آن مطلب عظمی به نیروی همت والا برخاسته آن ملک
وسیع را بر سلطنت پناه مزبور مسلم داشتند لهذا زبدة الاماثل
و الاشباه شاه قلی بیک ولد مقصود بیک ناظر سابق بیوتات را
که از طرز دانان رسوم سفارتست روانهٔ خدمت والا و محفل
معلی فرمودیم که نبذی از مراتب دوستی و یکتادلی را که پیش نهاد باطن
صدق مواطن است بزبانی گزارش دهد و سلسلهٔ جنبان موالات
و مصادقات قدیم که از بدو طلوع و ظهور این دولت عظمی مانند
خورشید و ماه جهانی را به نیروی معاضدت یکدیگر قرین ضیا و بها
داشتند گردد و چون حجب مغایرت و تتق منافرت
بتحریک نسیم وفاق و اتفاق بالکلیه مرتفع گردیده بهمه جهة
طریق مباینت و بیگانگی مسدود است و در نیت همیشه همت والا
برای استیفاء استدامت این معنی که استرضاء خاطر خالق و خلایق
در ضمن آن مندرجست مصروف و معطوف و پیوسته مراعات
این مراتب که موجب رفاه حال کافهٔ رعایا و برایاست مطمح نظر خیریت
اساس بوده مناسب چنان میداند که شطری از مخزونات خاطر
در معرض اظهار و اعلان آید در خاطر دریا مقاطر که مطلع اشعهٔ لمعا

قدرت ذاتیه و رایج خواهد بود لهذا از آنجا که همواره همت سلاطین
معدلت آیین به تعمیر بیت المعمور دوستی و ولا مقصور می‌باشد
دیده دوربین همت بلند و نیت ارجمند از امعان جزئیات
پوشیده در تاکید و تشیید این بنای الهی بجهة ابقاء ذکر جمیل کوشش
مبذول نمودند اگر نظر بر روابط پدر فرزندی نموده خرابه قندهار را
باین فرزند صداقت کیش صدق اندیش تفویض نمایند و در تسخیر
ملک فسیح الفضاء دوستی جاوید که بمرور دهور تصاریف ایام از
تطرق خلل و نقصان مصون و مامون خواهد بود کوشیده چنان کنند
که بمعماری رای رزین آن خسرو عدالت آیین این بنای رفیع اساس
معمور تشیید و ترصیص یافته ساکنان ممالک طرفین در این بیت
الامان از نوائب دوران و تابش آفتاب حوادث قرین
عافیت و رفاهیت و امان باشند علی مر الدهور و الازمان
قرین الطاف ملک منان و مورد دعای پیر و جوان خواهند بود
انتهی و شاه قلی بیک ولد مقصود بیک که در طی نامه مزبور
مذکور شد بجهة تبلیغ رسالت معین گردید و مامور شد که برسم
ایلغار روانه شود و بعد از فراغبال از پذیرایی امور مزبور و روانه
ساختن ایلچیان بدستور مقرر هر چند روز با خاصان و مقربان
سیر و شکار چمن بسطام و ییلاق ابر که بحسب لطافت میاه و نزاهت
هوا و کثرت گلها و خضرت سبزه و زیادتی صفا چنانچه اشعار این

قلم البیان بدان اشعار می نماید ؎ چه منزل همه سنگ و خاکش بهار
هوایش خوش و آبها خوشگوار زمینش ز گل مرغ طاوس پر
در و کوهها چتر طاوس زر ز بس چشمگی بود آن کوهسار ز سرتا بپا همچو ابر
بهار در آن سبزه از رفعت مرز و بوم بجو مژگان گرد چشم نجوم
ز جوش گل از بس نیست جا نیاید از آن کوه بیرون صدا چنان لب
با فغان تواند کشاد که از داغها لاله اش سرمه داد سر کوه تیغش
که پر میغ بود بر آن کهکشان جوهر تیغ بود چگویم ز سیر آبی
آن هوا که از وی چو کوهر درخشد صفا شفقهاش از بس بود مهر فام
بر آید دو صد صبح از جیب شام چو گل کز لب جوی سر بر کشد ز جیب
شفق آفتابی دمد بی نو عروس جهان چرخ زال سفید آب بیزد
ز والای آب ز موج هوا لاله می پرست تو گوئی که جمعیت در دست
بنازم بآن آتش خوبرو که این باغ زیباست هندی او
ز کوهش که از وی شفق زاده است فلک ساغری از خم باده است
ره بینش اینجا ز حیرت کم است که خورشید خشت سر این خم است
انگشت نما بوده توجه می فرمودند و چون تنظیم و تنسیق اسباب توپخانه
و قورخانه و آذوقه که در عرض ایام محاصره وفا بعساکر نماید از لوازم
بود علندر سلطان حوله تفنگچی آقاسی را بجهة ملاحظه یراق و توپخانه
روانه مشهد مقدس معلی نمودند و محمد بیک بیکدلی بجهة بیرون کردن
شتر از محال قریه عراق روانه گردید و مبلغ بهزار تومان از

خزانهٔ عامره تحویل محمد قلیخان جغتای حاکم سابق ایروان شد که از محال
مشهد مقدس و توابع دار السلطنت هرات و فراه و سیستان غله
ابتیاع نماید و در همان ایام سرهای کفرهٔ گرجستان و ولد طهمورث
با اعلام و کرنا و سایر اسباب ایشان بنظر اشرف رسید بعد
از جمعیت سپاه انجم شمار که فضای زمین پر از ازدحام ایشان تنگ
و اقدام پیک اندیشه از طی طول و عرض آن لنگ بود از بسطام
بقصد زیارت آستانهٔ مقدسه از راه سلاق کالپوش که بر فد آب
و علف اتصاف دارد در حرکت آمدند الحق آن طریق وسیعی که از
فراز و نشیب اعلام شامخات و جبال راسیات مانند هلال در اوج
و حضیض مینماید هر چند از رهگذر نزاهت مکان بروضات جنان منتهی
میشود اما سالک آن طریق را از کثرت احجار و تراکم اشجار و ارتفاع
جبال و اعتلاء تلال و دشواری مرور و صعوبت عبور چنانچه این
ابیات راقم حروف بر آن ناطق است شعر زپست و بلند آن ره
بیکران \\ بچشم آمدی همچو وضع جهان \\ نمودی از آن راه پر پیچ و خم \\
کواکب چو بر پشت ماهی درم \\ کشد تا بحشر از شتابنده رو \\ حوادث
گرآیند از آن ره فرود \\ عجب نیست کز فیض نشو و نما \\ از آن کوه چون
سبزه روید صدا \\ فراز شکه بر دی گذرگاه بود \\ زمان را از آن رشته
کوتاه بود \\ شب و روز گفتی به پیرامنش \\ پلنگیست خوابیده در دامنش \\
از آن ره ندارد بهارش خزان \\ که نگذشته بر سبزه زارش زمان \\

برآن شد بالا شه کامیاب ؛؛ نمودی چو از آسمان آفتاب ؛؛ چون
پویندگان صراط طی آن بی ارتکاب تعب و آلام و مشقت مالاکلام
میسر نمیگردد اما ازانجا که پست و بلند قلهٔ سبزفام سپهر در پیش جولان برق عنان
مهر درخشان یکسان است در اندک وقتی طی آن مسافت نموده بسلطان میدان
که بر سر دو راه واقعست بنزول اجلال فرمودند منزل شناسان طریق بندگی
و مرحله پیمایان بوادی فرخنده پی بعرض رسانیدند که یکی از طرق
مزبوره بسر ولایت مشهد مقدس منتهی می شود و دیگری از نیشابور
بکعبهٔ مأمول که عبارت از آستانهٔ مقدسهٔ منوره باشد می پیوندد.
و اما راه سر ولایت بحسب قرب و کشادگی و همواری مزیت تمام
دارد و ازانجا که زیارت قدمگاه حضرت امام الجن والانس از راه نیشابور
بحصول می پیوست و اعتقاد والای حضرت ظل اللهی بسر کرم پای بوس
آن حضرت بود دوری و پست و بلند آن راه را بر خود هموار ساخته
مقرر داشتند که آغرق و احمال و اثقال از راه سر ولایت روان
شود و خود با جمعی که ملتزم رکاب نصرت انتساب می باشند سبکساران
از راه نیشابور روانه گردیدند و بشوق تمام و آرزوی مالاکلام
بزیارت سنگی که نقش پای مبارک آنحضرت بران مرتسم است
سرافرازی یافتند سه فروزنده سنگی چو شمع یقین ؛؛ بران نقش پای
شه هشتمین ؛؛ رسیده بعیوق از برتری ؛؛ شده شیشه های دلش
مشتری ؛؛ بر دجرا به سپهر جلال ؛؛ که از نقش آن پای دارد دو بال ؛؛

زهی سنگ والای گوهر بار که با جبهت کرده براه ادب مالیدن بعد از استفاضه فیوضات و ادای مراسم بندگی و طاعات و سودن روی نیاز بران قبله آمال و حاجات روانه مشهد مقدس معلی گردیدند و در حین وصول طرق که سواد مشهد مقدس سرمه کش دیدهٔ نظارگی میگردد و گنبد مرقد منور مانند جرم قمر که در شب چارده درخشان باشد از آن سواد مرئی میشود از همانجا که دیدهٔ دوربین از آن کحل الجواهر ابصار ضیافت پذیر از بارهٔ آسمان عنان چون پرتو مهر فروزان فرود آمده روی نیاز بر خاک گذاشتند و سجدهٔ شکر اجرا از این سعادت و ادراک این مواهب بتقدیم رسانیدند و همچنان پیاده متوجه سرادقات عزت گشتند و روز دیگر که اختیار ساعت مسعود جهة دخول مشهد مقدس شده بود بدستور با امرا و خاصان پیاده متوجه شدند که حاجت ادهم و اشهب ها در آنجا که بال ملک مرکب ما ها و هم از گرد راه بتقبیل سدهٔ سنیهٔ آن آستان خلد نشان فایز گشتند و بعد از طوف مرقد مطهر و مضجع منور و ادای صلوات و زیارت پیاده متوجه دولتخانهٔ مبارک گردیدند و قریب پنجاه روز که مشهد مقدس مقر رایات دولت و اعلام اقبال بود اکثر اوقات بزیارت آستانهٔ مقدسه که بر ذمت اعتقاد فرض بود اقدام می نمودند و پس از ادای این شغل مفترض و ام متحتم اوقات همایون به تنسیق و تنظیم اسباب قلعه گیری صرف نموده درین امر بذل جهد بتقدیم میرسانیدند و چون اقلیم گشایان را مراعات حال

سپاه از لوازم پرورش حال این گروه از فرایض است فرمان همایون بنفاذ
پیوست که وجه مواجب سپاه نصرت مقرون که تعداد آن از اندازه
تعقل بیرونست از خزانهٔ عامره نقد داده شود و ارقام و احکام بنام
سرخیلان و ریش سفیدان و پیشوایان ایل و اویماقات خراسان بصدور
پیوست که هر یک فراخور حال و استطاعت شتر بجهة حمل و نقل اسباب
توپخانه و قورخانه در مشهد مقدس حاضر ساخته در سکالش این امر کمر جد و اجتهاد
بر میان بندند و امر فرمودند که از جمله توپهای صاعقه کردار دوزخ شرار
ثعبان شعار که در مشهد مقدس و نیشابور است پنج قبضه توپ بالیمس همراه
آورده شود ؎ چه گویم از آن توپهای گران ** که زان سرمه شد کوه را
استخوان ** شده بهر تخریب هندوستان ** چو پنجاب این [illegible] دریا
روان ** ز بخت جوان خسرو نامجو ** بر این پنجه برتافت دست عدو **
اگر قلعه ور زانکه کهسار بود ** بر نعره اش سیل و دیوار بود ** شودی گره
بانگش از کوهسار ** چو از غنچهٔ گل نسیم بهار ** زبانی سراپا گلو در صدا **
سراپا یک انگشت قلعه گشا ** در آندم که با خصم شد رو برو ** بود عاشقی
جنگ معشوق او ** نه بینی که از اضطراب درون ** دل از سینه اش تنگ کش
افتد برون ** بلندست در عاشقی نام او ** نفس گشته فریاد در کام او **
بگیرد صدایش بسیط زمین ** چو بیرون کند دست از آستین ** بماند از و جای
چون کهکشان ** بچد صدایش چو در آسمان ** چو خونش آفرین
خوان شود ** دل دشمن از وی پریشان شود ** چو گوید ز هندوستانی سخن

برخ بشکند رنگ مشک ختن را فرو شست دندنش ز کوه گران ها که
از سایه اش سنگ خاک دارد فغان ها ز بند سایه اش غوطه زن آسمان ها
بسنگ ها که کوهی فرو شد به دریا نهنگ ها و انجام این خدمت
بعهده تفنگچی لهاسی شد حاصل در ایام معدوده توقف مشهد مقدس
چندین امر عظیم از ابتیاع غله و نسق سورسات و سویت شتر براوبجاقا
و ایصال مواجب سپاه نصرت پناه و سایر مهمات که سرانجام هر یک
از آن در عرض یکسال ممکن نبود به مساعی جمیله ایران مداری سلطان
العلمائی صورت حصول یافت و باعث تعجب اولوا الابصار گردید
الحق شاهد امور مزبور که رای رزین و عقل دوربین این ناظم مناظم
دولت و دین در پذیرائی آن بذل جهد نموده اگر به رایه تجشم در بر کرده
بدیده ظاهر جلوه گر گردد نقوش بدیعه کوهکن با استحاله و امتناع
انگشت نماست چون خوی خجلت از جبین بیستون ریزد و سپهر مرتبه
شناس بجهه کتمان و اخفاء صنایع آن صنعتگر غبار خجلت و بی اعتباری
بر چهره نقوش و تماثیل آن پرداز اگر دیده معنی بین که موشکاف
رموز دقایق است ملاحظه نماید پوشیده نخواهد بود که این نیز از
رسائی اقبال اعلیحضرت ظل اللهی است که مسند وزارت بوجود کاردانی
چنین که حاوی مراتب کمال و جامع فضل و افضال است آراستگی
دارد بعد از اتساق و انتظام امور فرمان والا نفاذ یافت که مرتضی
قلیخان سپهسالار با بیگلربیگیان و امراء عظام عساکر نصرت فرجام

قبل از نهضت همایون روانه گشته قلندر سلطان باتفاق تفنگچیان صحابه
شریفه بعد از روانه شدن سپهسالار و امرا اعظام بیرون توپخانه
روانه شود و در اثناء تنظیم و تنسیق امور بجهة ناگواری میاه
و ناسازگاری هوای مشهد مقدس مزاج اقدس چندروز از منهج
صحت عدول نموده صاحب فراش گردیدند چون هر امر عظیمی را
فدیه درخور آن می باشد کارگذاران عوالم لاهوت که مدبرکارخانه
ناسوت اند روح مطهر مریم مکانی خلد آشیانی والده ماجده
نواب خاقان رضوان مکان را بفدیگی ذات مقدس اعلیحضرت
ظل اللهی بفحوای سو تن شاه باید که باشد درست همین و جمله را
گرشود بای شست رقم اختصاص کشیدند و ذات اقدس
حلی صحت که مطرز بطراز خلود و دوام باد بوشیدند چون سهام
دعای صغیر و کبیر و جوان و پیر بهدف اجابت رسید و مزاج
اقدس و طبع مقدس بصحت گرائید و خاطر والا از نسق امور اطمینان
حاصل نمود رایات عرش سا و الویه جهانگشا بصوب مقصود در حرکت آمد
و هشت روز در ظاهر مشهد مقدس توقف واقع شد و بعد از انقضا
ایام مزبور از راه جام و غوریان روانه دار السلطنت هرات
گردیدند و چون دار السلطنت مزبور از معظم بلاد ممالک محروسه
و پای تخت سلاطین سلف بود بجهة آنکه در ساعت مسعود داخل
دار السلطنت مزبور شوند دو سه روز در بلده غوریان بجهت نزاهت

هوا و عذوبت میاه و حضرت و نضارت سبزه و وفور صید و شکار
امتیاز تمام دارد توقف تمام واقع شده در ایام توقف هر چند
بجهة تنشیط خاطر اقدس و طبع مقدس متوجه شکار شده تحصیل
اسباب شادمانی مینمودند ولی محمد خان بادشاه زادهٔ ترکستان
و عباس قلیخان بکلربکی خراسان و سارو خان طالش سردار لشکر
خراسان که در دار السلطنه هرات می بودند در حین ورود موکب
مسعود بعون زبان بپابوس سرافرازی یافتند بعد از انصرام ایام
مزبور در ساعت مقرر داخل دار السلطنه مزبور گشته ولی محمد خان
و عباس قلیخان و امرا تابین و سارو خان و مردم دار السلطنه
مزبور بآیین تمام باستقبال شتافتند سپاهیان مسلح و مکمل از دو جانب
صف آراگشته ارباب معارک مشعبدهای دلکش که تماشائیان را
از ملاحظهٔ آن مسرت بی اندازه حاصل تواند شد هنگامه آرا گردیدند
اعلیحضرت ظل رحمن با عساکر نصرت توامان در نهایت استقلال و شان
تفرج کنان و شادان داخل شده در عمارت بیرون شهر مرحوم
حسن خان که با هجت در نهایت صفا و مشتمل است بر نهر عریض و وسیع
تسنیم آسا نزول نمودند و در عرض ایام توقف بسیر گازرگاه و تخت
و سفر و تماشای سایر متنزهات بهجت نشان و گیران رکاب
میگشتند و در همان دو سه روز محراب خان بکلربکی استراباد را
برتبه جرچی باشیگری سرافراز فرموده مقرر داشتند که پیشتر

از لشکر قیامت شعار باتفاق نظرعلیخان حاکم دارالارشاد اردبیل
وعباس قلیخان حاکم کرکس وجمشید خان حاکم سمنان و منوچهر سلطان
حاکم صوفی وعلیخان سلطان شقاقی و بوذاق سلطان جوانشیر
ومحمد سلطان ابیرلو حاکم سراب و مهدیقلیخان سلطان وامامقلی سلطان
سپاه منصور وجمعی از قورچیان شاهی بسوی روانه شود چون نعل
عزیمت اقلیم گیری وکشورستانی در آتش بود باوجود چنان مکانی زیبا
که تماشا در خلوت دیدهٔ ارباب بصارت از شوق دیدن آن ناشکیبا است
زیاده از هشت روز توقف ننموده سلسله جنبان نقل وتحویل از آن
مکان خلد نشان گشتند پل ملان که در دو فرسخی شهر واقعست مضرب
سرادقات جاه وجلال گردید و بنابران که معروض شد که نیستان کنار
هرات رود که در جوار پل مزبور واقعست تذرو و کراز بسیار است
خاطر اشرف از حیثیت میلان شکار که از سه روز تسویف عزیمت سفر
فرمودند با خاص وعام سپاه بقصد شکار سوار شده امر فرمودند که
لشکریان اطراف نیستان را در میان گرفته بجزوش وفغان وصیحه وفریاد
رعد نشان آن وحشی نژادان را از آن مکان بیرون آورند و در
بعضی اماکنه که تراکم نی راه تردد بر سوار و پیاده مسدود ساخته
کماندان را حصنی حصین و دیواری متین است آتش بهمه نشان لی نی
نگذارند سبحه جنین دادیا سخ که فرمان بران هاهکیر ند اطراف آن نیستان
که از بیم پیکان خار اگذارنا مکند چون کراز از نیستان فرادنا ها بهر سو

شتابند از ان جایگاه ۞ شود حلقهٔ لشکری دام راه ۞ بعد از آن بهبوب
نسیم آن فرمان شعلهٔ آتش سوزان دران نیستان سر باوج کیوان
رسانید گرازان را دیگر مجال توقف دران مکان نمانده از مضایقی که
از انبوهی نی و بسیاری آب و گل مرد جابکرم و اسب تیزتک را
مانع دخول میشد رخت اقامت بصحرا کشیدند اعلیحضرت ظل رحمن
بسهام جانستان و خدنگ اصابت نشان آتش زن خرمن
هستی دوان میگردیدند ۞ کمانی بیازو و تیری بدست ۞ شتابان
بهر سوی چون شیر مست ۞ فکندی شهنشاه کشورکشا ۞ بهر جو به تیر
گرازی ز پا ۞ گرازی که گردیدش از تیره شیر ۞ ز دیدار او گشتی از جنگ سیر ۞
بدریای خون شد نهنگش در زمان ۞ بیک تیر مانند کشتی روان ۞ بعد از
صید تذرو و گراز و استلذاذ شکار افکنی شاهین و باز متوجه سرادقات
عظمت و جلال گردیدند و عزیمت شکار اعظم و صید معظم که عبارت
از استخلاص قندهار است تصمیم یافت و چون مرتضی قلیخان سپهسالار
با فوج قاهره و جنود باهره باتفاق بگلربگیان و امرا و اعیان سپاه
بیشتر از نهضت موکب مسعود روانهٔ فراه شده بودند فرمان والا
و حکم معلا بصدور پیوست که در حین ورود الویهٔ دولت و اعلام
نصرت با سپاه ظفر پناه بترتیب و نسقی که در روز هیجا و آوان جنگ
و غوغا صف آرا میگردند صفوف آراسته باستقبال شتابند بملاحظهٔ
عرض لشکر و ترتیب و آیین سپاه و لشکرآرائی و حسن کاردانی

آن ایالت پناه ملحوظ کرده خان مزبور بموجب فرمان عمل نموده در حین
ورود رایات ظفرآیات صفوف آراسته باستقبال شتافت
کرهٔ زمین از فروغ سنان جان ستان و تیغ درخشان چون قرص خورشید
سراپا لمعان گردیده سمت گرفته باقبال صاحبقران ٭ زمین را سپه آسمان را
سنان ٭ نه آن لشکر و نیزه و تیر بود ٭ جهان نیستان پر از شیر بود ٭
گر اندیشه پوید ره فرض آن ٭ نه بیند بطول زمان عرض آن ٭ در آن روز
هم مرکب و هم سوار ٭ در آهن نهان بود همچون شرار ٭ در آهن نهان
بود یکسر سپاه ٭ چو برق درخشان در ابر سیاه ٭ بکف تیغ شان
بود یک قطره آب ٭ که چون سیل کردی جهانی خراب ٭ در آهن
چنان غوطه زد مرد کین ٭ که چشمش چو مقراض گشت آهنین ٭ [illegible] هجوم
پیاده و ازدحام سوار و کثرت گرد و غبار راه بر مرور و عبور نیک
انظار تنگ شده نبود از هجوم سپاه و سوار ٭ ره آنکه از سنگ خیزد
شرار ٭ علمها چو خوبان چین و طراز ٭ ز پرچم بغل کرده بر فتح باز ٭
شده کوی خاک از سنان سوار ٭ پر از خار مانند بار حصار ٭ ندیدی
ز بس لشکر بیشمار ٭ صداهای پیچیده از کوهسار ٭ فضای فلک بود
کوه از غبار ٭ در آن مهر در سنگی را شرار ٭ ز گرد انجمن داشت رخ
تار و پود ٭ که چشم و تنگ پنجه در رشته بود ٭ دهان و لب مرد ناشسته رو
خشک لب شده چون دهان سبو ٭ شدی نه فلک گردبادی ز گرد ٭
شکسته اگر رنگ بر روی مرد ٭ شد از گرد لبریز انسان سپهر ٭ که بر خا

ماليده شد روي مهر !! هوا خاكي از گرد ناكي شده !! الفتها همه تيره و خاكي شده !! با فلاك گردش رسيده ز خاك !! كواكب جو كلهاد ميده زغار
قبل از آنكه اعلام نصرت فرجام وارد قراكوه گردد و عرض سپاه
نصرت پناه ديده شود عليقلي خان بكلربكي لرستان معروض داشت
كه سپاه لرستان كه مشار اليه با وجود بينونت بعيده و مسافت
بي پايان در ركاب سعادت توامان حاضر ساخته منظور نظر لطف
واحسان گردد و حسب الامر اصف آرائي مامور گرديد و در اثناء راه
مسلح و مكمل صف آرا گشته از پرچم اعلام سيه فام روز روشن را
نمودار شب ظلام گردانيد سواد لواي علمهاي مشكين پرند !! چو دودي
كه گردد ز آتش بلند !! بزير علمهاي ايشان زمين !! چو خالي نهان
در خط عنبرين !! درخشان شده از علمها سنان !! چو در تيره شب
گردش اختران !! لواي سيه بود در فوج او !! چو بحري كه عنبر بود موج او
گفتي كه نيرنگي روزگار !! شبي با چراغان نمود آشكار !! تماشا از آن
نگر دل فروز !! چراغان شب ديده در عين روز !! از ين سرمه
بدان بچشم آب داد !! عروس ظفر طره را تاب داد !! اعليحضرت
الرحمن بعد از ملاحظه آن سپاه نصرت نشان علي قلي خان را
بخلاع فاخره سربلند و با نغمات پادشاهانه بهره مند گردانيده
بعد از ورود قراه و ملاحظه عرض سپاه قيامت دستگاه سالار و خان
نفاق محمد سلطان چكني حاكم سبزوار و اسفراين و حسن سلطان

حاکم جام و روشن سلطان تکلو حاکم جهان از احیان جمعی از یوزباشیان
و قورچیان و غلامان و تفنگچیان و میران احشامات که دولتخواهی
نموده بدرگاه جهان پناه مزبور پیشتر از نهضت موکب مسعود باتفاق جماعه
مزبوره روانه گردیده بود رایات نصرت آیات نیز با کل عساکر ظفر توامان
متعاقب محراب خان و ساروخان روانه شد در اثنا راه عریضه محراب خان
بدرگاه جهان پناه رسید که مستحفظان قلاع دلارام و دلهک و گرشک از
استماع آوازه ورود موکب مسعود و استماع توجه وفود محمود قلاع مزبوره را
بی تجشم محاصره و ارتکاب محاربه تسلیم نموده سالک طریق اطاعت و انقیاد
گردیدند و سایر قلاع جزئیه که در هر یک از بلوکات این محال بود بتصرف
اولیای دولت روزافزون درآمد اکرام اشرف صادر گردید و عنان
یکران عزیمت بصوب بست معروف دارد در باب روانه شدن محراب خان
و محصور ساختن بست رقم اشرف صادر گردید و در حینی که گرشک
مضرب سرادقات جاه و جلال شد منوچهر بیک یوزباشی غلامان
خاصه شریفه برادر محراب خان که قلعه مزبوره را بنظر کیمیا اثر بمقالید حسن گفتار
و کردار مفتوح شده بود اسمعیل خان کوتوال قلعه مزبوره را بنظر کیمیا اثر
رسانید اعلیحضرت ظل الهی بعین عنایت و التفات در حال ایشان
نگریسته بازاء اخلاص کیشی و اطاعت اندیشی که از ایشان بظهور رسیده
بود مشمول عنایات خسروانه فرمودند و بلا توقف و تاخیر متوجه قندهار
گردیدند و مقرر داشتند که دلیران کارآزما و نهنگان لجه هیجا لباس رزم

دربر کرده مهیای کارزار گردیدند بیت بگویم از آن خسرو شیرگیر ؛؛ که ملک [illegible]
برش بیشه بر روباه تیز ؛؛ ز تیرش مشبک دل دشمنان ؛؛ کمان شد به بیرون زه نی
آسمان ؛؛ شود چرم کاو زمین چاک چاک ؛؛ اگر سایه تیغش افتد بخاک ؛؛
کشد شعله از زهر چون تیغ او ؛؛ شود آب دل در بر کینه جو ؛؛ با قامت
آن شاه والا تبار ؛؛ نماید تهی سنگ را از شرار ؛؛ بجنباندش مهابت زمین
ز جای ؛؛ بلغزد اگر بر سر سایه پای ؛؛ چو بردارد از جای گرز گران ؛؛ بتدبیرش
بود گردش آسمان ؛؛ و گر از کف بیفتد از دشمن در ستیز ؛؛ شود بسته بر خصم
راه گریز ؛؛ به نیروی آن گرز خورشید چهر ؛؛ بر و گشته هموار وضع سپهر
بکف نیزه شاه نیکوسرشت ؛؛ چو سرویست بطرف جوی بهشت ؛؛
و با سپاهی آراسته که عارض آسمان را دیده دید لشکری چنان ندیده
بود بتاریخ دوازدهم شهر ذی الحجه در ساعت مسعود که مختار ملک المنجمین
بود نظر بر قلعه انداخته در باغ عباس آباد که در جوار قلعه قندهار واقعست
نزول اجلال واقع شده چون طرف غربی محصور بکوه لکی و جانب
شرقی از بسیاری آب و گل بمرتبه بود که بردن سیبه متعذر بود امر
فرمودند که طرف شمالی و جنوبی بکندن جر و بردن سیبه قیام نمایند.
و سیبه طرف شمالی که بباغی که نزول اجلال واقع شده متصل بود
بعهده اهتمام مرتضی قلیخان قورچی باشی و سیاوش خان قوللر آقاسی
و الله وردی بیک میرشکار باشی و سیبه که منسوب باعلیحضرت ظل اللهی
بود بعهده عیسی بیک برادر رستم خان سپهسالار که قبل ازین مرقوم شده

خامهٔ وقایع نگار گردیده بود که بعد از قتل رستم خان در قلعهٔ الموت محبوس بود و بعد از ان بمقتضای عنایت شامله رقم عفو بر جریده جرائم او کشیده و در زمرهٔ نزدیکان منتظم گردانیده بودند شد که با کل قورچیان و غلامان و تفنگچیان و عمله بیوتات سرکار خاصه شریفه و توشمالان بتقدیم امر مزبور قیام نمایند و طرف جنوبی منوط برای رای و اصابت تدبیر مرتضی قلیخان سپهسالار و بیربوداق خان بیگلربیگی آذربایجان و مهدیقلیخان ایشیک آقاسی باشی حاکم ری و کلب علیخان افشار حاکم ارومی و قراه و اوتار خان حاکم ایروان و آقا خان مقدم و بیرام علیخان حاکم نیشابور گردید سیبه شمالی بر بیست و دو قسم تقسیم یافت که از ان جمله چهارده قسم بقورچی باشی و توپچیان و شش قسم بقوللر آقاسی و غلامان و دو قسم باقی بامیر شکار باشی و عیسی بیک متعلق بود و سیبه طرف مقابل بشش قسم انقسام یافته سپهسالار و بیربوداق خان و مهدیقلیخان و آقا خان و اوتار خان هر یک بسرکاری قسمی معین گردیدند اهل قلعه از ملاحظهٔ این حال ابواب قلعه را مانند درهای رحمت الهی بر روی خود بسته شروع بآتش افشانی نمودند و نشستند آن تیره روزان چو دود در ان منزل شعله مانند دود دلاوران فرهاد فن آغاز بردن جر و سیبه نموده خاک آن سرزمین را با آب ساینه بباد فنا دادند و بزخم تیشه خارا تراش پشت کاو و سیبه را ماهی را در خراش آوردند قلندر سلطان که باوردن

توپ مأمور بود آن امر متعسر را به نیروی اهتمام تمشیت داده و قبضه
از توپهای گران در تربت گذاشته سه قبضهٔ دیگر بمعسکر اقبال قرین
رسانید و بإزای این خدمت بخلع سرافرازی یافته یک سپهر بعهدهٔ سعی
و کاردانی او مقرر شد سبحان الله غریب هنگامه بود که با آنکه چون
بط تا سینه در آب نشسته بودند همان شیوهٔ آتش دستی بکار می بردند
و با قدام آهنین بیل و کلند طریق فتح و نصرت می سپردند در کم زمانی چون
جهات شرایین در ابدان باطن آن خاکدان مشحون بطرق پیچیده
که از هر یک بدیگری راه تردد و آمد شد تواند بود کرد دید و به نیروی
جد و اجتهاد سپاه نصرت پناه چون خون رقیق که از منافذ رگها
بدل رسد آب منجمد سیف و سنان ببدن قلعه و حصار رسید و راهها
پنهان چنانکه بیک اندیشه را پای تردد از آمد شد عرض و طول آن
فرسوده گردد تا پای حصار که چون حصن حصین فلک دوار بغایت
استوار بود پدید آمد عقل دوربین شاهراه دولتش نام نهاد و خرد
خورده سنج شارع فتح و نصرتش نامید پای حصار را سربازی چیدند
و دل نازنین قلعه بر خود لرزید پای ثباتش بزخم تیشهٔ کوه سنگ افکنان
فرهادفن از جای رفت و سر استحکامش از ضرب آتش افشانی
توپ اژدها صولت حصارکشای سرگرم صداع شد توپ اژدر خروش
با آواز بلند پیغام اجل بگوش محصوران میرسانید و ضرب زن خصم
افکن دامن حصار چون جیب صبیان چاک میزد قدر اندازان ناوک در رها

در چشم مور درشت تا رسکم می نمایند بمهرهٔ تفنگ وجود عدو را از نشه
هستی خلاصی میدادند وکمانداران صافی شست آب بیکانهای دلدوز
در بنای عمر عدو نشست پدید می آوردند بیکان را از خون گرمی در خلوت
بی درد لها راه بود وعقدهٔ سر در کم مهرهٔ تفنگ کره از رشتهٔ هستی
میکشود بهر تخمی که در زمین ابدان از مهره تفنگ کاشته شد جز اجل ثمری نبخشید
و بهر خدنگی که بخون ریشه پرورد غیر از فانی ساختن بری نیاورد
شده روسیاهان هندوستان ٭ بهر برج و باروی در یا ستاره ٭
بپا تا سحر که بگرد حصار ٭ فتاده چو مژکان شب زنده دار ٭ ز بانگ تفنگ
حشر گشت آشکار ٭ شد از خواب بیدار چشم حصار ٭ یلان از دو جانب بشور
و شغب ٭ سپر بر سپر بسته چون روز و شب ٭ چو بیننده دیدی ببرج حصار ٭
نمودی بچشم اندران کارزار ٭ صف هندوان و سپاه دلیر ٭
چو دود و چو آتش ز بالا و زیر ٭ چو ابروی خوبان شده فتنه جوی ٭ بهم
تیغ خوابانده از هر دو روی ٭ هر انکس که از خیل ایران سپاه ٭ دران
روز بود از عدو کینه خواه ٭ چنان سوی هندوش آهنگ بود ٭ که با سایهٔ
خویش در جنگ بود ٭ فتاده ز بیم هندوی چاک چاک ٭ پر از سایهٔ
بید گردیده خاک ٭ اگر او جوانی و گر پیر بود ٭ از و تا عدم یک سر تیر بود ٭
دران قلعه بر اهل هندوستان ٭ چنان تنگ شد عیش از بیم جان ٭
که از نسبت رنگشان تیره شب ٭ بلب خندهٔ صبح نکشود لب ٭
سپاه هندو دوستان آتش فشانی می نمودند و در لجاج و عناد می افزودند

چون آن قلعهٔ فسیح الفضا مانند کرهٔ غبرا با وجود متانت و استحکام بخندقی
که ثانی دریای محیط تواند شد محاط بود و در حین انتشار مرغلی بخندق از
ملاحظهٔ چنان بحر عمیق کشتی اندیشهٔ غازیان ظفرنشان در جار موجهٔ
دریای حیرت افتاد که آیا عبور ازان بحر بیکران با وجود بارش سیل ابر
تفنگ و سحاب کمان بچه عنوان میسر خواهد شد بعد از اندیشه های بسیار
و تفکر بیکران آرا برآن قرار گرفت که بریختن چوب و خاک و انباشتن
آن مغاک عبور نمایند به نیروی اقبال بیزوال در اندک زمانی آن بنای
استوار و حصن متانت شعار مانند روس عادی دولت بر سر حوت شد
در همین ایام محراب خان عرضه داشت نمود که بموجب فرمان واجب الاذعان
دو روز و دو شب شروع در حفر و بردن سیبه نموده و به نیروی
اقبال بیزوال آب خندق را که از رود هیرمند منشعب و گذشتن ازان
ممتنع بود بحسن سعی و اصابت تدبیر خالی کرده عبور نموده بپای حصار
شیرحاجی رسیده است چون ارتکاب یورش بدون فرمان واجب
الاذعان نمی توان نمود اگر امر اشرف بوده باشد یورش کرده در
لوازم سربازی و جانفشانی بذل جهد بتقدیم رسانند رقم قضا شیم
بصدور پیوست که هرگاه مصلحت دولت روزافزون در یورش دانند
توقف و تاخیر نداشته بدانچه صلاح دولت ابد مدت دانند بعمل آورند
محراب خان و امرا بعد از صدور فرمان واجب الاذعان بضرب
توپهای آتش فشان برج و بارو را با خاک یکسان نموده بهیأت مجموعی

هنگ حصار بنو دند بردلخان حارس قلعهٔ مزبور و سایر افغانان را با شجاعان
ایران پای ثبات و یارای قرار نمانده فرار بر قرار اختیار کرده بارک
قلعهٔ مزبور تحصن جست و آن قلعهٔ متین که مشتمل بر چندین حصن حصین بود
بمقالید اقبال خسرو روی زمین مفتوح گردید عریضهٔ محراب خان
محتوی بر وقوع آن فتح مبین بدرگاه جهان پناه رسید و فرمان اشرف
نفاذ یافت که بردلخان و تبعهٔ او را از قلعه بیرون آورده بدرگاه
فلک پیشگاه آورد و سارو خان سردار لشکر خراسان که به تسخیر قلعهٔ
زمین داور مامور بود عریضهٔ سید اسد الله خان کوتوال قلعهٔ زمین داور را
بدرگاه جهان پناه فرستاده بود مضمون آنکه چون قلعهٔ مزبور از توابع دار القرار
قندهارست بناچار تا فتح قلعهٔ مزبور بنا بر حفظ ظاهر مهلت میخواهد که بعد از
تشخیص قلعهٔ مزبور را بلا عذر تسلیم نماید در جواب مقرر شد که سارو خان
بردن سپاه و جبر را موقوف دارد و نگذارد که احدی از احاد قلعهٔ
مزبور تردد و آمد شد نماید منتظر فرمان باشد که بدانچه مقرر شود
بعمل آورد و بامرای عظام که بمحاصرهٔ قلعهٔ قندهار اشتغال داشتند
قدغن فرمودند که در قلع و قمع بروج و بارهٔ قلعه سعی نمایند و آن
خدمت سگالان فرمان پژوه که بضرب تیغ درخشان تاراج
تمکین کوه مینمایند در امتثال فرمان بیبدل و یکزبان گشته در وقتی
که چشم بخت عدو در خواب و دیدهٔ فتنه انگیزی بیدار بود آتش فشانی
دشمن را باد انگاشته صرصر آسا بصوب بروج و بارهٔ قلعه در حرکت

آمدند و از طرفین نیران جنگ و جدال در اشتعال آمد محصوران
فرار بر قرار اختیار نموده از حصار شیر حاجی با صل بدن پناه بردند
و دران روز بسیاری ازان قوم ملعون شمشیر انتقام کشتند و هر کس از
لشکر منصور دران آشوب جای نقد جان در سر سودای رضای
حضرت ظل اللهی کرده در خاک شده بود اولاد و احفادش بمزید عنایت
از خاک برداشت سعادت مند عاقلی که جنس بدن خاکی را بنقد رضای
این شهریار اقبال آئین فروخته متاع نعیم جاودانی که جنسی بس گرانبهاست
خریداری نمود و دولتمند صاحبدلی که رخت اقامت این سراچه تنگ
بربسته در گلستان ناز و نعیم آن جهانی گشوده بعد از وقوع فتحی چنین
که دیده دوربین آسمان در بسیط زمین از آغاز ترکیب و تخمیر ماء و طین
آنچنان فتحی ملاحظه ننموده بود مصلحت سنجی عدل رسا که بهره یک از افراد
انسانی از مهر درخشان بشگفته رویان گلستان مهربانتر است چنان
اقتضا نمود که یکی از بندگان زبانداران با فرمان واجب الاذعان
نزد محصوران فرستاده که از کیفیت فتح قلعه بُست و استیصال
بر دلخان اعلام و اعلان نماید و رقم اشرف که این خدمت گزار
فرمان پذیر بتلفیق و تنمیق عبارات و استعارات آن مامور بود
باینطریق باسم دولتخان صادر گردید که نقل رقم شناسیست
ایالت پناه دولتخان بداند که چون از روزی که معمار قضا و قدر
قلعه ذات البروج چرخ اخضر را ارنگ هستی ریخته و از لیل و نهار در

دولتی بر این حصار استوار آویخته مفاتیح ابواب مغلقهٔ این حصار را
بدست کارکنان شهود و برگزیدگان ملک فسیح الفضاء وجود
یعنی رسول مختار و حیدر کرار و آل اطهار او گذاشته‌اند چنانچه
گشایش دریچهٔ ماه بکلید انامل اعجاز کامل خیر البشر دیده و این دو رتبین را
بر صدق انجمنی شاهدیست بروشن و بر تافتن قفل آفتاب از باب
وضع مقرر بدست قدرت قاهرهٔ ساقی کوثر بدین مدعا دلیلیست مبرهن
ولله الحمد والمنه که این مفتاح جهانگشای از آباء عظام و اجداد
کرام دست بدست بنواب کامیاب همایون مآب رسیده و این
گل همیشه بهار از حدایق آمال بآبیاری لطف الهی دمیده از غایت
تنسم نسیم جاه و جلال ابواب مرام بر چهرهٔ بخت ظفر فرجام ما باز
و دست و تیغ اقلیم گیری و جهان ستانی ما بر عالم دراز است و با وجود
نیروی سر پنجهٔ صاحبقرانی و قوت بازوی اقبال سلیمانی پیوسته
همت والا و نیت معلی بمقتضای عدالت کامله و مروت شامله
بران مصروفست که مور ضعیفی بغفلت فی سیر مراکب مواکب مسعود جنود
نامحدود نشده نخست برشحات زلال نصایح و مواعظ چشم غنودگان
خواب غفلت را سرمایهٔ انتباه و آگاهی کرامت فرمائیم و ابواب
دخول دار السلام امان بر روی آشنا و بیگانه گشائیم که هر کس راهنمائی
دیدهٔ بیدار خود را باین مأمن جهانیان رساند از تصادم خلل و تعرض
خواری و ذلل مصون و محروس ماند و اگر باغوای تیره بختی و برگشته

روزگاری ازین سعادت محروم ماند اسیر سرپنجهٔ استیلا و اقتدار
سپاه نصرت پناه کرد و در یوم النشور که عدالت پیشگان زمان عیش
و سرور و ظلم اندوزان را ظلمت شب دیجور است و دامان اعمال غبار آلود
و بال و نکال نباشد و لهذا در حینی که الویهٔ دولت و اعلام فتح و نصرت
ید مضوب در حرکت می آمد تیره روزان بُت را که کوکب اقبال شان
از ظلمات جهل مرکب در محاق بود بمحض رضاجویی خالق و رفاه حال
خلایق گمراه از زور بازوی شوکت و چیره دستی جنود فتح و نصرت آگاهی
نمودیم و آن گروه خذلان پژوه متانت حصار و رصانت دیوار را
پردهٔ دیدهٔ آگاهی و قفل زبان عجز اندوزی و عذر خواهی خود ساخته
فرمان واجب الاذعان را تلقی بقبول ننمودند تا آنکه بمقتضای نوامیس
سلطنت عظمی و خلافت کبری جمعی از جنود مسعود را بهدم آن بنیان
و افنا و اعدام آن گمگشتگان تیه غوایت و عصیان نامزد فرمودیم
و چنانچه حامل حکم والا و فرمان معلی که یکی از محصورین و مقصورین است
مشروحاً تقریر می نماید ابواب آن حصار نوبر تو بمقالید سیوف درخشان
سپاه جنگجو باز و دست تسلط لشکر قیامت اثر بر آن قوم بی دین
و سرد راز گردیده بنیان وجود صغیر و کبیر و جوان و پیر از این سیل بلا
ویران و کاخ جرأت و جسارت بر دلان آن فوج با خاک یکسان شد
و چون اخبار و انذار شیوهٔ این دودمان والا و سلسلهٔ معلی و اقتفا
بآثار سلافنا الکرام بر ذمت همت عین فرض و فرض عین میدانم

که آن ایالت پناه را نیز از کیفیت تسلط قوت قاهره و چهره دستی اقبال
زاهره آگاهی فرمائیم که اگر گوش هوش با صغاء فرمان واجب
الاذعان گشوده قبل از آنکه کار به پورسش منجر گشته عساکر منصوره
بفحوای ان جندنا لهم الغالبون تصرف در بروج و باره قلعه و حصار نمایند
از در اطاعت و انقیاد در آید بازار اطاعت بیشکی و خدمت سگالی
آن ایالت پناه را با فزا انجاح مطالب و اسعاف مآرب سربلندی
بخشیده هرگاه هوای خدمت این آستان خلافت مکان در سر
و پرواز معارج سعادت جاوید در نظر داشته باشد بتفویض حکومت
محلی از محال ممالک محروسه که صاحب صوبه آن محسود امثال و اقران
بل امرا ایران و هندوستان تواند بود ممتاز و سرافراز فرمائیم و اگر
آرزوی وطن مالوف عنان تاب این عزم صواب شد با تبعه و لحقه مشمول
عنایات خسروانه و الطاف شاهانه فرموده رخصت انصراف ارزانی داریم
و در نظر کارآگهان دانش منش و درست اندیشان نیکو روش ظاهر
و روشنست که قزلباش نصرت تلاش را از کشته شدن محابا و پروایی
نیست و به هجوم اعلام را برطرف مفتون شاهدان چابن و تتار و انگه
دیار دشمن را بر نکهت نسیم بهار ترجیح میدهند مع هذا وفور جوش
قاهره و کثرت جنود باهره بمرتبه ایست که حصر آن بر خیال دور اندیشان
متعسر و احاطه تعداد آن بدست یاری اعداد لایتناهی متعذرست
و معدودی چند که معاضدت ایشان در داشتن این جا زه دارد

استظهار دارد و در برابر سپاه ایران چون نسبت قطره بدریا و ذره
بخورشید جهان آراست شرح قلعهٔ مبارک ایروان در زمان
نواب خاقان رضوان مکان و استخلاص آن ملک دلپذیر از ایادی
تصرف رومیان که بکثرت لشکر و عدت سپاه زبان زد جهانیانند
بمسامع پیر و جوان رسیده خواهد بود و پیداست که این تودهٔ خاک را
که بنیاد آن چندروزی پای ثبات و قرار افشرده در پیش حملات
این جیش منصور که با صدمات امواج بحار و شورش سیلاب بهلد
دم مساهمت ولاف مساوات میزند پای ثبات و یارای قرار نیست
و عنقریب بعون عنایت الهی این مشت گل بزور آتش خسی و غثا
بر انداز جرأت سرشار غازیان نصرت شعار که همگی نقد جان
برکف تعهد نهاده‌اند و صدمات توجهات آثار صولت اثر در مهابت
که زمین را از تصادم ایشان خلل در ارکان و بروج قلعه مانند بروج
چرخ گردان در دوران است لذا بهم ریخته و پاشیده آفتاب آمال
از افق سعادت و اقبال طالع و لامع خواهد گردید یقین که طرفین عاقبت
طغیان و وقوع سود و نقصان آنرا ملاحظه نموده به دشمنایی
تسمیع عرض خود را بمأمن عافیت خواهد رسانید که بعد از فوت
وقت بمضمون آیهٔ کریمه فلم یک ینفعهم لما رأوا بأسنا تخم عجز و استغاثه
بی ثمر و نفیر ندامت و حسرت بی اثر خواهد انتهی و مصحوب محمد بیک
غلام خاصهٔ شریفه بیساول صحبت فرستاده شد و ارقام مطاع با سم

شادیخان و کاکرخان و نورالحسن و نوری خان و میرک حسن نیز مشتمل
بر وعد و وعید صدور یافت اهل قلعه از مژدهٔ امان سمعاً و طاعتاً
گویان پذیرای فرمان گشته از روی تضرع و ابتهال بجهة تهیهٔ بعضی
اسباب سه روز استمهال نمودند و در روز موعود میر عبداللطیف
دیوان قندهار را با فیروز نامی که نسبت قرابت بدولتخان داشت
با چند دست باز و بعضی اجناس بدرگاه جهان پناه فرستاده استدعا
نمودند که یکی از غلامان خاصهٔ شریفه از دربار اقبال و بارگاه اجلال
تعین شود که در حین خروج آن قوم در تقصیر ابادی تسلط غازیان
کوشیده بتقصیر از خود راضی نشود جلیس بساط قرب خاقانی علی قلی بیک
دیوان بیکی که بعد از وقوع قضیهٔ رستم خان بسعایت مفسدان
محبوس بوده در حین نهضت موکب مسعود حکم باطلاق او فرموده همراه
داشته بودند که روانهٔ درگاه جهان پناه شود و در حین محاصرهٔ قلعهٔ
مزبور وارد گشته بشرف پابوس و الطاف شاهانه سربلندی یافته
بود بانجام خدمت مزبور مامور گردید از حسن اتفاق محراب خان
بموجب فرمان واجب الاذعان بردلخان و تابعان او را از ارک
برآورده با امرا و اعیان در روزی که قرار یافته بود که دولتخان
و سایر محصوران بیرون آیند با فیلان و اسباب و رؤس فیلان
نزل اردوی همایون گردید و عریضهٔ سارو خان مشتمل بر تصرف قلعهٔ
زمین داور و بر آمدن سید اسدالله خان بدر بار آسمان شعار

رسید نخستین کسی که از محصوران کوی اطاعت از امثال و اقران
بچوگان مسابقت ربود شادیخان اوزبک بود که با تابعین خود
که قریب بهفصد و هشتصد نفر بودند از قلعه بیرون آمده بشرف
پابوس سرافراز گردیده و سایر امرا و اعیان نیز بر سبیل تعاقب و توالی
بالموال و اسباب و تبعه و لحقه بیرون آمده بمقتضای خواهش خود بر یک
سمت اردوی معلی در حوالی باغ الوانی که در جانب شمالی قلعه واقع بود
نزول نمودند و بعد از دو روز دولتخان نیز با ملتزمان خود رخت
اقامت بیرون کشید فرمان واجب الاتباع بصدور پیوست که جشنی
عظیم الشان که ابصار دقیقه شناسان از دور نماز و نعیم آن از ادراک
موائد خیال نماید ترتیب نمایند و از ماکول و مشروب آنچه پایه ترازوی امکان
تاب بر تافتن آن داشته باشد سرانجام دهند و جشنی چنانکه دیده
دوربینان از ملاحظه طول و عرض آن حیران بود انجام یافت
و آن باغ وسیع الفضا از الوان حلی و پیرایه کسوت گلستان
پوشید اعلیحضرت ظل اللهی که محیی مراسم کسری و جم است بآئینی
که سربلندان را آرزوی زمین بوس چون فروغ مهر و ماه جبهه
استغنا بر خاک نیاز مالد بر وساده بلند پایه برتری جلوس فرمود
بگلربگیان و امرا و حاجبان و مقربان و ابناء الملوک که در کار
اقبال میباشند در حریم قرب و حضور نشستند و سایر اعیان
و ارباب امتیاز از دو جانب سرادق عزت و اقبال تا در باغ

صف آرا گردیدند و از در باغ تا حوالی قلعه که قریب یک فرسخ بود سپاه
نصرت پناه مستغرق آهن و فولاد از دو جانب رده کشیدند دولتخان
و سایر همراهان صاحب وجود بنظر کیمیا اثر رسیده بشرف پابوس
امتیاز یافتند و در همان روز محراب خان و امراء عظام و رفقاء مشارالیه
بردولتخان را بار وس مقتولان ثبت فیلهای کوه مثال و کرنا و کوس و نفیر
آن گروه از نظر کیمیا اثر گذرانیدند بعد از استماع نغمات دلفریب از مطربان
خوش الحان و کشیدن المعه واشربه دولتخان و سایر امرا رخصت
یافتند و سوای دو زنجیر فیل که دولتخان خود در سبیل پیشکش وارمغان
بنظر این خدیو جهان رسانید دیگر سایر اجناس که داشتند برایشان
مسلم گردید و عیسی بیک با جمعی از جنود مسعود بدرقگی آن قوم معین شد
که ایشانرا تا حدود کابل رسانیده نگذارند که فردی از افراد ایشان نسبت
با یشان نقصان و خسرانی واقع شود و شادیخان بهدایت توفیق
توطن بستان سرای ایران اختیار نمود و چون طبع مقدس خاطر اقدس
بنابر حسن نیت و صفای طویت متوجه آنست که زلال دوستی
و ولای سلاطین سلف ایران و هندوستان که از ینبوع یکجانبی
تراوش داشته از هبوب نسیم عداوت غبار آلود و تیرگی اندود
نشود بجهة تشیید مبانی خلت قدیم نامه مشکین ختامه که این بی بضاعت
بنگارش آن مامور گردید باین شرح در سلک تحریر کشیده شد که
گوهر الفاظی که جوهری اندیشه آنرا زیور اکلیل مقال داند و لعل آبدار

معانی که صیرفی ادراک نکته‌سنجان بنقود شاباش و آفرینش بستانند
شایستهٔ آن نتواند بود که کرسی بلند پایهٔ سخن را بدان جواهر زواهر
ترصیع داده نام نامی و اسم سامی آن پادشاه والاجاه را بدان
مسند معلّی نشانند و ازهار همیشه بهار یکتادلی را بمشک اندود و دهان ختن
آن سریر گردون نظیر از تنسیم نسیم اعلان و اظهار بر اطراف بزم دوستی
و ولا افشانند که از شمیم عنبرآگین این ریاحین دماغ نکهت شناسان
گلشن وداد تازه و صفیر عندلیب ارتباط و اتحاد قدیم بلند آوازه گردد
لله الحمد والمنّة که اگرچه بحسب ظاهر فایت نعمت عدیم البدل مجالست
و ادراک صحبت است اما پیوسته در عالم معنی ابواب این بوستان بر چهرهٔ
قلوب دوستان گشاده و اسباب مکالمهٔ غایبانه که بسفارت نامه و زبان دانی
خاص‌حاصل میگردد آماده است امید که همواره شاه راه ایتلاف و اتحاد باز و دست
حصول مآرب برین بوستان بی‌خزان دراز باد بعد از انطباع نقوش
مودّت و ولا بر مرآت ضمیر خورشید ضیا که از اشراقات غیبی مستضیء
و مستنیر است برلوح ابلاغ می‌نگارد که چون از آغاز عروج معارج دارائی
ایران و ارتقاء مدارج عنایات حضرت رحمن پیوسته در خاطر حق
شناس و ضمیر حقانیت اساس مرکوز بود که دیدهٔ شوق را از خاک آستانهٔ
مقدسهٔ منورهٔ عرش درجه سدره مرتبه روشن سازد بنابر کثرت مشاغل
جهانبانی و شواغل کشورستانی از احراز این سعادت عظمی و عطیهٔ
کبری محروم می‌بود درین ایام سعادت انجام که مهام کلی و جزئی آنجا بود

بالکلیه فراغت حاصل گردید مناسب چنان نمود که رقبهٔ همت والانهمت را
از مدیقه این دین واجب الادا آزاد ساخته باین تقریب نیز در هیش
احوال ساکنان خراسان نیز که بسبب بعد مسافت مستقر خلافت
از استفاضهٔ انوار عنایت شامله چنانچه شاید بهره ور نگردیده
بودند بنوعی که مقتضی عدالت کامله باشد کرده شود و در حین ورود
این دیار بجهت رعایت قرب جوار و ارتباط و التیام آبا و الاتبار
لازم دانست که بارسال صحیفهٔ که مذکر شیوهٔ ستودهٔ دوستی و اتحاد
قدیم باشد محرک سلسلهٔ ارتباط گردد و چون مبین و معین است که
والیان ممالک مودت را بعد از تشیید قواعد صداقت و الفت و
ارتفاع حجب مباینت و منافرت در بود و نبود ویرانهٔ که بر گذرگاه
سیلاب حوادث است باهم مضایقه نخواهد بود در ان تذکرهٔ یکجهتی
و یکتادلی اشعاری بخواهش قندهار شده بود مظنون بل متیقن
بود که نظر بروابط مزبور نموده همت والای آن عم بزرگوار در انجاح
مأمول بقدم قبول پیش می آید بنا بر علی هذا با خاصان و ملازمان
رکاب نصرت انتساب متوجه اینحدود گردیده و چون بعد از ورود
الویهٔ سعادت باین ولایت منسوبان آن دولت والا از نیز نزد ابهت آباد
اتحاد این دو دولت محکم بنیاد اغماض نموده چنانچه با بیگانگان
سلوک نمایند سدّ ابواب اطاعت نمود بتصور فاسد اینکه جدائی
در میان این صدق اندیش صداقت کیش و آن عم بزرگوار والا تبار

همت در حجب نافرمانی مختفی گردیدند و معارضه باین دولت
صادق الولا در آئینه حقیقت صورت تخلف فرمان آن والا جاه
عظیم الشان داشت بر ذمه همت فرض گردید که سپاه نصرت توامان را
بتادیب آن گروه مشتاق خذلان نامزد فرماید لهذا حکم نافذ بصدور
پیوست که اطراف آن قلاع محکم بنا را مرکز آسا بدایره احاطه در آورده
بمفاتیح جلادت در گشایش ابواب مغلقه آن سعی نمایند غازیان
ظفر توامان که تشنه امتثال فرمان اند در اندک فرصتی بمقالید سیف
و سنان درهای آن قلاع گردون توامان را از هم گشودند بعد از
ظهور استیلا و اقتدار بران قلاع گردون آثار گروهی از محصورین را
که در حین محاصره سالک مسالک ادب و آداب بوده از صراط مستقیم
حد خودشناسی عدول ننموده بودند بخشادگی جبهه عفو و اغماض مشمول
عنایات بی غایات گردانیده رخصت انصراف ارزانی نمودیم یقین
حاصل و رجا واثق است که چون نهمتی از غایت اتحاد و نهایت ارتباط
صورت وقوع یافته غبار انگیز مرآت ضمیر خورشید نظیر نخواهد شد
و ولایات مزبوره و سایر محال ممالک محروسه را متعلق بخود دانسته
جدائی منظور نخواهند داشت چون غرض انسداد ابواب گفتگوی
حاسدان این دو دولت ابد توامان بود زبدة الاشباه شاه
وردی بیک را روانه خدمت والا فرمودیم که حقیقت صدق اندیشی
اخلاص کیشی این مخلص را بآن عم بزرگوار خاطر نشان نماید خورشید

سلطنت و اقبال افزونی جاه و جلال طالع و لامع بادشاه ورزدی بیک
مزاهر نجابت معین گشته باتفاق دولتخان روانه گردید و حکومت
دار القرار مزبور بمحراب خان جرجی باشی و محال بُست مع دوست علیخان
زنگنه و زمین داور بمحمد سلطان چکنی تفویض یافت و بعد از فتح
و کشایش قلعه در عرض ایامی که در ایالت جاه و جلال بجهة سرانجام امور
ضروریه دار القرار مزبور بنزول اجلال اشتغال داشت دو سه نوبت بنفس نفیس
با ارکان دولت و اعیان حضرت بدرون قلعه تشریف برده ملاحظه
بروج و جدار و کیفیت قلعه و حصار نمودند و در ارک جلوس فرموده
بساط خوشدلی و انبساط گستردند چون خامه بدیع نگار تعهد تحریر فتوحات
و وقایع زمان ابد توامان نموده بر ذمت همت مطلب نگار بر واجبات
که از چگونگی وقوع این قلعه گردون فضای آسمان بنا برخی در سلک
تحریر کشد که ناظر این اوراق را دیده بینا گلچین تماشای این بنا
تعجب فزا گشته بچیره دستی اقبال زاهره آفرین خوان و مدح سرا
گردند بر ناظران مناظر اخبار پوشیده نماند که این قلعه گردون آسیا
که مشتمل بر هفت قلعه وسیع الفضاست در دامن کوه لکی که از
غایت رفعت و اعتلا با گنبد خضرا لاف مساهمت میزند واقع شده
و تیغ آن کوه منیع محصور بحصاری رفیع عریض که ارتفاع آن
تخمیناً شش ذرع تواند بود شده که یک سوار احاطه آن نموده باشد
و در وسط آن حصار وسیع زمین مرتفعیست که قلعه حاکم نشین

موسوم بارک است بر بالای آن واقع شده و از دیوار شمالی قلعه
حصاری مشتمل بر سنک انداز و مزاغل مصدر و عریض متصل بدیوار
ارک کشیده شده و در منتهای دیوار مذکور که متصل بارک است
دو دیوار یکی شیرحاجی و دیکری بدن محاذی هم در نهایت استحکام
و خندقی عریض عمیق بدیوار شرقی قلعه اتصال یافته و از رکن قبلی
ارک نیز بهمین هیأت دیوار متصل بدیوار جنوبی قلعه بانجام یافته
و جانب غربی ارک که کوه لکی بدان سمت واقع شده مشتمل بر سه
دیوار متین عریض است که بمحاذات یکدیکر بمفاصله بسیاری کشیده شده
چنانچه تا این هنده دیوار قلعه وسیع عریض صورت حصول یافته
و هریک از جدار مزبوره غربیه از حصار جنوبی قلعه بقله کوه لکی
اتصال یافته که از کشیدن حصارهای مزبوره هفت قلعه متین
محکم که هریک از دیکری مفروز و به نهایت استحکام موصوف است
بهم رسیده و در هریک از قلاع مذکوره جدکها و آبارکه ساکنین را
از رهکذر عطش تعب نباید کشید مهیا شده و چنین قلاع متینه رصینه
که دیده بینندکان از مشاهده آن حیران و عقل مستمعین از اصغاء
آن در بادیه تعجب سیر کردان است بجا یک دستی بخت جوان این خسرو
کامران در عرض پنجاه و دو روز بتصرف اولیاء دولت قاهره درآمد
و سوای کلب علیخان افشار که بضرب صدمه باولیای دولت جهانکشا
نمود هیچ یک از امراء اعیان را آسیبی نرسید از غرایب احکام

که نگارش آن از لوازم است آنست که بطلیوس الزمان میرزا محمد مقیم
منجم خاصه شریفه از جلوگیِ اوضاع نجوم تشخیص روز فتح و تعیین آن
نموده دران باب نوشته تعلیم بندگان اعلیحضرت ظل رحمن نموده
بودند از باب طباع سلیمه را در باب فتح این قلاع مشیده
البنیان تواریخ بخاطر رسیده در رشته نظم و بیان کشیدند
از انجمله این مصراع که ابتدا اولین فتح صاحبقرانی بخاطر خجسته ما
خان ذی شان مرتضی قلیخان قورچی باشی پرتو ظهور افکنده بود
آیه کلید مملکت هند قندهار و علی میگشاید در قندهار دوست ولایت
مدد نمود و نیز بخاطر سایر خوانان رسیده و سوای تواریخ
مزبور نیز تاریخ بسیاری هر یک از اهل طبع را بخاطر رسیده بود
که اجتنابا من التطویل بنگارش آنها اقدام نمود و از متممات این فتح
مبین امری که در مرآت غرایب جلوه ظهور دارد آنست که در حین
ورود مشهد مقدس معلی معروض ربایفکنان سرادقات جاه و جلال
گردید که محمد قلی بیک نواده جانجم خان والی سابق اورکنج را که
در حقیقت از خانه زادان آستان خلافت نشان است جماعت ترکمان
اغوا نموده نزد خود برده قریب به بیست هزار خانوار نزد او
جمعیت نموده اند چون این معنی بدون اطلاع بندگان درگاه گردون اشتباه
روی نموده بود با آنکه عریضه محمد قلی بیک مذکور مشتمل بر اظهار عجز و عبودیت
بدرگاه خلایق پناه رسید نیز بوسته ضمیر آسمان پیوند خواهش آن ذات

که بخت آن آوارهٔ بیدای ضد خودشناسی را تنبیه و تادیب نموده
بعد از آن عطف عنان عزیمت بصوب مقصود نماید و از انجا که
تصرف و تسخیر این ملک دلپذیر اهم و حصول آن در اینوقت شهرت
گیتی ستانی بر مدایح صاحبقرانی اتم بود و تنبیه آن گروه را بعهدهٔ
اقبال بیهمال نموده عنان عزیمت بصوب مقصود نماید و از انجا که
کمیت خوشخرام همت بصوب این مقصد اسنی و مطلب علیا معطوف
داشتند و در اثنای محاصره معروض گردید که آن مخذول تیغ بیدریغ
اجل بیاسا رسیده و شیرازهٔ جمعیت ترکمانان از هم گسسته سرگشته
بوادی تفرقه گشته اند زهی دولت بلندپایه و چه اقبال آسمان
پیرایه که این قسم امور عظیمه که در نظر ظاهربینان از غایت صعوبت
و دشواری در زمرهٔ ممتنعات و محالات است بمحض توجه باطن قدسی
مواطن و ضمیر الهام پذیر بی ارتکاب فرستادن سپاه و استعمال
نیزه و شمشیر ساخته و پرداخته میگردد امید که همیشه بخت بیدار
این خسرو الاتبار جوان باد شرح افتتاح ابواب عیش و باده گساری
اعلیحضرت ظل باری محرمان تتق اسرار و رموزخوانان صحایف
اسرار که از نالیدن برگ گل در خلوت غنچه و از بستن با دفتر در بند
اشجار خبر داده بمیزنکی اندیشه و جادوکاری خیال دقت مقیده
هرگاه تصویر امری بر صحیفهٔ ظهور نمایند چون سوادخوانان الواح ظاهر را
که بی سواد آن نقوش مشکل طلع انداز خواندن و دریافتن مضمون آن

اطلاعی نیست بدنی که اطبای نفس مطمئنه و ادیان معجون رضا
و تسلیم در تداوی مرض جهل مرکب کوشیده این علت عسیر العلاج را
بسیط نموده اند بدون آنکه از علت بمعلول انتقال نموده باشند
ساکن بیت المعمور اطمینان می باشند و گروهی که از نادانی در افزایش
آن مرض مزمن کوشیده اند چهرهٔ خیال را بناخن فکر محال میخراشند
و بصورت سالکان طریق اطلاع را این نعل وارون بر شبدیز تفکر
بسته و نقش اندیشه مانند نقش نگین هر چند در ظاهر معکوس نماید
در واقع درست نشسته و معلم دبستان حکمت الهی خضر نبی علیه
السلام که خوانندهٔ صحیفهٔ جریدهٔ غیب بود در حین مرافقت پروانه
شمع قرب یزدان موسی عمران علی نبینا و علیه السلام بدین آئین
علی طریق تعلیم مینمود و هر نقشی که بخامهٔ دانش از آن کتاب مکتوم بر لوح ظهور
منقوش میساخت چون شاهدان اندیشه از پرتو تعارف عاری بود
هر دم مورد اعتراضی تازه میگردید و درین هنگام این خضر طریق خدا
شناسی که بمعلمی فطرت ذاتی خوانای نبشت درروی اوراق کون
و برو زانداز آنجاکه ارباب ظاهر هرگاه عارجان معارج دولت را
متحلی بزیور زهد و صلاح و خوارق عادات بینند این گروه والا را
از راه ذاتی شبهات و قصور مدارک جالس سریر امامت دانسته
در ورطات مهالک می افتند بنابر ارتکاب اقل قبیحین درین ایام
ارتکاب شرب مدام که نهی خاص و عام از آن فرموده بودند نموده و بدین آب

غبار شبهه از صحائف قلوب سست اعتقادان زدوده‌اند اگرچه
نخست این امر نظر بر مراعات قوانین شریعت مقدسهٔ مطهره
که پیوسته بر ذمت همت والا امتثال آنرا فرض میدانند مستبعد نمود
اما در مرتبهٔ اخیره که ملاحظهٔ مراتب مزبور صیقل زن مرآت اشتباه
جمهور گردید اعتقاد ایشان در پاس‌داری حصار استوار شریعت
پروری این مطرح اشعهٔ فیوضات الهی افزوده و اول مرتبهٔ این امر
برکنار رود هیرمند در حینی که ابواب مسدودهٔ قلعهٔ قندهار را
بمفتاح جهانگشائی گشوده مراجعت نموده بودند واقع شد هرچند
مقدمات شرایع تعبدی است و دانایان را در آن باب مجال
گفت و شنید نیست اما چون دانش‌پیشگان را گاهی در تشخیص
بعضی امور تشبث بقیاس منصوص العله می‌باشد اگر از نداء علت
که آشکار است حکم بر تجویز خمر نمایند ظاهر میگردد که دامان اعمال
این خدیو زمان از ارتکاب امر مزبور غبارآلود نمائی جناب سبحانی
نمیگردد چه اگر از صباح تا رواح از غبوق تا صبوح بی فاصله مدام
بشرب اقداح راح قیام نمایند چهرهٔ سکر از مرآت جهان نمای
وجنات مبارک ایشان مرئی نمی‌شود بیت اگرچه در دماغ مست و مخمور ما
بجور ستم دختر رز ربا بود زور ما شود از اول شب که می آشام ما
چو ماه چارده از صبح تا شام ما از چندین جام لبریز پیمانه‌های ما بر و غالب
نگردد نشئهٔ می بالا امید که همیشه جام مراد این جمشید وقت از زلال

کامیابی مالامال و کوکب سعادت و اقبال این خسرو بیهمال بیزوال باد

شرح آمدن شاهزاده اورنگ زیب خلف پادشاه هندوستان به سر دار القرار قندهار و بی نیل مقصود مراجعت نمودن

چون ناظم کارگاه امکان و رافع کرسی نه پایهٔ مرصع آسمان هر یک
از افراد انسان را که از جهانیان برگزیده مسندآرای اورنگ جاه و جلال
و زینت افزای ارائک سلطنت و اقبال میگرداند بفحوای السعید سعید
فی بطن امه پیوسته بمعاضدت عنایت کفایت حال آن خسرو
بیهمال نموده آوازهٔ کوس بلند اقبال آن شهریار عالم مدار را بمسامع
قریب و بعید میرساند و سگالش اعادی را در پذیرائی امور مانند
گرهی که اطفال بگشایش رشته آهنگ گشایش آن نمایند قفل انجاح
آن بر میسازد و مبین این مقال آنکه بعد از آنکه شاهین اقبال
بیزوال شاهی مرز و بوم قندهار را بحیطهٔ تسخیر درآورده عنان
یکران عزیمت بفیروزی و اقبال بصوب دار السلطنه هرات معطوف
فرمودند پادشاه هندوستان را جبر نقصانی که به نیرنگی تقدیر روی داده
بود در خاطر مرتسم گشته خواهش استرداد آمد و چون در حین نهضت
رایات نصرت آیات بصوب هرات شاه حسین سلطان ابدالی
بنابر تعصب مذهب و عدم اهتمام محراب خان بیگلربیگی قندهار در ردا
آن مفتن فرار نموده بدرگاه هندوستان شتافت و بارگاه دولت آنجا
خانان خاطرنشان نموده بود که اعلیحضرت ظل کرده کار بعد از فتح قندهار

بلا توقف روانهٔ دار السلطنت اصفهان گردیده اند و درین دیار کمی کومک
و مدد قندهار نمانده هرگاه داعیهٔ استرداد آن ملک تصمیم یابد
لامحال مرآت حصول چهره نمای شاهد مامول عسکر و ذ پادشاه هندوستان
شاهزادهٔ اورنگ زیب خلف رشید خود را با عمدهای دولت
و اعیان حضرت و جمعی کثیر و جمی غفیر و گروهی انبوه و فیلان کوه شکوه
روانهٔ قندهار نموده خود نیز باتفاق شاهزاده دارا شکوه پسر کلان
خود که برتبهٔ ولی عهدی امتیاز دارد روانهٔ کابل گردید و شاهزاده
اورنگ زیب با سایر عسکر وارد قندهار شده هرچند از ملاحظهٔ
اعلام شامخات و جبال راسیات و بروج متینه و جدران رفیعه
استنباط نمودند که ابواب مغلقهٔ آن قلعهٔ گردون شعار را بغیر
از تایید کردگار کلیدی نیست اما بمقتضای المامور معذور شروع
در حفر جر و کندن نقب و بردن سیبه نمودند و قلیچ خان و قباد خان
و خنجر خان و الله قلیخان را بمحاصرهٔ قلعهٔ بُست فرستادند و اعلیحضرت
ظل اللهی که جمال شاهدان حوادث فردا را در آئینهٔ صبح امروز می بیند
حقیقت امور مزبور را قبل از وقوع برأی العین مشاهده فرموده
در دار السلطنهٔ هرات رحل اقامت افکنده مقرر داشته
بودند که لشکر نصرت اثر در اطراف ولایات خراسان منتشر گشته
مترصد فرمان باشند تا آنکه عریضهٔ مهراب خان مشتمل بر حالات مذکور
بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسیده فرمان همایون نفاذ یافت که

نظر علیخان بیوکلی حاکم دار الارشاد اردبیل و نجف قلی بیگ زنگنه
میرآخور باشی پیشتر از سپهسالار برسم منغلای روانه شده بمعاونت
قلیچ خان پرداختند و مرتضی قلیخان سپهسالار و بیاوش خان قوللر اقاسی
و مرتضی قلیخان قورچی باشی بسرکردگی عساکر منصوره روانه شده کتقس
واحده بسرکردگی سپاه نصرت پناه قیام نمایند و حاجی منوچهر برادر
مهراب خان که از شجعان زمان است استدعا نمود که با جمعی
از بهادران عرصهٔ هستی روانه گردد و ملتمس او شرف قبول یافته
با جمعی از غلامان خدویت نشان روانه گردید و در مقدمه
براقوان سابقت جسته با چند تن که عدد ایشان از پنجاه نفر متجاوز
نبود پیشتر از لشکر قیامت اثر روانه شد اتفاقا در حینی که قلیچ خان
سنجرخان برادرزادهٔ خود را با قباد خان و الله قلیخان ولد بلنگهوش
و سه هزار سوار بتاخت گرشک و زمین داور فرستاده بود
وارد گرشک شده دوچار جماعت مزبور میگردند و از طرفین
دست جلادت از آستین جرأت برآورده باستعمال آلات
حرب و ادوات طعن و ضرب استعمال می نمایند و حاجی منوچهر
و رفقا پشت بر حصار گرشک کرده داد سپاه نظرت میدهند
سنجرخان و همراهان را آرام بر آن قرار می یابد که روانه زمین داور
شده بتاخت و تاراج آن محال قیام نموده بعد از مراجعت بسپاه
قزلباش مقاومت نمایند و بعد از تاخت زمین داور که بهوس

نیل این ما مول روانه لکرنکب میشوند نجف قلی بیک میرآخورباشی
که مقرر شده بود که بسرکردگی یکهزار نفر از غازیان جلادت شعار
بیشتر از نظرعلیخان روانه شود برسم ایلغار روانه شده با چهارصد
یا پانصد جوان که اسب ایشان همراهی نموده بود وارد میگردد و باتفاق
حاجی منوچهر و رفقا استقبال خنجرخان نموده آتش محاربه مشتعل میکرد
امیرآخورباشی پای ثبات و قرار افشرده از آن گروه بعضی را باتش
تیغ درخشان حریق و جمعی را غریق آب نهر هیرمند میکردانند در حینی
که خاطر اقدس متوجه کیفیت احوال لشکر غنیم بود عریضه میرآخورباشی
مشتمل بر وقوع این فتح و فرستادن رؤس و کرنای اعادی بدرگاه
فلک اشتباه رسید و بازاء این جلادت مشمول نوازشات خسروانه شد
و قلیچ خان را از اصغاء این خبر ارکان اصطبار و قرار متزلزل گشته
متوجه قندهار میگردد بعد از وقوع این مقدمه ارقام مطاعه باسم
علیخان شرف صدور یافت که باتفاق میرآخورباشی تا ورود امراء
عظام در محلی که خاطر جمع بوده باشد توقف نموده قبل از ورود امرا
و عساکر نصرت مآثر ارتکاب جدال و قتال ننمایند و اگر باعث
اطراف و جوانب و سد شوارع و مسالک آن حیاطه بوده باشد
بطریقی که چشم زخمی واقع نشده مقرون بصلاح دولت بوده باشد
بعمل آورند نظرعلیخان صفی قلی بیک تیرچی باشی و روس سلطان
لکزی با فوجی از شجاعان تاخت اطراف و جوانب اردوی غنیم

تعیین مینمایند غازیان ظفر توامان تا بابا ولی که کنار اردوی جغتای بود
رفته علم جرأت می افرازند بعد از رسیدن این خبر مسرت اثر
رقم اشرف باسم امراء عظام صادر گردید که عساکر نصرت مآثر را
باتفاق سیاوش خان روانه ساخته سپهسالار و قورچیان باشی
در کنار هیرمند یا محلی که مناسب دانند توقف نمایند شاهزاده اورنگ زیب
بعد از ملاحظه جرأت و جسارت غازیان چون بهادر خان افغان
نقد حیات را بقابض ارواح سپرده بود رستم خان دکنی را سرافراز
نموده باتفاق قلیج خان و جمعی از امرا و فیلان کوه بنیان
روانه می نمایند و امراء عظام بموجب فرمان واجب الاذعان
سیاوش خان را با سپاه گران روانه نموده خود توقف مینمایند
و در اثنای الحال مرتضی قلیخان قورچی باشی از استکبار بخاطر میرسد
که عنقریب بنیان ثبات و قرار لشکر جغتا منهدم خواهد شد
و این معنی با سهل وجوه بحصول خواهد پیوست توقف ننموده خود را
بسرعت تمام بعسکر ظفر اثر می باید رسانند که این فتح مبین باسم دیگری
منتشر نگردد و تصمیم عزیمت نموده باتفاق سپهسالار بجنود مسعود
ملحق میگردد و تسویه صفوف نموده امراء عظام در قلب لشکر
ایستاده نظرعلیخان را که حسب الرقم بچرخچیگری معین بود پیش فرستاده
میرآخور باشی را بکومک او تعیین می نمایند و بیرداق خان را بدرناک
بیگلربیگی آذربایجان را با بعضی از امرا و قورچیان عظام بطرف راست

وغلامان خاصهٔ شریفه را با جمعی از امرا بجانب چپ مقرر میدارند اتفاقاً
در آخر همان روز تقارب فئتین و تلاقی فریقین واقع شده و بین
الجانبین آتش محاربه اشتعال می یابد میرآخورباشی باتفاق شاهین
آقا و قراباش بیک وجانی بیک یوزباشی غلامان و نجف قلی بیک
ولد قزاق خان و سایر جماعه بر سپاه غنیم حمله آور گشته نقد جلادت
و مردانگی را بسکهٔ ثبوت مسکوک میسازند و در اثناء گیرودار بیر بوداق
خان بضرب سهام مخالفین از پای درآمده آن گروه هجوم کرده دست تهور
برمی آورند بیر بوداق خان پای ثبات افشرده با جمعی از مبارزان
کفایت شر ایشان کرده سوار اسپی که در کتل داشته میکردد و در
اثنا ساروخان طالش با جماعهٔ طالش بکومک بیر بوداق خان
سبک عنان گشته بحملات متواتره عقد جمعیت غنیم را پراکنده میسازد
بالآخره بمیانجی شب دیجور از طرفین دست از جدال باز داشته
بآرام جای رجوع می نمایند و جماعهٔ جغتای عنان تافته بمعسکر خود ملحق
میکردند بعد از ورود جماعت مزبور شاهزاده اورنک زیب
طبل رحیل کوفته مراجعت می نمایند و امراء عظام در حینی که تیغ جهانستان
مهر رخشان از نیام مشکفام شب برمی آید بر حقیقت حال واقف
گشته سیاوش خان را با جمعی از دلیران کارآزما از دنبال
فرستاده حقیقت معروض میدارند چون این خبر بمسامع بارگاه فلک
مرادفات جاه و جلال رسید انعام مطاعه باسم امراء عظام

عرضه داشت در یافت که تا انباشتن جر و نقبی که چغتائیه کنده اند و تعین
نمودن جمعی بجهت محافظت قلعه دران بعد و دو توقف نموده
بعد از فراغ مهام مذبور روانه درگاه گردند و رایات نصرت آیات
بفیروزی و اقبال روانه مشهد مقدس گردید و بعد از وصول در ساعت
مسعود از طرفی که یک فرسخی شهرست با امرا و خاصان پیاده با آستان
روضهٔ مقدسه سرفرازی یافتند و امرا عظام هر چند بعد از
احراز سعادت ملازمت نموده کامیاب خدمت گردیدند و از
محاصرهٔ لشکر هندوستان تا این مراجعت بجهة آنکه سپاه نصرت پناه
در اطراف ممالک خراسان منتشر گشته بودند و جمعیت ایشان
و رفتن قندهار بجهة بعد مسافت بزودی میسر نمیگردید بمدت
چهار ماه کشید و الحق در عرض مدت مزبور محراب خان بگلربگی قندهار
کمر جد و اجتهاد بر میان جان بسته با وجود تابش آفتاب و گرمی
هوای آن ملک که رگ سنگ را مانند نبض بیمار در اضطراب می آورد
بنفسه متوجه هر فردی از افراد قلعه گشته روزی یک مرتبه بر دور قلعه
که قریب یک فرسخ است میگردید و آنچه لازمهٔ تیقظ بوده باشد
بعمل می آورد و در عرض ایام محاصره مقرر داشته بود که سد ابواب قلعه
ننموده بدستور معهود باز گذارند تا آنکه بفحوای صدق انتمای
کل نفس ذائقة الموت ده روز قبل از مراجعت غنیم باجل طبیعی در رود
جهان گذران نمود و از غرایب امور آنکه در عرض ایامی که محراب خان

فوت شده و قلعه محصور بود بیمن اقبال بیزوال خاقانی در اندک زمان
قلعه داری بهم نرسید مجملاً بعد از وقوع این سوانح چون شوق تفرج متنزهات
دار السلطنه اصفهان عنان تاب عزیمت بود از راه اسفراین
و جاجرم متوجه مقصد شدند و چند روز چمن زادگان مضرب
سرادق عظمت گشته از سیر الوان ریاحین آن سر منزل مجدد
و ملاحظهٔ آبشار رفیعهٔ اخلمد عشرت اندوز گردیدند امید که پیوسته
خورشید عالم افروز اقبال این خدیو فرخ فال بر وسطه السماء جاه و
جلال طالع باد وقایع متنوعه درین سال مرتضی قلیخان قورچی
باشی بجهة بعضی از حرکات که از و صادر شده بود مغضوب و محبوس
گردیده خدمت مرتضی قلیخان سپهسالار ایران بعلی قلی بیک
تفویض یافت و بعد از انقضاء سفر خیر اثر و ورود رایات نصرت آیات
بدار السلطنه اصفهان پیر بوداق خان را از ایالت تبریز و بیگلربیگی گری
آذربایجان معزول فرموده منصب مزبور نیز علاوه سپهسالاری
مشار الیه شد شرح انعام بیکران اعلیحضرت ظل رحمن اخلاص نشان
السه ورد سخندان چون ایزد جهان آرا که گنجور خزانهٔ حکمت بالغهٔ اوست
طلای دست افشار پرتو خورشید را بدامن محتاجان کوی امکانی بیدریغ
می افشاند بمقتضای عنایت ازلی چنانچه کشور معمور افلاک را بفروغ مسند
آرایان کواکب و نجوم زیب و بها داده و اکلیل نور و ضیا بر فرق
اعتبارشان نهاده بسیط زمین را نیز بوجود فایض الجود سلاطین ذوی شأن

رشک فرمای بساط آراسته آسمان نموده زنگ کلفت از آئینه ضمیر ساکنان
غبرا بصیقل ضیاء جبین فرمان روایان ملک آرا زدوده بنوعی که فیمابین کواکب
یکی از افاضه انوار بخور شیدی زبان زد پادشاه و گدا و دیگری بهلالی
انگشت نما ست کشور خدایان را نیز از افاضه احسان بدین عنوان بتفاوت
مراتب افسر امتیاز بر سر نهاده مانند نور عالمتاب آفتاب که محیط مرکز نشین است
کره خاک را بقبضه تملک و اقتدار ایشان داده بآئینی که هر یک از جماد
و نبات بقدر استعداد و قابلیت مواد کسب فیض از روشنان عالم بالا
می نماید افراد بنی نوع نیز از خطوط شعاعی احسان پادشاهان که کلید مخزن
آمال است فراخور حال قفل از ابواب مآرب میگشایند لله الحمد که اعلیحضرت
ظل اللهی را از تجلی صفات مزبور مانند ضیای بیضای عالم آرا که ماحی آثار
انوار کواکب است از زمره تاجداران بپیرایه امتیاز در بر و افسر افتخار بر سر است
دُر در صدف از شوق گوهر پاشی دست جوادش چون دل در سینه عشاق
بیتاب بود لکان از بیم جود کیسه پردازش مانند دریای آب تا صل عرق
پیشانی دهقان در ایام جودش چون ابر نیسان گوهر است و کیسه باغبان
از زر پاشی ابادی کرمش مانند غنچه گل پر زر مانده کرمش گرسنه چشمان
فاقه را از تماشای گنج شایگان سیر نموده و سائلین بیخانمان از کنج بخشی
عطایش در سایه کوه درهم و دینار از تابش آفتاب فقر و عنا فارغبال شده
نموده کشکول گدایان مانند هلال از افاضه نور خورشید پیرایه کمال می پذیرد
طبق طلائیت سرشار و قلوب سینه ریشان خار خار احتیاج از شکفتگی

حدیقه‌ٔ فعامیش کلیت بی خار کاتب برات احسانش خط فسخ بر آثار
حاتم کشیده و صیت زر پاشیش چون فروغ مهر منیر از مشرق تا مغرب
رسیده هر چند زبان خامه و خامه‌ٔ زبان تحریر توصیف احسانش بر صحیفه‌ٔ زمان
و دفتر امکان ناممکن است اما برخی از آن بجهة اعجاب نظارگیان در سلک
بیان انتظام می‌باید که تا مستمعان گوهر این حکایت را در گوش کشیده
و بساط خواهش شنیدن اخبار قاآنی را در نوردند بر واقفان رموز مستور نماند
که بعد از مراجعت سفر خجسته اثر دارا اقتدار قندهار و استخلاص آن ملک
دلپذیر بعنایت حضرت کردگار مشهد مقدس مقر رایات نصرت آیات بود
چون طرز دانی و خدمت سکالی زبده‌ٔ راه یافتگان سرادق اسرار و عمده‌ٔ
بندگان فدویت شعار مقدم نشین محفل شاهنشاهی بار یافته در
خاطر اقدس ظل اللهی مستجمع کمالات ترک و تاژیک رمز شناس
معانی باریک سالک طریق بذل نزدیکی حاوی مراتب ستوده صفائی
و نیکی رسیده دارا الملک رسائی منتخب دیوان درست اندیشی و ستوده را
محیی مراسم چابکی و شجاعت مشید اساس شهامت و بسالت برگزیده‌ٔ
خاطر اعلیحضرت صاحبقرانی متفرد شیوه‌ٔ مردم شناسی و قدردانی رشحات
رحیق الطاف شهریار مطرح اشعه‌ٔ عنایات کردگار الله وردی بیک
امیر شکار باشی بسند خاطر دریا مقاطر افتاده بود نمومی الیه را بخطاب
مستطاب مصاحبت از اکفاء و اقران امتیاز بخشیده بیگلربیگی گری
دار المؤمنین استراباد که بعد از فوت محراب خان در عهده احدی

و انعامی بی اندازه آن شایستهٔ التفات را بر مدارج افتخار ترقی
می فرمودند و از جملهٔ عطایای آن خسرو اقلیم‌گشا انعام فرمودن
تکمهٔ چند است مرصع بشش قطعهٔ لعل آبدار و خنجری مزین بیواقیت
شاهوار انجم شعار که محاسبان را پای اندیشه در احصای قیمت
جواهران چون موکب فرسوده در قلعهٔ سنگستان گنگ و زبان بیان
در توصیف و تعریف آن چون تیغ از کشیدن سنگ فسان کند است
بی شائبهٔ اغراق با وجود تتبع کتب سیر و شنیدن اخبار سلف مسموع
نگردیده که اینقسم انعامی از هیچ یک از پادشاهان نسبت به بندگان
بوقوع پیوسته باشد اگر مجموع بالشهای بخشیدهٔ قاآنی را با این سنگهای
گران بها در کفهٔ میزان نهند چون موازنهٔ پر کاهی با کوه گران خواهد بود اگر
همه عطایای حاتمی با این بخشش حساب نمایند مانند سها در پیش خورشید جهان آرا
نخواهد نمود الحق با گرچه قیمت این احسان در میزان اندیشه گران است اما
قابلیت منعم الیه که مورد این لطف بیکران گردیده صد چندان است و گوهر شاهوار
حدیثی که در عطا کردن آن جواهر ثمین از بحر بیکران ضمیر آن خسرو سخن آفرین
بغواصی مطابقهٔ آن خان دقیقه شناس بساحل آمده است که در هنگامی
که امواج دریای همت پادشاهانه مسطور است فوق را شد اما آن استحقاق آن
کان مردمی می افشانند جلالت شان معروض میدارد که چون قیمت
اینقسم تحفهٔ گرانبها از آن برتر است که در مخزن حوصلهٔ خدمت سگالان
گنجد شایسته چنان است که طراز گریبان و زیب میان خسرو صاحبقران

خسروان استقرار می‌یابد که خامهٔ عطا آنرا در دفتر حسنات ثبت نموده دوام منت
نه مرقوم گرداند و اگر نه بودن گوهر گرانبها در خزانهٔ شهریاران و بحر
عمان یکسان است الحق از شواهد صدق این سخن برآمدن گوهر از عمان و لعل
از بدخشان است که یکی از چهره‌نمای خورشید تابان وجود و دیگری بذکر احسان
ابر نیسان رطب اللسان است و اگر این در صلب معدن مخزون و آن در رحم
صدف مکنون بودی پرتو این بیان بر روزن استماع شنوندگان
نتافتی صیرفی جواهر آبدار معانی داند که در میزان اندیشه ثمین این سخن
از هر چه داده شود گرانبهاتر و در دیدهٔ بینایان با بهاتر است چون در
بدو سخن تشبیه اعلی‌حضرت ظل رحمن در بذل نقود بیکران بخورشید درخشان
کرده شد و خورشید درخشان را احسان بر دو گونه می‌باشد یکی بازاء
قابلیت مواد که بسبب آن سنگ در کان و گل در بوستان کسوت
لعل بدخشان می‌پوشد و دیگری انعام رایگان که بینایان را [illegible] بینایان
خون بینائی از فیض آن از عروق نگاه میجوشد بر ذمت خامهٔ داستان
طراز نگارش انعام عام این خسرو کیخسرو و اعلام نیز از مفترضات است تفصیل
این اجمال آنکه روزی در حین توجه موکب مسعود بشکار [illegible] بزبان
بی‌زبانی معروض داشت که مبلغی از مال دیوان که بتحویل الله بیگ و علام بیگ
مقرر بوده برسم مساعده بازیافت نموده بسبب ضیق حال و کثرت
عیال قادر بر ادای آن وجه نیست و محصلان دیوانی مطالبهٔ آن می‌نمایند
واز بیخت در دام عتاب و شبکهٔ اضطراب گرفتار است بر زبان وحی

زرجان کند شنیده اند که مجموع وجهی که از تحویل الغ بیک و ملایم بیک
متوجه مردم است و مطالبه آن می نمایند چه مبلغست ارکان دولت
قاهره معروض داشتند که مجموع وجه مزبور قریب بسیصد هزار تومان
می شود که به تحصیل محصلان مقرر شده که بوصول رسانند و اکثر بصفت
ثروت و مکنت موصوفند چون ضمیر ارجمند و نیت بلند شاهنشاهی
راضی نمیشد که کام آرزوی جمعی از شهد انعام شیرین و طبع گروهی از زهر
مرارت امید ناامید شده اند و غمگین باشند تمامی آن وجه را که سرمایه معموری
خزاین چندین پادشاه صاحب دستگاه تواند بود تخفیف و تصدق
مقرر فرموده و بناخن همت گره از کار عالم گشودند امید که پیوسته
سحاب احسان این ظل رحمن از دریای بی پایان گوهربار باد
فوت مرحمت پناه میرزا حبیب الله صدر ممالک محروسه و تفویض امر
مزبور بصدارت و سیادت پناه میرزا مهدی ولد مرحمت پناه مومی الیه
بر منزل شناسان طریق حیات و سالکان فراز و نشیب حادثات
پوشیده نیست که خیمه بدن و کاخ تن را خیام صنع حضرت یزدان
با وتاد استخوان و طناب روده و شریان و استوانه انفاس که
نسیمی است وزان بر پای داشته از قوی و حواس فراشان قوی دست
برین خیمه حباب آسا و سرای سیمیا بنا گماشته اقامت درین منزل و تفرج
چون خانه زین بجهة مسافرت و تمکن متمکنان در آن حاصل از برای
رحلت هر چند این بنای عجیب در نظر جمعی که نگاه شان از بساط ظواهر

نگذشته درعلیین بزم چون بنا ءهرمان استوار است اما درچشم کرهی
که غواص بحار دریا فتند همعنان سیلاب بهار است اگر پانزده روز
قوت جاذبه آناً فآناً بر رشته مشروب و رقعه ماکول در صدد رتق
و فتق آن در نیاید این لباس چون خرقه گرد باد از هم پاشیده
و ریخته و کرد فنا بعز بال اندر امن بر جیب و دامان آن بیخته میکردد
و اگر فراش نفس یکدم دست از رفت و روب آن باز دارد این
کاخ در کرد عدم مستور ما نند حباب پرداخته از هوا در دریای نیستی
معمور میشود بنابرین امر ناگزیر درین سال مرحمت پناه غفران دستگاه
میرزا حبیب الله صدر ممالک محروسه که عالم انسانیت و مردمی
و جهان فرشته صفاتی بود سفر جاودان را بر توطن این زندان اختیار
نموده بباری رحمت و را هنمائی مغفرت روانه جنت شد و منصب
جلیل القدر مومی الیه از تاریخ فوت بمستجمع کمالات حسبی و نسبی میرزا مهدی
خلف صدق آن کان سخا و مروت تفویض یافت ذکر
رایات نصرت آیات بدیلاقات سمیرم و بهمن نزاد و اشتغال بعیش
و عشرت و سیر و شکار بخامه بدایع نکار خالی از الفاظ عربی نگاشته شد
در هنگامی که کلید فروردین درهای شگفتگی بر روی روزگار کشوده
و طاوس گل از نهانخانه غیب بر فراز شاخسار هستی آغاز بر افشانی نموده
من بر اسیه رخسار شاهدان پوشیده بباد دامن ابر بهاری نقش
یادو دکل فروزان کرویده هزار دستان چون میکساران از ساغر گل

سرمست و بیهوش و چون شادمان گلشن از آرزوی هم آغوشی مغنیان
خوش نوا در جوش آمد گوینده‌گان کوکو نوا و ترنم خوانان بلند آوازه از سر درختان
آهنگ رسا خروش آغاز نهادند پادشاه فرمان روا را که پیوسته شاد
کامیابی لبریز و تیغ جهانگیری و دشمن سوزی خونریز باد خواهش آن
در دل پدید آمد که در ییلاقات سپاهان و شیراز از دیدن گلهای رنگارنگ
و شکار مرغان آسمان آهنگ شادی اندوز و هنگامه افروز گردیده
در روزی که بیش از هر چه توان گفت افزون به نیروی اختر همایون
درفش درفشان جلوه طاوسی نمود نخست باغ مینو سرشت گوهر از گرد
لشکر همایون دیدن نرگس چمن افروز توتیای بینش کشید و لوای
این مژده بگوش خوش نشینان آن گلستان بهشت نشان رسید
پنج روز آن رشک بهشت برین از جشن پادشاه روی زمین مانند
سبزه زار آسمان که از فروغ اختران لاله رنگ بهارستان زیبای چرا
بگلهای آتشی چراغان آراستگی داشت ~~و مایه بزرگ آن گلزار~~
~~نیز به چراغان آراستگی داشت~~ در باچه بزرگ آن گلزار از پرتو
چراغان و بالهای گردان و جنبش ابروان بال رنگین تذروان
پدید می‌آمد گردون گردان را از رشک آن هر خون اختر در تن
فسرده آسمان مانند آن هستی دراز آهنگ آن پنج روز را در شمار زندگانی
خود شمرد چون روزهای باده گساری بخوشدلی سپری گردید به نیروی بخت
و بلندی پایه تخت از راه چشمه ماهی روانه ییلاق نسا و چشم و گردگرانی

وسمیرم و بهمن زار شیراز گردیدند در استی آن دشتهای پهناور
بسیاری گلهای رنگین چون دامن گلچین بدیدهٔ بینندگان در
می‌آمد و از افزونی رستنیهای رنگارنگ تماشائی را گمان میشد که
مگر چهرهٔ زیبا رخساریست از تاب بادهٔ ناب گل گل شکفته یا کاروان
بهشت را از گرانباریست بارگیر در میان راه خفته آبی روشن تر از آئینهٔ
دل بهر نگ بر روی سبزهای زنگار گون روان و هوائی مانند دم
جان بخش عیسی بزنده کردن افسردگان گل و لاله بهر سو گردان هر روز
سراپردهٔ برتری که مانند آسمان خانه گردانش ثابت در گلشنی گردن
سربلندی می‌افراخت و در گلزار مینو سرشتی بار آسایش می‌انداخت
بندگان درگاه و راه یافتگان بارگاه در بندگی آن برگزیدهٔ خسروان
بام تا شام و شام تا بام بکشیدن ساغرهای دوستکامی گرد اندوه
از آئینهٔ دل می‌شستند و چون نهال که از باد بهار در جنبش افزونی آید
از نیروی بندگی آن سرور دمبدم بر جویبار زندگی میرستند
گاهی ببزم افروزی باده چون کشتی بر آب شنا میکردند و پاره از
سواری بارهٔ باد تک آب رفتار گوی بهشتی از سپهر تیز گرد
می‌بردند بدین آئین روزها پیموده شد و دشتها در زیر پی
اسپان نوردیده آمد تا یزک همایون و لشکر از شمار افزون بسمیرم رسید
و آن جائیست دلکش و بهشتیست در زیبائی رسا چشمهٔ آبی از فراز کوهی
که آن شهر بر دامن آنست روان و از سر آن کوه از زمین گشته به پائین

ریزنهت کمان نتوان کرد که ابی باین بسیاری و آبشاری باین
بلندی در جایی دیده باشند یا از جهان گردان دیرسال شنیده
چندین بار بر کنار چشمه و پای آبشار جشن داشته ساغرهای بر
تهی ساختند و از برای شکار نخجیر برگرد آن دشت بر کل تاختند گاهی
با بندگان که راه یافتگان بارگاه گردون پیشگاه اند سواری منیمودند
و برخی با گروه پوشیده رویان که مانند آب گوهر در پرده بسر آمده اند
نخجیر میفرمودند مذکور رحلت نذر محمد خان والی ترکستان
چون جیش ابر روانه شدن بدانسوی پیرنگ و بوی نوشتجات
زمینداران مرز خراسان بپای تخت گردون نشان رسیده بود
که نذر محمد خان پادشاه ترکستان دیگر باره از نیرنگی سپهر گردان
دوران از خان فرمان شد که بوس دریافت بزم برتری روا نست
و شاه نظر بیک اوزبک برای مهانداری با یکهزار تومان اشرفی
و تنسوقات بیشمار فرستاده شده بود و در همان روز فرستادگان
نذر محمد خان دریافت پای بوس نموده نوشته از و آوردند که چون
از رهگذر کهن سالی دشوار داروئی او را روی نموده و امید آن
ندارد که باری دیگر جامه هستی را آبرو از زندگی از سوختگی این درد
بیرون آورد آرزومند این می باشد که پس از روانه شدن کشور
نیستی پیکر او را روانه خاک پاک مدینه نمایند و از بهر ماندگان او
آنچه شایان پسندیدگان کوی دریافت باشد بجای آورند

هنوز فرستادگان او در درگاه خسرو گیتی پناه بودند که نوشته شاه نظر بیک درباب بدرود نمودن پادشاه ترکستان جهان گذران را بپایه اورنگ جهانگشائی رسیده و فرمان خدیو جهانیان از برای آوردن پیکر او با بازماندگان بسپاهان نوشته گردید و پیشخانه والا بسوی بهمن زار فرستاده شد در آن سرزمین هر روز سوار شده بتاختن اسپ و باختن چوگان و انداختن تیر و برداشتن بندگان و نواختن سازهای دلگشا و گرفتن جام و کشیدن بادهای اندوه زدا هنگامه افروز بزم خوشدلی میگردیدند و در همان روزها میرزا مهدی صدر ایران از برای دادن آتش نذر محمد خان دستوری رفتن سپاهان یافت و بآیین پیشین و شیوه نخست پادشاه فرمان روا کامران و کامیاب داد خوشدلی میدادند تا هنگامی که تاراجگران هوای مهرماهی جامه گل بندی بهار را از پیروزکار برآوردند و هزاردستان خانه بدری گلشن را در بسته بمرغان بیگانه سپردند هوای شهر جلوتاب آرزوی شاهنشاهی گردید و هوس گردش دشت و بیابان پای در دامن کشید سراپرده شاهی سوی سپاهان روان سپاهان از خوشدلی چون زلیخا جوان شد روزی بآیین پیش از برای گذاری هوس سواری فرمودند چون تنگ کشیدن تنگ یکران را از سبکی چوبان آن باز میداردازین رو در آن کار سخت کوششی بکار رفته بود از آنجا که کاری که روی نمودن آن ناگزیر است هرآینه روی می نماید و تنگم

کامداری که آرزوی نمودن آن ناگزیر است پادشاه نیک اندیش را
ناچار زور بر خانهٔ کمان و زین بایست نمود سمند زرین سمند باد تک
آتش رگ بیکسوی در جنبش آمد بنازم شیوهٔ چالاکی و بهادری را که در
جولان هنگامی که باد سبک پرواز را مجال دم زدن نمی‌ماند مانند شاهباز
بلند پرواز از فراز خدنگ زین جسته خود را بر زمین گرفتند جانداران دم
از بیم چشم زخم لرزان و شیشهٔ دلهای بندگان در کورهٔ تفسیدهٔ هراس
گدازان بود صد هزاران درود و آفرین بر دادار جهان آفرین باد
که این گره دشوار بآسانی گشاد پذیرفت و پیکرهای پژمرده دلهای
افسرده از نو جان خوشدلی گرفت پس از آن با بخت فیروز و اختر جهان
افروز روانهٔ سپاهان شده روزی چند تا آن شهر دلپذیر که جان
خوشدلی و کامرانیست در آمدند و در مهمانخانهٔ والا که آسمان
بلند پایه را از بس سرافرازی پست و نارسا میداند نشستند ،
دگر بازماندهای نذر محمد خان و مردم نذر محمد خان زمین بندگی بوسیده
بسیورغالی سرافراز گشتند و بشیوهٔ نخستین شاه نظر بیک را با بازماندگان
آن پادشاه بلند جایگاه با خواستهٔ بسیاری که از آن خسرو مانده
بود و بهای آن زیاده از صد هزار تومان میشد بسوی ترکستان
فرستادند و نامهٔ در گذشتن آن پادشاه ازین سرای سپنج و جای درد
و رنج بخانهٔ همیشگی بندهٔ درگاه در رشتهٔ نگارش کشید نامه که در
تعزیهٔ نذر محمد خان بسلطنت پناه عبدالعزیز خان نوشته شد

سامی
تا اسامی آباء عظام از وجود اخلاف کرام پایدار و علاوه عظام
موجب اشتهار انتجار می باشد بنای سلسله چنگیزخانی و خاندان
عظیم الشان قاآنی از وجود سلطنت پناه عبدالعزیزخان استوار
واساس این دولت والا مدعا ابد اقبال آن خسرو عالی تبار پایدار باد.
بعد از طی طریق اظهار محبت بیکران و مودت بی پایان که مکاتیب
دوستان را عنوان بدان آراستگی میدارد برلوح ابلاغ و اعلام
می نگارد که از انجا که بنیان ابدان انسان را معمار وجود انس و جان
برآب روان عمر گذران گذاشته و خیمه هستی ابدان را فراش صنع
بطناب شریان و ستون استخوان برافراشته پیوسته این بنای
رفیع اساس از تردد انفاس در زلزال و این خیمه گردون مماس
از هبوب نسیم حوادث در اختلال می باشد اگر با فکندن لنگر اندیشه
اطباء حذاقت پیشه کشتی حبات انسانی از صدمه چار موجه این بحر طوفانی
ایمن توانستی شد متاع هستی انبیا و مرسلین و ایمه راشدین و سلاطین
ماضیین غریق بحر زخار نیستی نمیگردید و فردی از افراد ناس این کاس
ناگوار را بر سر نمیکشید و چون این منزل دلنشین جای توقف و شایسته
تصرف نیست پسندیده ارباب هوش آن تواند بود که از ظرایف
این دکان پر زیب و منزل پر فریب دل خود را که همین تحفه آن
متاع بی بابان و آن منزل جنت نشان است برداشته بقدر معین
هستی که از دربار بارگاه احسان رازق انس و جان بدان موظف است

قناعت نموده بر فوت مطلوبی و تلف گشتن مرغوبی متلهف و متأسف
نگردیده مرارت امور نسبتی را چشیده‌اند و بساط قیمتی حیات را چیدنی
و برچیدنی دانند سه‌ رشتهٔ نفس پاره پاره معلوم است
که دل بهستی ناپایدار نتوان بست گروهی که معلم لطف یزدانی
شرح کهن اوراق ایام را خوانده و غبار ملال اندیشه‌های باطل از
دامن ضمیر افشانده اند از گران خوابی دایهٔ دنیا بر دل مادری و از بیمهری
آبای علوی بر خاطر غباری ندارند یقین حاصل است که آن سرکردهٔ
ارباب دریافت نیز از وقوع قضیهٔ ناگزیر سلطنت و مغفرت پناه مهد محمد خان
که در حقیقت دین واجب الاداء حیات را بدامن محصلان لیالی و ایام
شمرده گوهر خورشید فروغ نفس شریف را از رهن ترکیب عنصری بر آورده‌اند
آئینهٔ خاطر را غبار آلود کلفت نخواهند گردانید و عمر عزیز را که قدر آن
شناختنی است از روی آگاهی در تحصیل مرضیات الهی صرف نموده
ایام حیات را بخوشدلی و کامرانی خواهند گذرانید و دوستان را
در وقوع این قضیه شریک غالب خود تصور خواهند فرمود چون
در حینی که آن سفر گزین ملک بقا را کارکنان قضا عطف عنان
از دار الغرور بسرای سرور میفرمودند خواهش آن داشته‌اند که
نعش مطهر ایشان نقل بمدینهٔ مشرفه علی ساکنها الف الف السلام والتحیة
کرده شود و قیام بتقدیم وصایا بمقتضای قوانین شریعت غرا موافق
رضای اولیا و اوصیای میباشد لهذا بر ذمت همت لازم نمود که سخنی را

که بصفت زباندانی موصوف باشد بر فاقت متعلقان و منسوبان سلطنت
پناه مزبور نزد آن زیبندهٔ اورنگ سلطنت فرستد که بتحقیق
و تفتیش سیلان خاطر والا در نقل نعش آن مسافر بقا نماید لهذا زبدة
الاشباه حاجی شاه نظر بیک را روانه خدمت سامی نمود که بد انچه
رای آفتاب ضیا اقتضا نماید مقرر فرمائیم که پیشکاران دولت والا
بعمل آورند کواکب آمال از آفاق اقبال و اجلال طالع و لامع باد
و قایع مسنوعه درین سال محمد علی بیک ناظر بیوتات وداع حیات
نموده واقف دقایق خدمت و بندگی محمد بیک معز الممالک ولد مرحوم
حسین بیک قیچاجی که بشرف قرب اختصاص داشت بمنصب مزبور
سرافراز گشته خدمت معزی ممالک بمحسن بیک برادر مشار الیه
مرجوع شد و هم درین سال مرحوم سیاوش خان امانت نقد حیات را
بمحصلان آن سپرده قوللر آقاسی گری با ایالت کوه کیلویه
بواقف رموز خدمت سکالی الله وردی خان امیر شکار باشی
تفویض یافت و ایالت استراباد که با ایالت پناه مزبور بود بمحمد قلیخان
ولد سیاوش خان عنایت شد شرح آمدن شاهزاده اورنگ زیب خلف
دشاه هندوستان بار دیگر بقصد استرداد دار القرار قندهار و مراجعت نمودن
رنجیده سخان دقیقه شناس پوشیده نخواهد بود که داد آر بخشاینده
مرا این که انتظام مهام جمهور امم و عموم اصناف بنی آدم منوط و مربوط
بخواهش و ارادهٔ اوست رشتهٔ شیرازهٔ افراد کتاب حکمت را

اعبارت از انسان خاک بنیان باشد با وجود تباین خلق و خلق
انام و خدائی که اطاعت فرمان فرمای ظاهرست نموده و رضاجوئی
و خدمت سکالی ایشان را بر عموم برایا واجب فرموده در صورتی
که این حامل بارگران سلطنت و خسروی بمقتضای ظلیت حضرت باری
مروت پیروی و عدالت شعاری نماید از هر دست دعای تحصیل
سنوی متین جهة استقرار او رنک بلند پایه جهانبانی مینمایند و از انجا
که پیوسته کار این برگزیده کردکار بی میانجی کیرودار ارتکاب جدال
و قتال بفحوای حدیث نبوی و جناب مصطفوی که [illegible] رعیت
مسره شهر ساخته و عرصهٔ هستی از وجود مخالفان پرداخته می باشد
تفصیل این اجمال و مبین اینمقال آنکه بعد از آنکه رایات نصرت شعار
و اعلام فیروزی مدار را از ییلاقات سیرم و شیراز بمرکز خلافت
و مقر سلطنت که عبارت از دار السلطنت اصفهان بوده باشد مراجعت
واقع شد چون در سنهٔ سابقه که لشکر جغتای بقصد استرداد دار القرار
قندهار در حرکت آمده بی نیل مقصود برگشته بود و خاطر اشرف از انمر
بجمعیت کرائیده و لهذا پیوسته بعیش و نشاط و شکفتگی و انبساط
اشتغال نموده اکثر اوقات بملاعبه جرید بازی و چوکان و تاختن
یکران و شکار چرغ و شاهین و باز و یوز هنگامه آرا و عشرت اندوز
می بودند و بجهة رفاه حال لشکر و سپاه قیامت حشر حکم بجمعیت
یاده و حرکت مبارزان مملکت پناه نفرمودند تا آنکه پادشاه

هندوستان را دیگرباره هوس استرداد دار القرار قندهار در خاطر
سر برزده شاهزاده اورنگ زیب با عساکر بیشمار و فیلان
کوه کردار و توپهای اژدها آثار متوجه قندهار شود اوتارخان
بگلربگی مذکور ورود لشکر هندوستان را بپایه اورنگ سلطنت و سریر دولت
عرض نمود بعد از تحقیق این معنی مناشیر و فرامین بجمعیت سپاه نصرت پناه
صدور یافت که در حرکت آیند و علیقلیخان سپهسالار پیشتر
از رایات جاه و جلال روانه شد اعلیحضرت ظل رحمن در ساعت
مسعود و زمان محمود بباغ مینو نظام عباس آباد از دار السلطنه
اصفهان که انتخاب بیت از کتاب هشت بهشت خلد برین نقل مکان
فرمودند و تا فراهم آمدن سپاه از اطراف و اکناف ممالک محروسه
عساکر هند هفتاد و یک روز مشغول محاصره بود بیرون نقب و جر
اشتغال نمودند و دران امر بقدر مقدور سعی و اهتمام کرده بعد از انقضای
مدت مسطور استماع نمودند که سپاه نصرت پناه رسیده اند و کوس
سعادت کوفته مراجعت نموده اند هنوز الویه دولت و اعلام سعادت
از عباس آباد در حرکت نیامده بود که خبر برگشتن آنها رسید و ارقام
مشتمل برین معنی باسم بگلربگیان و امرا و حکام ممالک محروسه صادر شد
چون هوای دار السلطنه اصفهان بسبب افراط حرارت از منهج اعتدال
منحرف شده بود دیهیم فیروزی و اقبال بصوب صواب ییلاق بره
در سر چشمه زاینده رود روانه گردیدند و دران سرزمینها که بعذوبت

میاه و کثرت گل و گیاه مذکور السنه و افواه است اقامت نموده در ایام
اقامت آن مکان نزاهت اثر گاهی بسر چشمهٔ محمود گر که از غایت
صفا و غرابت منشأ تعجب نظارگیان صایب نظر میگردد روانه شده
بعضی اوقات بشکار کبک اشتغال میفرمودند و درین اثنا بسمع
ایستادگان کریاس گردون اساس خبر آمدن کلنگ متواتر رسید
عنان عزیمت بدان صوب صواب معطوف گردانیده بخوشی و خرمی
از شکار کلنگان آسمان آهنگ استلذاذ فرمودند و در همان روزها
بالتوعلی یساول ایلچی عبدالعزیز خان پادشاه والاجاه ترکستان
که بجهة تشیید مبانی دوستی ارسال نموده بود با نامهٔ صداقت ختام تسلیم زمین
بندگی نموده بشرف مجالست مجلس خلد مشاکل سرافرازی یافته از سیر
چراغان سرچشمه گندمان و آتشبازی غریب که هرگز چنان تماشایی
ندیده بتعجب اندر گردیده رخصت انصراف حاصل نمود داستان

شکار نمودن شیران بحسن سعی خان رموزدان الله وردیخان امیر شکار باشی

لله الحمد و المنه که از فیض سحاب اقبال این آفتاب سپهر کمال و سایهٔ
حضرت ذو الجلال امور غریب و رسوم تازه که در هیچ عهدی از ازمنهٔ
سابقهٔ سلاطین ذی شان را توفیق تماشای آن نشده مانند
شاهد سبزه نوخیز که در فصل بهار براهنمایی قوت نامیه سر از دریچهٔ ظهور
برآورده سرو کش دیدهٔ بینش نظارگیان مشکل پسند میگردد و پردهٔ خفا
از چهرهٔ نمود گشوده زیب بخش محفل امکان و زینت افزای هنگامه

آنشیجان میشوند زهی فطرت بلند و نیت ارجمند که دقایق امور
که موشکافان را در حل آن ناخن اندیشه شکسته و بازوی توانایی
بسته است بیک گوشه ابروی التفات این خسرو اقلیم کشا میگشاید
و مسافران اقلیم وجود را قبل از وصول بشهربند امکان در طریق
بالقوگی بتماشائیان گلشن ایجاد می نمایند آری هر که در بن امتیاز
در دبستان تائید الهی خوانده باشد از او ستادی بی نیاز و شیوهای
ستوده اش در تازگی و غرابت ثانی اثنین اعجاز است تفصیل این اجمال
و مبین ابهام آنکه بر نکته سنج سخندان که بمیانجی تتبع کتب سلف
و شنیدن آثار خلف اطلاع بر احوال خسروان ذیشان از امروز
تا زمان حکومت پیشدادیان یافته باشد ظاهر است که در هیچ زمانی
از ازمنه باستانی نبود که خسروان گردون شأن شیران را شکاری
نموده مانند یوزان معلم دست آموز و فرمان پذیر نموده باشند
این امر غریب و شیوه عجیب که در زمان دولت این خسرو گیتی غلام
رایج گردید چنان بود که والی عربستان و سایر خوانین ذیشان
چند قلاده بچه شیر اضافه پیشکش و ارمغان نموده بدربار آسمان شکوه
فرستاده بودند چنانچه رسم پادشاهان ذوالاقتدار می باشد در
روزهای جشن و هنگامهای بارعام بجهة عظم شان و توهیم گردنکشان
شیران را بدر اقبال می بستند تا آنکه بخاطر اقدس و ضمیر مقدس
پرتوافکن گردید که چرا نتواند بود که شیران را بطریق یوز تعلیم صید افکنی

نمایند و گوی تفوق از سلاطین سلف که باین فکر نیفتاده اند ربایند
هر چند این معنی در نظر قاصر بدرکان کوتاه بین که بقدر رسائی نگاه شان
در بساط رسوم و عادات مبتذل نگذشته بسیار بدیع و بعید مینمود
اما از انجا که در نظر دیده دقیقه یاب حضرت ظل اللهی غایب حکم شاهد دارد
بوایا فته دقایق طراز دانای محرم بزم ضمیر اعلیحضرت خاقانی الله وردی
مصاحب و قوللر آقاسی و امیر شکار باشی و بیگلربیگی کوه گیلویه امر فرمودند
که بعنوانی که مقرری باشد در شکاری نمودن سباع مزبور بذل جهد
مبذول دارد که چون سیر متنزهات مازندران بهشت نشان سلسله
جنبان عزم والاست در هنگامی که رایات نصرت آیات بقصد شکار
در حرکت آید نیل این مامول منظور باشد الحق آن آشنای فطری
غرایب امور درین امر عجیب ید طولی بکار برده در اندک زمانی بر وفق
مدعا سرانجام نموده معروض گردانید که بطریقی که بخاطر اشرف و ضمیر
مقدس پرتو افکن گردیده بود مطلب حاصل و طلسم تعجبات مردم باطل
گردید و هم دران آوان رایات نصرت آیات را از ییلاق
مراجعت واقع شد و دو سه روز در باغ عباس آباد توقف نموده
بی آنکه داخل دار السلطنت اصفهان شوند متوجه مازندران بهشت
نشان گردیدند و امر فرمودند که شیر انرا همراه آورند که در شکار
گاههای آن ملک دلپذیر که مشحون بصنوف وحوش و انواع بهایم است
ملاحظه شیوه صید افکنی آنها کرده شود و در هر منزلی بسیر و شکار

اشتغال نموده بود بساعتی که زلال کند بدان تقویم داخل آن زندان
گردیدند و دران مکان نزهت بنیان هر روز بسیر و شکار و کشیدن
ساغرهای سرشار و تماشای باغ و بهار بزم افروز و طرب اندوز
بودند تا آنکه روزی از روزها بخاطر اقدس خطور نمود که چون آسبان را
تاب و توان حمل شیران نیست که بطریق یوزبدان عنوان در شکارگاهها
همراه باشند و نیز آمیزش شیر و اسب متعذر ورنه محفها بر روی گردونها
ترتیب نموده همراه داشته باشند و مدتی بدین عنوان بشکارگاهها
بسر برده همه وقت از ملاحظه صید افکنی آنها بطریق انشاط و انبساط
می سپردند و چون بعضی اوقات عبور گردونها از آب و گل دشوار بود
امر اشرف از معدن نفاذ صدور یافت که محفه شیران را بر روی
فیلان کوه بنیان که در حین فتح دارالقرار قندهار بحیطه تصرف
درآمده نصب نمایند که همه وقت همراه باشند و چون راقم این داستان
غرایب نشان نیز به نیروی بندگی از باریافتگان بزم قرب و حضور
همه اوقات ملتزم رکاب منصوری باشد بی شائبه اغراق
و ارتکاب استغراق هر شکاری بدین خوبی و صیدی بدین مرغوبی
در عرض ایامی که سایه مثال دنباله موکب جاه و جلال است و همه روز
ملاحظه انواع شکارها مینماید ندیده و از جهان دیدگان دیرسال
نشنیده بهر صید شیران مانند عاقلان دانش پیشه مشتمل بر رعایت
شیوه ستوده حزم و پاسداری مراتب احتیاط می باشد و

مضرت خصم از چوب نزی بیر آهنین بر دوش و در ترک ... بی مرفه بوی هزار پند عاقلانه در گوش کند در هنگام گرم تازی
باد را مجال نیست که همعنانی نماید و هر صیدی که بقفل چنگال در هم بست
مفتاح تدبیر هیچ چاره جوئیش نگشاید در پیش تیزی چنگال آهنینش
جامهٔ آهنین چون پیراهن حریر بی ثباتست و گرفتار پنجهٔ قهرش را نومید
از خلاص و نجات در بزم ظهور صیدبندی رسیدن بر دو بیدش
مقدم نشین و در بساط انتهاز فرصت انداختن شکار را اراده اش
جلیس و قرین قطع نظر از این معانی کرده شهریاری چنین را نسبت
چنان می نماید که شیران بجای کلاب معلم هنگام طراز شکار ... زبان زد آیند کان کشور آنات و ادوار باشد در اوقات شکار
این بوالعجب شیوه کان امری غریب متصور گشته کارشناسان تجربه نشان
اندوزرا در بحر حیرت معمور ساخت شرح این داستان اعجاب
چنانست که یکی از شیران را که در مکتب صیادی نو آموخته و صحرای
شکار ندیده و تجربه نیندوخته بود میخواستند که بمدارا و آهستگی
آشنای صنعت صیادی و ماهر شیوهٔ استادی سازند لهذا
منظور نظر خان رموزدان آن بود که نخست بکراز ماده که از صلاح
جوش گذار عریان و مایب چنگ و دندان نوآموختگان شست
باصطلاح امیر شکاران شست تولی دهد که مبادا در نخستین مرتبهٔ صیادی
که هنوز ادراک لذت صید افکنی ننموده از بیم نبرد معرکهٔ مبارزت

زخمی شده بعد از آن چنانکه شاید اقدام برین امر ننماید و بعجب اتفاق
گراز نری که بعلت حداثت سن و نورسیدگی سفیدهٔ صبح اسنانش
از تیره شب کام و دهان طلوع نمایانی نداشته از بیغه برمی‌آید
امیرشکاران را بعلت بعد مسافت چون بعد از امعان نشانی از
دندان او ملحوظ نمیگردد شیر نوآموز را مطلق العنان میسازند و چون شیوه
رسانیدن آن اژدهای شیراندام تمام بود مانند مرغان سبکتاز در دام
آهنگ آن گراز نموده بی باکانه اش در قید چنگ و دندان در می آورد
و بعد از رسیدن شیربانان که دندان عدوی بی ایمان را ملاحظه می نمایند
از بیم غلطی که نموده بودند مضطرب میگردند قضارا بعد از تفحص و دقت
نظر معلوم میشود که دست امیرشکار قضا بر ریشهٔ درخت که غذای مقرر
گراز است دهان اجل رسیده را درهم پیچیده و استوانه اسنانش از ابنای
نوع بهمین کار برگزیده است الحق نظارگیان را ازین حال تعجب بر تعجب افزود
و غداساز بودن کارهای این خسرو اقلیم گشا در مرآت جهان
چهرهٔ ظهور نمود بعد از تکرار شکار شیران اژدها کردار خسرو قدرشناس
امر فرمودند که قلادهٔ مرصع و زنجیر طلا جهة ایشان ترتیب داده
مخهارا بلاجورد و طلا تزئین نمایند و پیکر ایشان را جهة امتیاز
بجلهای زربفت آرایند امید که تا شیر گردون گردان است این خسرو
شیرشکار را نصرت پیرو و اقبال همعنان باد شرح وقایع آموزی
که در حین توقف رایات منصوره در مازندران بوده و در اوقاتی

که مکان نزاهت بنیان و گلشن جنت نشان ما زندران محل
نزول رایات نصرت آیت بود در ان خطه ارم نظیر هر روز در مکانی
مرغوب و بوستانی مانند چهره شاهدان محبوب بکشیدن ساغر
سرشار و گرم کردن هنگامه عیش و شکار داد خوشدلی میدادند
و از بلاد جنت نهاد آن مرز و بوم بلده طیبه اشرف با قامت اختصاص
یافته هر روز بشکارگاه اطراف آنجا که مطاف هوای بهشت است
توجه فرموده بضرب خدنگ دشمن گداز آتش ترن بنیان حیات
گوزن و گراز آن سرزمین میگردیدند و از سیر بساتین پر گل و باغهای
پر سنبل که غیرت مرغوله زلف و پیچ و تاب کاکل است گلهای انبساط می‌چیدند
وگاهی بشیران شکاری چنانچه سبق ذکر یافت صید گوزن و گراز
نموده طرق عیش و نشاطی میپیمودند و چون عباس آباد بهشت نهاد از راه ارتفاع
بر دریا و دریاچه آسمان پناه و گلهای فریبنده تماشا بر سایر منزلهای
آنجا تفوق دارد حکم بچراغان اطراف دریاچه آن مکان مینو نشان
نمودند در استان چراغان اطراف دریاچه عباس آباد بر سواد خوانان
صحیفه تماشا و نظارگیان چراغان گنبد خضرا روشنست که روز
کردن شبهای باده گساری بفروغ چراغان و دو چندان ساختن
روز زندگانی و غازه رخسار شاهد عیش و کامرانی است گرمی
این هنگامه را بر اطراف دریاچه و دود نشا خاصیت عرق دو آتشه
شراب شیراز و فروغ این بزم را بر عرایس از اهیر اردی بهشت

دفو وردین زیا دی کرشمه و نازهت سلاطین ذی شان را
که کذرانیدن اوقات عمر گرامی بخوشی و شادکامی میسر باشد
بفتوی عقل و فیضه شناس مجوز نیست که نه بعنوان خوشدلی وکامرانی
کذرانند وکردی ازایام زندکانی وجوانی که ازکردش ایام و لیالی
دو اسپه در کذرهت بنا نند لهذا اعلیحضرت ظل اللهی بچراغان
درباچه عباس آباد اشرف که قلعه ایست ازباغ جنان یا شخیت
از روضه رضوان اشاره فرمودند خدمت کذاران دراندک زمانی
اطراف آنرا دایره کردار باشکال متناسب جوب بندی نموده باتمام
رسانیدند و بعد ازاتمام آن اعلیحضرت ظل رحمن در تالار وسط
درباچه به دولت و اقبال ملتزمان بساط اجلال جلوس فرمودند
حکم بافروختن چراغان فرمودند آتش بی دود باده کلرنگ نیز بچراغ
کردن دماغ مجلسیان درخشیدن آغاز نهاد و فروغ چراغان
ازکواکب ثابت چرخ کردان حکایت میکرد عکس چراغ
درآب از سیر ودورستارکان حکایت می نمود عود و عطرها در
آتش می ستیز رواح نغمات دماغ جان را معطر میکردانید و شکفتگی
بزم باده عقل مصلحت سنج را در آتش حیرت می نشانید آنشب که در
حقیقت روز عیش و نشاط بود بدین طریق سپری کردید و ساغر و پیمانه را
کردش تا آخر رسید امید که پیوسته ساغر نشاط این خسرو کامکار کردان و بزم
دولت ابد مدت چون شمع و چراغ آفتاب سوزان و کریان و کدازان باد

شرح تخریب قلعه که کفرهٔ روس بر کنار قوس نو احداث نموده بودند

چون والی ممالک روس را از زمان نواب گیتی ستان فردوس مکان تا غایت که آوان اهتزاز بهارستان دولت و اقبال ظل حضرت رحمن است پیوسته با این دودمان نسبت دوستی و روابط آمد و شد مشید و مستحکم است و همواره ایلچیان ایشان بپایهٔ سریر خلافت و تخت شهریاری و سلطنت آمد و شد دارند و فرمان روایان این سلسلهٔ جلیله نیز مدام مراعات خاطر ایشان نموده همت والا بانجاح مطالب و مآرب ایشان معروف میداشته و در آغاز زمان جلوس میمنت مانوس پادشاه ممالک روس قلعه در حوالی ترک که سامان الکا روس و ممالک محروسه است احداث نموده بود بنا بر مراعات مراتب مسطوره باغماض مقرون گشته و در ایامی که طهمورث والی کرجستان چنانچه سبق ذکر یافت از باس سطوت جیوش منصوره و جنود قاهره هراسان و گریزان گردید الکاء متعلقه او برستم خان شفقت شد از راه هم مذهبی متشبث بوالی روس شده نواده کلان خود را نزد او فرستاده طالب مظاهرت و معاونت گردید و بمصلحت دید مکر و حیلهٔ آنها نمود که اگر چند قلعهٔ دیگر در حوالی قلعهٔ قومی ساخته شود که راه آمد شد چرکس بممالک محروسه مسدود شده اگر از جانب روس کومک بالکاء کرجستان آید بسهولت میسر باشد مقرون بصواب می نماید و والی ممالک روس بتزویر فریب غدر او خورده

قلعه چند در محال مزبوره احداث و جمعی را بمحافظت تعیین نموده
بود و حقیقت این معنی را خسرو خان بگلربگی شیروان بموقف عرض رسانید
امر قدر مطاعه باسم حکام چخور سعد و قراباغ و اردبیل و استارا
و سایر محال آذربایجان صادر شد که جمعیت نموده نزد خسرو خان بگلربگی
حاضر گردند که بدانچه مقتضی مصلحت دولت باشد بعمل آورد و امراء مسطور
حسب الفرمان واجب الاذعان در وقت مقرر جمعیت نموده خسرو خان
بنیروی اقبال بی زوال شاهی و تایید جناب الهی باتفاق امراء
مزبور و حاکم باب الابواب دربند و سرجای خان سمخال و افغان
و عباسقلیخان ادهمی و جماعت زاخوری و غیره روانه شده
با جماعه اروس و بغای و غیرهم که از طرف والی روس بمحافظت
قلاع اشتغال داشتند صفحه غبار از صدمه جواد باد پا و خروش کوس و کرنا
نمودار صحن قیامت گردید غبار معرکه هیجا چون ناله مظلوم بر ثریا کشید
عاقبت نسیم فتح و نصرت بر پرچم اعلام جنود مسعود شیروان
و ایروان وزیده گروه مردوده آواره دشت فرار گردیدند و لشکر منصور
تمامت آن قلاع را ویران و با خاک یکسان ساخته مراجعت نمودند
و چنین فتحی عظیم بسهولت و آسانی قرین حال اولیاء روز افزون گردید
شرح آمدن ایلچیان سلطنت پناه عبد العزیز خان باستدعاء
رخصت شاه فولاد سر اسپ و در این سال شکور بیک و نثار بیک
جوره آقاسی ایلچیان عبد العزیز خان والی ترکستان بقصد

استدعاء رخصت شاه فولادسرای بدرگاه جهان پناه آمده بودند
تفصیل این اجمال آنکه شاه فولادسرای که یکی از اعیان ترکستان
و نسبت قرابت بیلنکتوش داشت در حدی از حدود ترکستان
حاکم بود و بنا بر دواعی نفسانی و وساوس شیطانی اراده سرکشی و خود سری
در خاطر میداشت و عبدالعزیز خان بلطایف الحیل او را بدست آورده
بجهة مفاسد آن حرزه بوم بدرگاه جهان پناه فرستاده استدعا
آن نموده بود که در ممالک محروسه بوده باشد و حسبة الاستدعا
پادشاه مزبور و مراعات قوانین دوستی مدتی در دار الملک شیراز
و گیلان و دار السلطنت قزوین توقف داشت و درین ایام
بجهة استرضاء خاطر بیلنکتوش از خدمت اعلیحضرت ظل اللهی بوساطت
ایلچیان مزبور استدعاء آن نموده که شاه فولاد را رخصت حج
ارزانی داشته بعد از مراجعت روانه الکاء ترکستان نمایند
بنابرین مشار الیه را مرخص ساختند که بزیارت بیت الحرام شود ایلچیان را
مشمول انعامات و خلاع گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشتند
و ایلچی ابو الغازی خان والی اورگنج نیز با ایلچیان والی داریان
و باشی اجوق و پادشاه والاجاه خوسیه و ایلچی اروس که برسم
چاپار بدرگاه جهان پناه آمده بود و عبدالرحیم بیک خویش حسین
پاشا حاکم بصره که حامل عرایض و پیشکش او بود درین سال بزمین بوس مشرف گردیده
فایز گشته مشمول عنایات و خلاع فاخره گردیده روانه شدند

رایات منصوره از بلدهٔ اشرف بفرح آباد چون مدتی توقف
بلدهٔ طیبهٔ اشرف تمادی یافت و کمر از شکار شکارگاههای آنحدود
باستیفا حظ فرمودند هوس شکارگاههای فرح آباد و سیر کنار دریا
و امواج آسمان پهنا زمان مطایای عزیمت را بصوب فرح آباد
جنت بنیاد کشیده و همرکاب دولت و همعنان سعادت متوجه
گردیده شکارکنان بدان مکان خلد بنیان رخت اقامت افکندند
و در ایام توقف گاهی بسواری کشتی و سیر دریا و رکوب بارگی
و تفرج صحرا و شکار تندروان آسمان پیما صیقل زن مرآت ضمیر
اقدس میگردیدند تا آنکه هوس مراجعت مقر سلطنت عنان تاب
عزیمت گشته بلدهٔ اشرف را حیات مجدد حاصل شد وقایع متنوعه
درین سال میرزا قاسم وزیر مازندران بهشت نشان از خدمت مزبور
معزول و وزارت آنجا بمیرزا صادق مستوفی بقایا شفقت شد
و بیگلربیگی گری استراباد بتغییر محمد قلیخان بحاجی منوچهر خان برادر محراب خان
تفویض یافت شرح آمدن شاهزاده دارا شکوه ولی عهد پادشاه هندوستان
با لشکر گران بقصد تسخیر دار الملک قندهار و مراجعت نمودن
آنجهان آرا که بمقتضای شگرف کاری پیوسته امور خیران نما را
مخزن گوهرهای گران بها سود بی منتها نموده بفحوای عَسَی اَنْ تَکْرَهُوا
شَیْئًا وَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ لهذا اندوزی ارباب عناد را چون تیرگی شب
که باعث افزایاد فروغ ماه و ستارگان میگردد منشأ انتشار صیت

خسروی و آوازهٔ سرافرازی و برتری نواب کامیاب ظل اللهی چنانچه فرموده
برافراشتن رایت دودمان و کشیدن شمشیر شعله بار آتش سوزان
میباشند از آمدن سپاه هند فروغ فتح و نصرت و فیروزی این
خسرو خورشید نظیر پیش از آنکه نقاب حجاب از چهره کشاید مانند روشنی
خورشید که قبل از طلوع چهره افروزی می نماید معلوم میگردد تفصیل این
اجمال آنکه در اوقاتی که مازندران بهشت نشان مخیم سرادقات
جاه و جلال بود بعرض مقدس رسید که پادشاه هندوستان بدستور
نخست قصد استرداد قندهار نموده سلطان داراشکوه را با جمعی از امرا
و وجوه سپاه و عساکر و توپها از در شعار صاعقه کردار و فیلان
کوه بنیان رفیع ارکان روانهٔ دار القرار قندهار گردانیده و
شاهزادهٔ مذکور با بعضی از امرا و عساکر از راه ملتان و دوکی و چوتیالی
روانه گشته جمعی از عساکر از راه کابل روانه نموده و در حین ورود
الکای دوکی و چوتیالی دولت افغان حاکم آنجا که مدتی مدید از زله
خواران خوان احسان اعلیحضرت ظل رحمن و یمین الطاف شاهانه
بحکومت آنجا سرافرازی یافته بود اطاعت آن گروه را وجههٔ همت
ساخته با ایشان پیوسته سلطان داراشکوه را از این معنی قوت
طامعه افزوده بگمان آنکه قندهار نیز بهمین طریق مفتوح می تواند شد
قلعهٔ قندهار را مرکز وار مدایرهٔ احاطه در آورده و چون مغلظه غلط
اطاعت او تار خاطر اولیای دولت رسیده حکم به بردن جدو سینه نموده دامن

اجتهاد بر کمر خواهش استوار ساخته بعد از رسیدن اخبار ورود
لشکر هندوستان بمسامع باریافتگان سرادق گردون آثار فرمان
همایون باسم بخان بیک غلام خاصه شریفه صدور یافت.
که باتفاق جمعی از عساکر نصرت مآثر که بسرکردگی مومی الیه در دار السلطنه
هرات قشلاق نموده بودند و بعضی از امراء خراسان روانه
مقصد شد رعایا و اویماقات و افغانات اطراف را از تعرض
سپاه بیگانه محافظت نماید و منوچهر خان بیگلربیگی استراباد را نیز مامور
داشتند که قبل از علیقلیخان سپهسالار با جمعی از شیران بیشه
هیجا روانه شود و سپهسالار نیز با گروه انبوه متعاقب برفتن
مامور گشته ارقام و احکام باطراف ممالک محروسه بجمعیت عساکر
منصوره ارسال یافته محصلان ساعی تعین شدند و رایات منصوره
نیز از مازندران متوجه فیروزکوه گشته از راه الکا هزار جریب
متوجه بسطام گردید و چون اوتارخان مکرر حقیقت بدسلوکی و بی
سرانجامی مهدیقلی سلطان حاکم بست را معروض درگاه خلایق پناه
نموده بود امامقلی سلطان سپاه منصور حاکم اسفراین را در
عوض مومی الیه برتبه امارت بست سرافراز فرموده مقرر داشتند
که بر جناح استعجال روانه شده بمحافظت و محارست قلعه مزبور
اشتغال نماید سلطان دارا شکوه از استماع این اخبار خبردار گشته
رستم خان دکنی را با فوجی انبوه و فیلان کوه شکوه همه

که روانه بست شده از طرق و شوارع خبردار بوده باشد و اگر سپاه
نصرت پناه وارد گردند در مقام مدافعه درآید و اگر قابو یابد قلعه
بست را نیز بدست آورد رستم خان با جمعی از مردان کار و آلت بیکار
روانه شده قبل از ورود امام قلی سلطان بمحاصرهٔ بست قیام
نموده و مهدیقلی سلطان که در مرآت سلوک ناهموار خود چهرهٔ مآل
خواست اعلیحضرت ظل سبحان را بعین الیقین مشاهده می نمود
ایل لشکر جغتای گردیده قلعهٔ بست را تسلیم نمود و سلطان داراشکوه
از وقوع این امر بیشتر از بیشتر سرگرم احراز مطلب گردیده و تارخان
باتفاق غازیان نصرت نشان از اقصای ممالک ایران
پای اصطبار در دامن وقار کشیده دست جرأت از آستین
جلادت برآوردند مراد بیگ توپچی باشی در آتشبازی
نیل خجالت بر جبین ابر بهاری میکشید تا جمعیت سپاه نصرت
از اقصای ممالک ایران غنیم بشغل محاصره اشتغال نموده هر روز
از جائی یورش کرده و کاری از پیش نبرده برمیگردیدند بختان
بیگ با دو سه هزار سوار از عساکر که بسرکردگی او مأمور بودند بر
جناح استعجال روانه شده چون صرفه در جنگ صف نمیدانستند
هر روز تاخت اطراف و جوانب ایشان کرده سد شوارع و قطع
آمد و شد آذوقه ایشان می نمود و هر روز جمعی از بهادران خصوصاً
ملازمان الله وردی خان امیر شکار باشی را که باتفاق مشارالیه

در خراسان قشلاق نموده بودند بتاخت اطراف و جوانب
ایشان فرستاده بسیاری از آن گروه را بدست آورده بی فاصله
سر زنده بدرگاه معلی فرستاد و در حینی که بختان بیک با
جماعت خود در نوزاد توقف داشت رستم خان بکثرت عدت
لشکر خود تکیه کرده متوجه اردوی بختان بیک گردیده بختان بیک
بمقتضای مصلحت وقت چون صرفه در معارضه ندیده از نوزاد متوجه فولاد شد
رستم خان رفتن او را از جمله آمد کار خود شمرده بازگشته
در کنار رود هیرمند اقامت نمود و هم دران روز منوچهر خان
که ملتفت احمال و اثقال نشده جمازه سوار با یلغار روانه فراه شده
بود با دو سه هزار نفر که نزد او جمعیت نموده بودند داخل اردوی
بختان بیک شده متوجه مقصد گردیدند و علیقلیخان سپهسالار
بزوار رسیده روز بروز افواج قاهره مانند امواج بحار
داخل اردوی معلی میگردیدند رستم خان دکنی از استماع این اخبار
در میان خوف و رجا روز میگذرانید و منوچهر خان با آن جمعیت
قلیل از بسیاری لشکر غنیم نیندیشیده بمعاضدت اعتقاد روانه
شده در نیم فرسنگی اردوی رستم خان نزول نمود رستم خان از
رسیدن این اخبار و ورود سپهسالار و تاخت هر روزه مصلحت
در توقف ندیده کیفیت احوال را بسلطان دارا شکوه اعلام نمود
شاهزاده بصلاح اندیشی ارباب حل و عقد رستم خان را

طلب نمود و مشار الیه آتش در قلعهٔ بست زده روانهٔ اردوی شاهزاده
شده و غازیان متعاقب روانه گردیدند و بعد از ورود ایشان
و خبر رسیدن منوچهر خان و علیقلیخان سپهسالار شاهزاده نیز
طبل رحیل فرو کوفته روانه هندوستان گردید و سپهسالار جمعی را
بتعاقب فرستاده دو زنجیر فیل و برخی اسباب و امتعه بدست آورده
مراجعت نمودند و این خبر در قریهٔ بست در هنگامی که رایات منصوره
از بسطام بصوب قندهار در حرکت آمده بود بمسامع جاه و جلال
رسیده ارقام اشرف باسم سپهسالار و امراء عظام صادر گردید که
تعمیر و نسق ضروریات قلعه کرده بعد از هموار ساختن ... به
عساکر را مرخص نموده روانه درگاه شود و بمبلغ پنج هزار تومان تبریزی
با خلاع قیمتی بجائزهٔ خدمات شایسته که از اوتار خان بظهور رسیده
بموی الیه شفقت فرموده مشار الیه را موسوم بذو الفقار خان
گردانیدند و پانصد تومان بکرجاسی بیک برادر خان مذکور که در
قلعه خدمات پسندیده نموده زخم تفنگ برداشته بود شفقت شد
و چون آوان برودت شتا نزدیک رسید و شاهماز ندران را
از غازهٔ گلهای رنگارنگ آراستگی حاصل شد از سایر متنزهات ممالک
محروسه نزدیک تر بود رایات منصوره از راه جورولی و استراباد
متوجه آن حدود گردید و حکم اشرف باسم ذو الفقار خان شرف
صدور یافت که جمعی از عساکر را که از ایشان خدمات پسندیده

بمنصهٔ ظهور رسیده باشد بپایهٔ سریر خلافت مصیر فرستد که فراخور
خدمات مشمول نوازشات شاهانه کردند بعد از ورود خطهٔ
جنّت نشان مازندران مراد بیک که در قلعه داری زیاده از وسع
بشری جانسپاری نموده بود تلثیم آستان اقبال نموده منظور انظار
عنایات گشته بلقب خانی سرافرازی یافته الکاء شفت به
تیول او شفقت شد و سایر مین باشیان و یوزباشیان
و قورچیان و غلامان و تفنکچیان نیز بر سبیل تعاقب و توالی
شرف پابوس دریافته از انعامات و احسانات سر مباهات
باوج کیوان رسانیدند الحق در ایام محاصره که قریب بشش ماه امتداد یافت
ذو الفقار خان و سایر مستحفظان بنوعی کوشش نمودند که در هیچ عهدی
نظیر آن استماع نیفتاده و بسیاری از سربازان جلادت پیشه
در ایام محاصره با آنکه سد ممالک و ممر و مدخل اطراف نموده بودند
داخل قلعه شده مژدهٔ رسیدن عساکر بذو الفقار خان و سایر قلعه
داران میرسانیدند چنانکه یکی از غازیان جنگ جنگ کرک شوایه و تاج بر سر
بی آنکه تغیر وضع نماید و در اثناء روز علانیه داخل قلعه گردید و چون
بسبب امتداد ایام محاصره و تضییع حاصل قندها زتنکی در آن حدود
بهم رسیده بود صفی قلی بیک والد صحبت علی بیک بجهت ابریز ...؟ و استراباد
فرستاده ارقام مطاعه صادر شد که مقدار پانزده هزار
خروار غله حمل و نقل و ابلاغ قرار مزبور نمایند توجه رایات نصرت آیات

جهان ستانی بمازندران بعنایت ملک منان
رایات جهانگشای اقبال و اعلام گردون سای جاه و جلال در زمستان
این سال در مازندران که رشک فرمای روضهٔ رضوان و حدایق
جنانست نزول اجلال داشت الحق صباغ باد مهرگان لباس اوراق
درختان را بالوان مختلف در نظر بینندگان جلوه داده و از آراستگی
عروس خزان داغ رشک بر جگر شاهد لاله رخسار بهار چنانچه ابیات
راقم مشعر بر آنست نهاده بود سه سرخ گردید برگ برگ چنار ::
چون گل آتشین بفصل بهار :: یا پری چهره بود سرکش :: دستها را گرفته
بر آتش :: همچو دستها باده نوشان تاک :: از سر شاخها گلستان برجا
هست چون دام راهگیر خیال :: او فتاده درو تذرو بهار :: خاکش از
برگها مرصع پوشش :: بوتها همچو بوتها در جوشش :: اندران بزم خاص
سرستان :: که بود همچو روضهٔ رضوان :: گویی از شاخهای مهر صنا
دست موسی بلند شد بدعا :: هر درخت آتشی بپا دارد :: آرزو گر بزیم
جا دارد :: هر درختی بصحن گلزارش :: همچو چنگیست تاکها تارش ::
صوت چنگش ز سیر آهنگیست :: جنبش باد ناخن چنگیست :: شاخ بید
برگ هست سیخ کباب :: برگ ریزش چکیده خوناب :: هوای آن باغ
برگل که با عجائب صنع الهی از گلهای رنگارنگ در چمن فصل غیرت نگارخانهٔ
ارژنگ است بنوعی جلوه گر گردیده که نگاه بینندگان را [illegible]
در بزم چراغان افتد سر رشتهٔ انتخاب از دست میرفت و روزگار

از استیصال اعدا و خوشی هوا و بوقلمونی دامان صحرا و آغاز شباب
خسرو جهان آرا و باده مروّق مصفا و حصول متمنی و انواع نعم و لاتعد
و لاتحصی بطریق شادمان هر هفت کرده دل از پیر و جوان می برد خود
خسرو کامکار بتفرج دامان صحرا سوار شده داد خوشدلی و کامیابی
میدادند چون هر مکانی را خصوصیتی و باده هر تماشا را کیفیتی جدا
می باشد خاطر خطیر اعلیحضرت ظل اللهی متوجه سیر فرخ آباد بهشت بنیاد
که بحسب کشادگی و وسعت از باده ارم نظیر اشرف امتیاز دارد
گردیده موکب مسعود بقصد سیر متنزهات آنجا در حرکت آمد
و آن راه که سه منزلست و در هر منزلی عمارتی ساخته و اسباب ضروریه
آنرا بفرموده آرزو پرداخته اند بهر پنج شش روز بهمه جا شکار کنان
طی فرموده بدار السلطنه فرخ آباد نزول جلال فرمودند این خلد برین
و جنت نهان بر کنار بحر آبگون واقع شده و نهر نهیه رود که در عذوبت
و فریب تماشا ضرب المثل جهانیان است از وسط شهر روان گشته
چون دست فدویان و ذیل دولت ظل رحمن بدامان آن بحر بیکران
بپیوسته و چندین هزار مرکب خوش عنان سفاین بر کنار آن رود بسبب
قابلیت مکان قبل از ورود رایات نصرت توامان از خدمت
حضرت رحمن استدعاء وقوع چراغان بر کنار نیتجه رود نموده بود
فرمان همایون دران باب بنفاذ پیوسته دو روز پیش ورود اسباب
آن کار حلیه حصول پوشیده بود بعد از دو سه روز با قامت

چراغ آن جشن روشن و صفحهٔ آب از عکس چراغان گلشن گشت خسرو
نافذالفرمان با خواص بندگان در کشتیها نشسته دماغها را از تماشای
تعلی چراغان نمودند طرفه حالتی بود که بزم باده دران هنگامه چون پیاله
سیکر دید و مجلس مغنیان چون رود مطربان با آهنگ می نالید بعد از انقضای
سیر چراغان چند روز دیگر دران مکان ارم نظیر توقف فرموده گاهی بسیر
طرف دریا و برخی بشکار و تفرج صحرا عیش اندوز و طرب افزای بودند
تا آنکه میل مراجعت مرکز اقامت از خاطر سر بر زده بفحوای العود
احمد متوجه بلدهٔ اشرف گردیدند و چون در سنه سالفه بتپه را که
در رفعت نمودار آسمان و در استدارهٔ اطراف شبیه چرخ گردان
بود در قرب شهر انتخاب فرموده بساختن بنایی بر بالای آن فرمان
داده بودند و این کار صورت انجام یافته بود درین اوقات لازم السعادات
نیز متوجه اتمام آن شده بحفر دریاچه و گل کاریها و سایر لوازم فرمان دادند
و آن مکان شریف را به همایون تپه موسوم فرمودند ارباب طبع را
در باب اتمام آن بنا تواریخ بخاطر رسیده بود از انجمله تاریخی که میرزا
باقر حسینی وزیر قورچیان گفته بود ثبت افتاد قضیهٔ فوت مرحمت پناه خلیفه سلطان
در اثنای آن عیش و نشاط و شگفتگی و انبساط نوش زندگانی مرحمت
پناه غفران دستگاه بحر پر گوهر دانش و علوم قوت نامیه بهارستان
آداب و رسوم مجمع البحرین علم و عمل جامع السعادتین دین و دول
شایسته ریزش باران غفران خلیفه سلطان که بمنزل شست و سوم

ازمنازل زندگانی رسیده بود بسر در آمد و مطیهٔ انفاس عزیزش از
زمام انتظام آمد شد از هم گسست خود مستعار ترکیب عنصری و پیکر
هیولانی را که از اضداد اربعه فراهم آمده بود بمطالبان آن باز گذاشت
وطوطی روحش قفص کالبد را که مرصع بحسن صفات بود در هم شکست اسباب
ناگزیر این جهانی را که سنگ راه وصولست بجا گذاشت وطوطی روحش
دل دانا را که زاد راه روان سفر دور و درازست بفحوای شعر راقم از
جهان گذران با خود برداشت سه توشهٔ نیت درین راه از اینجا
بردار زاد راه تو دل تست زدنیا بردار گرداب وار سیداتش در خویشتن
پنهان کردیده بگشودن چشم بینا حباب آسا از دام تعلقات بر بدیار
وجود بدن را دست التیام از هم جدا شد و زمان غیبت کبری سفری رحبت
دراز کردید پوشیدن دیده بظاهر عینک تماشای جهان کبریا گشت
و براحله از پا افتادگی از ین نه گروه مسدودة الشوارع در گذشت
خروش خاموشی آن زبان دان آدمیت خفتگان خواب غفلت را
بیدار ساخت و بیخبران بزم هستی را از پر زوری ساغر فنا و پیمانهٔ عدم
خبردار گردانید حق تعالی چشمی ببینای عیوب نفس غدار و دلی تشنه
تحصیل رضای حضرت کردگار کرامت کناد شرح وزارت جناب ایالت
مداری محمد بیگ مجلس نشینان بزم آفرینش و باده گساران پیمانهٔ بینش
از ساز بلند آواز سلطنت و لوای فرح افزای دولت خبردارند
و میدانند که از گسستن تاری نغمهٔ عیش و نشاط باده کشان بزم کامیابی

حامل و شعلهٔ آواز مطربان محفل کامجویی نازل نمیگردد قطع رشتهٔ
حیات کارکنان مهام قانون دولت را گسستن تاری و سفر نمودن
کرم کنان هنگامهٔ کار و عمل کانون خسروی را بر بدن شرار بستن تاری
گروهی را که صافیات حیات بازی در کتل باشد از لنگیدن مرکبی از مراکب
عائق چه ملال و دریای بی منتها را از شکستن سفینهٔ حبابی
چه کلال آفتاب جهانتاب را از مردن چراغی چه تیرگی زاید و خاطر والای
رفیع ارکان را از برخاستن غباری چه کدورت افزاید تجدید
بر نشیمن شکسته ساز لازم و تعمیر بنای هردم نشین منهدم متحتم است و چون
بسبب انهدام آن قصر معانی رکنی از ارکان سلطنت محتاج
بتعمیر و بنایی از ابنیهٔ دولت مفتقر تجدید بود آگاه دل صاف نیت
روشن ضمیر نیک طویت زباندان صوت قرع تیغ و صریر قلم نغمه شناس
جنبش نی نیزه و قلم رنگ آمیز حکمت و شجاعت اکدش جلادت لین
و مرارت صلابت تیزی بلارک حکمرانی قوت ناطقه و خامهٔ زبان دانی
رفیع فطرت بلند مقام سمی حضرت خیر الانام مخلص بلا اشتباه
حضرت ظل اللهی عمدهٔ مقربان درگاه محمد بیگ ناظر بیوتات که در دقیقه
شناسی از باریک بینان بغایت بیش و از سالکان طریق
قرب و حضور بمراحل شتی در پیش بود باین منصب والا سرافراز
گشته بلباس امتیازی جدید و پیرایهٔ اعتباری تازه آراستگی
یافت جامهٔ خلعتهای نیز و هش خلایق پوشید و مرآت دیدن گلرها

جلای دیگر یافت و خدمت نظارت بصفی قلی بیاول صحبت
غلام خاصهٔ شریفه مفوض گردید و همدرین آوان علی قلی خان بیگ لاله
وسائر امرا وغیرهم که از قندهار مراجعت نموده بودند بزمین بوس
بندگی سرافراز گردیدند و بانعامات و احسانات و خدمات
سرافرازی یافتند و چون خسروخان بکلربکی شیروان درین آوان
امتثال دعوت ارجعی نموده بود نجفخان بازاء خدمت بکلربکی گری
شیروان ممتاز گردید و چون هوای مازندران از منهج اعتدال
عدول نموده روی بگرمی نهاده بود رایات جهانبانی بقصد دار السلطنة
قزوین در حرکت آمد و چون ایلچیان پادشاه اروس نیز درین اوقات
بپایهٔ تخت سلطنت آمده بودند بعد از آنکه تحف و هدایای پیشکشهای ایشان
بنظر کیمیا اثر رسید ایشان را روانه دار السلطنت مزبور گردانیدند
شرح روانه شدن رایات نصرت آیات از مازندران بجنت نشان
بخطهٔ بهشت‌آیین دار السلطنة قزوین چون آن از تاریخی که نهضت همایون بقصد
تسخیر دار القرار قندهار واقع شده عرض سپاه نصرت پناه و لشکر
قیامت اثر دیده نشده بود تنقیح و تشخیص آن بر ذمت همت ملک پیرا
از فرایض و لوازم مینمود این امر اهم و مطلب اتم در دار السلطنة
قزوین که وسط ممالک محروسه و بوفور اجناس و ارزانی ماکولات
و مطعومات از سایر محال امتیاز دارد بحصول می پیوست بساعت
میمون و طالع همایون بقصد دار السلطنت مزبور بر آمده و دار السلطنة

فرح آباد و ساری متوجه گردیدند و چون تعریف بارفروشده و عمارات آنجا که یکی از امثال مازندرانست مکرر بسمع اشرف رسیده بود از محل
علی آباد متوجه محل مزبور گشته سیر باغات و عمارات آنجا کرده بسمت مقر
مراجعت کرده روانه فیروزکوه گشتند و دو سه روز در یلاق فیروزکوه
بجهة آسودگی و رفاهیت دواب توقف فرموده از راه قران حایل
متوجه دماوند شدند و چون هوای الکاء مزبور در نهایت خوشی و اعتدال
بود در محل مزبور اقامت واقع شد و از انجا متوجه بلدهٔ طهران شده
در بلدهٔ مزبور نیز چند روزی آسایش فرمودند و چون خاطر شریعت پرور
ادای سنن را از مقولهٔ فرایض واجب میدانند از بلدهٔ مزبور بقصد
زیارت امام زاده واجب التعظیم امام زاده عبد العظیم در حرکت آمده
بمراسم طواف و زیارت قیام نمودند و هم دران مکان شریف
در ساعت مسعود شروع در دیدن عرض سپاه نصرت پناه فرموده
همرکاب دولت و همعنان اقبال روانهٔ دار السلطنهٔ قزوین شده
در ساعت مبارک داخل شدند و زبان خامهٔ راقم باین ابیات گویا گردید

شعر مژده قزوین را که شد رایات منصور آشکار را نو بهار دیگر آمد رفت
گر فصل بهار را پی غلط زین مژده فصل رفته گل باز گشت را تا بگیرد بوز
گرد راه شاه کامکار را داشت گویا روز استقبال شه را در نظر را
بوی گل وقتی که شد همباد نوروزی سوار را روز اول کرد قزوین جبر
نقصانهای خویش را همچو مخموری که یک جامش برآرد از خمار را مجنون زلیخا

از دعای مستجاب یوسفی ؛؛ عمر از کف رفته باز آمد بدست این گدا ؛؛
خاست قزوین روز استقبال شاهنشه زخاک ؛؛ بس که شد ز آمد
شد مردم بلند از جا غبار ؛؛ اعتبار افزود مردم را ز گرد راه شاه ؛؛
ابر و شد بر رخ هر کس که بنشست این غبار ؛؛ میرود بالا دعا و فیض
نازل میشود ؛؛ کار کاهی گشته گردون بسته بروی بود و تار ؛؛

شرح وقایع ایام توقف دار السلطنهٔ قزوین و دیوان عساکر نصرت قرین

بعد از ورود داخل شدن دار السلطنهٔ قزوین و آراستن شاهدان
آن ملک به پیرایهٔ تزئین همه روز از طلوع آفتاب جهان آرا
تا وقت ضحی اوقات شریف صرف ملاحظهٔ عرض عساکر نصرت
مآثر میفرمودند الحق انجام این کار برآزمودگان وقایع لیل و نهار
بسیار دشوار بود چه دیدن عرض لشکر ظفر اثر مانند معدود شماره کردن
قطرات امطار بحر زخار ممتنع می نمود با وجود این معنی ارقام اشرف
بهر یک از محال ممالک محروسه نیز صادر شده و جمعی را مقرر
فرموده بودند که از ایلات و احشامات جمعی را که قابلیت ملازمت
داشته باشند بنظر کیمیا اثر رسانند و فوجی بسیار و گروهی بیشمار
زین رهگذر نیز بهم رسیده بود آن برگزیدهٔ رحمن و خالق
انس و جان بنفس نفیس متوجه گردیده بتحقیق احوال آحاد لشکر
افراد عسکر رسیده عرایض و مطالب ایشان را بنظر امعان
ملاحظه نموده هر یک را فراخور خدماتی که از ایشان بمنصهٔ ظهور رسیده بود

مشمول انعامات خسروانه میفرمودند و در اثناء ملاحظهٔ عرض سپاه
بمقتضای عدالت و رعیت پروری بحقیقت احوال رعایا و برایا
نیز رسیده داد عدالت و مظلوم نوازی میدادند و چون عرایض
اکثر سپاه و رعایا مشتمل بر ظلم و تعدی و سلوک ناهنجار علیقلیخان
سپهسالار بود و اکثر اوقات غریو و فغان شاکیان او بمسامع جاه
و جلال میرسید از انجا که ظالمان مظلوم نما که با وجود ستمکاری
در لباس ستمدیدکان در می آیند بسیار می باشد بمقتضای شیمهٔ کریمه
احتیاط که ستوده و پسندیدهٔ ارباب دریافت است رقم اشرف
بجهة تحقیق چگونگی سلوک آن مست غفلت باسم امناء دار السلطنه
تبریز که به تیول او مقرر بود صادر شد قلیخان بیک غلام خاصهٔ شریفه
به تفتیش آن مامور گردیده و رقم دیگر باسم امرا و حکام و عمال
خراسان شرف صدور یافت ابراهیم بیک خلاصهٔ شریفه باین
خدمت نامزد گردید و در اندک فرصتی حقیقت مظلومان با ضعاف
مضاعف آن از طرفین معروض گردید و آن مدبر آخر بباد اش
اعمال ناصواب گرفتار آمده از منصب معزول و در قلعهٔ الموت
محبوس شد و حکم همایون نفاذ پیوست که آنچه از هر کس بخلاف
حساب ستاده باشد بعد از ثبوت اموال او باز دهند و همچنین
برادر زادهٔ او نیز که در دار السلطنه تبریز نسبت عم خود دکان ظلم
کشوده بود برفاقت عم خود مخصوص گشت و عیسی برادر او نیز که

سردار خراسان و مهرآب دار السلطنهٔ اصفهان و در سلوک
ناخوش برادر اعیانی علیقلی مزبور بود و مغضوب گشته مقرر شد
که بقلعهٔ کلات برند و پیش از آنکه بقلعه رسد با جل طبیعی سالک
طریق فنا گردید از وقوع این امر بتازگی صیت مظلوم نوازی و
رعیت پروری این خسرو عدالت گستر باطراف و جوانب انتشار
یافت نهال آمال ضعیفان در چمن امیدواری بیخ در هم بافت
و بهر ران اوقات بر ذمت همت عدالت پرور لازم گردانیدند
که در ایام هفته سه روز دیوان عدالت فرموده یکروز احاد لشکر
و افراد حشر و بندگان و غلامان بعرض مطالب و حصول مآرب
مستفیض گردند و یکروز رعایا و برایا و مظلومان و ملهوفان ممالک
محروسه مطالب خود را بعرض رسانیده از چاشنی مظلوم نوازی
و ظالم گدازی شیرین کام شوند و یک روز مخصوص گذرانیدن
پیشکشهای ملوک و خوانین و سلاطین اطراف و اکناف
باشد بشهادت کتب سیر و اخبار سلف بثبوت می پیوندد که هیچ
از فرمان دهان ازمنه سابقه را بخشایندهٔ سعادات دارین این
توفیق ارزانی نداشته و هیچ فردی از افراد کامجویان لوای
دادبخشی باین عنوان که کافهٔ انام از ان استظلال نمایند
نیفراشته تا دست ضعیفان بدامن عرایض دراز و دست اقویا از اخذ ابای
تسلط کوتاه و تا نقاب حجاب از چهرهٔ خورشید فروزان دادگستری

فع تشنه روز ستمگران سیاه است بمقتضای ظلمت حضرت رحمن افزاوان نزاجیانچه عرض مطالب بجناب کبریا بسهولت می پیوندد
ادای مقاصد بخیر و کامکار میسر و رسیدن بلغهای امانی و آمال
راتبه متقرر است توجه رایات نصرت آیات بشکار گلنگ
در اوقاتی که دار السلطنهٔ قزوین موقف رایات ظفر آیات بود
و نوبت بشکار کلنگ متوجه بلوکات دار السلطنهٔ قزوین شده
در دفعهٔ نخست مزاج همایون را از رهگذر تصرف هوا انحرافی
روی نموده مراجعت فرمودند و بحسن تدابیر صحت مآثر حکمت
و حذاقت پناه جالینوس زمان و انیس خلوت سرای قرب و اختصاص
حضرت ظل رحمن صاحب دریافت و وید میرزا محمد سعید قمی طبیب رفع
آن عارضه شد چون حکمت و حذاقت پناه جالینوس اقلیم حذاقت
محمد ذکریای جهان حکمت بار یافتهٔ بزم اختصاص سرور خسروان صاحب و نهج حکیم
میرزا محمد حسین حکیم برادر بزرگ حکمت پناه مومی الیه روانه زیارت
بیت الحرام شده در بار حاضر نبودند جناب حکمت مآب مزبور به تنهایی
ارتکاب علاج نموده ذات مقدس پیرایهٔ صحت پوشیده و در نزد خوش
تا سال و خیارج متوجه شده بجانب معلومه و دام کوه کلنگ سیاری
صید فرمودند و در اثنای سواری و جولان یکران باد عنان را خطایی
رسید و از مرکب مانند فیوضات آسمانی بر زمین نزول فرمودند
و در اندام چه توان گفت که بر غلامان و فدویان که پروانه آن شمع ابد فروغند

گذشت اما بحمد الله والمنه که بمقتضای ... و بشارات بدو دست دعا
نگهدار دولت آن واهیهٔ عظمی و واقعهٔ کبری بخیر و خوبی گذشت و گزندی
بآن کامل التجلیات نرسید بعد از مراجعت ایلچیان پادشاه اروس
که در درگاه جهان پناه بودند با نعامات و خلاع گرانمایه
سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشتند و خاندان قلیچ
سلطان حاکم سابق دورق بایلچیگری اروس مخصوص گشت شرح
اموری که در بصره درین سال روی نمود همدران اوان که دار السلطنه
قزوین مخیم سرادقات اجلال بود اختلال در احوال حاکم بصره بهم رسیده
به نیروی انتساب این دودمان خلافت مکان باصلاح آمد تفصیل
این اجمال آنکه حسین پاشا ولد علی پاشا که از زمان افراسیاب
جد مومی الیه ممالک بصره در تصرف ایشان بود و در حقیقت
والی و حاکم مطلق العنان آنجا شده اطاعت خواندکار روم نمی نمود
در عوض الدخو که اجابت دعوت ارجعی نموده متقلد شغل حکومت
گردیده بود و چون عناد و رنجش اقربا سمی نیست که بتریاق حسن سلوک
علاج تواند شد احمد بیگ و فتحی بیگ اعمام پاشای مزبور بداعیهٔ
انتزاع حکومت او از والده اشتغال شده تحصیل فرمانی از کارگذاران
مهام خواندکار باسم پاشای بغداد کرده مراجعت نمودند و حسین پاشا
بعد از اصغای این خبر مکتوب محبت آمیز مشتمل بر آنکه اگر از طریق مخالفت
مجانبت ورزیده روانهٔ بصره گردند در امر حکومت سهیم و شریک او

خواهند بود در سلک تحریر کشیده نزد ایشان فرستاد و ایشان نیز
از طریق خلاف رجعت نموده روانهٔ بصره گردیدند و بنا بر تحریک ارباب
فساد دیگرباره کعبتین اموال ایشان بر تختهٔ حصول درست نشسته
غبار فتنه بدنسیم انفاس سخن سازان در هیجان آمد و حسین پاشا در
صدد قتل ایشان در آمده بعد از آنکه بنا بر موانع ارتکاب آن امر
مستنکر نتوانست نمود مقرر داشت که ایشان را با اسباب و متعلقان
حمل شتیها نموده نقل الکا هندوستان نمایند و آن دو خون گرفته
کالباعث عن حتفه عطف عنان از سمت طرف هندوستان بجانب
احسا کرده از انجا بصوب بغداد روانه شدند و پاشای بغداد که پیوسته
شطرنج عشق غایبانه بصره میباخت ورود ایشان را منصوبهٔ تحصیل مدعا
شمرده با سپاهی انبوه و توپها اژدر شکوه متوجه تسخیر بصره گردیدند
حسین پادشا را از ملاحظهٔ انجال و میلان خاطر بعضی از مردم بصره
بجانب احمد بیک و فتحی بیک پای ثبات از جای رفته عریضه
مشتمل بر بندگی و تسلیم نمودن آن ملک دلپذیر بغلامان خسرو گیتی‌سخر و نظیر
بدرگاه فلک پیشگاه فرستاد چون در زمان نواب خاقان رضوان
مکانی علیین آشیانی مبانی صلح و صلاح بجهة رفاه و فلاح خلق الله
فیما بین نواب خاقان رضوان مکان علیین آشیان و سلطان
مراد خواندکار روم مشید و مستحکم گردیده ستور نامهٔ طرفین در سلک تحریر
درآمده پیمان با ایمان تاکید یافته بود اعلیحضرت ظل اللهی از نقض عهد

و میثاق اجتناب نموده بدان معنی اقبال ننمودند و بعد از ورود
پاشای بغداد فتحی بیک و احمد بیک بجوار قلعه دارای آن حدود
بقدم اطاعت و انقیاد ایشان استقبال کرده قلاع را تسلیم نمودند
و حسین پاشا را مجال اقامت در ان ملک نمانده روانه دورق و جزیره
که داخل ممالک محروسه است گردید پاشای بغداد آن ملک را آرزو
خواسته رایی میانجی بنازعی در تصرف دیده و دفع احمد بیک و فتحی بیک را
که رقیبان معشوق حکومت او بودند وجهه همت ساخت و شبی که
داخل بصره میگردیدند روز حیات ایشان را بشام ممات رسانید
و این شعر راقم حالی آن دو خون گرفته گردید ثمری آن همه سودای فتنه
و آن تک و دو هیچ پروانه بجز سوختن خویش نداشت و اعیان
بصره را در موقف بازخواست اموال اسباب حسین پاشا داشته
بشکنجه هتک عرض و ناموس رسانید و کماشتگان و منصوبان او نیز
در قلعه جوازر این شیوه ناستوده را دستور العمل ساخته در صدد آزار
و اهانت و مطالبات زیاده از قدر وسع و مقدور در آمدند و از
رهگذر قتل آن دو بیگناه و آزار و اهانت خلق الله عموم خلایق از آن
ما خدا ترس برگشته بخت اهل جوازر اتفاق نموده حکام هر یک از قلاع
انجا را با تبعه و لحقه بدار البوار فرستادند و قلاع را بدستور سابق
بحیطه ضبط و تصرف در آورده کوس وفاق حسین پاشا را بنوای
نخالف مخالفت پاشای بغداد بلند آوازه ساختند و خواص و عوام

بصره نیز طریق اهل جوارز را مسلوک داشته نوشتجات مشتمل بر استدعای
مراجعت حسین پاشا در طی تحریر در آورده نزد مشار الیه ارسال نمودند
دران هنگام حسین پاشا وارد کوه گیلویه شده عزم دریافت تقبیل آستان
عرش نشان داشت و عبدالرحیم بیک خود را با تحف و هدایا و عریضه محتوی
بر استدعای کومک بدرگاه فلک بارگاه فرستاده بود و بعد از ورود نوشتجات
بدغدغه آنکه مبادا فرصت از دست رود با جمعی از ملازمان امرا از آن سرحد
بر سبیل ایلغار روانه بصره گردید و پاشای بغداد قبل از آوازه وصول
جمعی از ملازمان خود را به تنبیه و تادیب مردم جوارز از آن حدود روانه
نموده بود و کافه سکان جوارز اتفاق نموده با آن جماعت در مقام مقابله
و مقابله در آمده آتش پیکار از دل سنگین و پیکان سهام معرکه کین
افروخته از معرکه واهب عطیات باعطای فتح مبین سرافرازی یافته بودند و
بقایای آن لشکر منهزم شده راه مراجعت بصره نیافته روانه بغداد گردیده
و بعد از رسیدن خبر وصول حسین پاشا که ثانی جزر شکست بود ساز اطمینان
و اصطبار پاشای بغداد از نوا افتاده در پرده شب آهنگ فرار نمود
و حسین پاشا بمعاونت اقبال بیزوال حضرت ظل اللهی بملک موروثی
که گلشنی بود از خار نفاق مدعیان درونی و بیرونی پرداخته داخل شد

شرح اختراع آلتی که نواب ایران مداری نموده اند

بر ارباب دید و دریافت و صاحبان تحقیق و شناخت که کزلک
انظار شان موشکاف غوامض عالم ایجاد و مبین اسرار مبدا و معاد است

پوشیده نیست که شرافت نوع انسان و تفوق و برتری این نوع
بر سایر انواع حیوان بآنست که بقوت عاقله که محک عیار خطا و صواب
و جویای مسببات از اسباب است تامل در مصنوعات الهی نموده جواهر مکنونه
مکتومه امور غریبه را بمفاتیح شعور بعرصه بروز کار و بپیشگاه ظهور آورد
و فحول اساطین حکماء دانش پیشه و فلاسفه درست اندیشه بقدح معلی
مسلم است و امتیاز بدان است که پیوسته طایر بلند پرواز انظار
گردون مطار شان بر سدرة المنتهی امور دقیقه طیران دارد و آنچه
امروز آئینه چهره نمای حسن افکار آن طبقه جلیله تواند بود آلتی موسوم
باسطرلاب است که بجابلادوکاری اندیشه دقت پیشه احوال افلاک کلیه
و جزئیه و کواکب ثابته و سیاره را با تمامی عروض و اطوال و همگی تقاویم
و احوال در مقدار کف دستی مندرج گردانیده اند بنابر عظم قدر این جسم
صغیر الحجم از بدایت انشاء و اختراع آن کرسی نشینان چهار بالش دانش
و سر حلقگان اهل بینش که عروة وثقی صاحبان ذکا و نتایج علوم را ام الامهات
و ابو الآباء اند علاقه تفهیم آن در ضمیر دارند و تنیدن عناکب بی اعتباری را
بر زوایای آن ناممکن میشمارند فرس فراست و جیاد درایت هر یک
در صحایف صفایح آن در جولان و طایر انظار شان از ثقبتین
جلیدتین بر شاخسار عضاده آن در طیران است خانه دانش را
بنیان آن آبادان میدانند و سایر علوم ظنیه غیر مفیده را بفلسی
نستانند و الحق ازین آلت ضیقه الساحه مانند آفتاب و ماه

از تعزاع شموس مضیئه تفکر و اصغان آن معلوم و علو مدارج دریافت
شان مفهوم میکردد و هرچند از فطرت انسان وضع آلتی چنان
از غرایب و نوادر است اما با وجود تمرّن بعلوم هوی و ممارست
فنون هندسی و تلاحق افکار و تعاضد آرا چندان غریب نیست
که صاحب دریافتی بمعلمی فطرت و استادی بصیرت بی آنکه سابقه ربطی
باینقسم علوم داشته یا مشقت تحصیل آن کشیده باشد در صدد ابداع
و اختراع اینقسم امری درآید بلکه چندانی که دیده را در نمودن اشیا
برآئینه مزیت حاصلست آلت موضوعه مخترعه آن صاحب دریافت را
زیادتی بران حاصل باشد حل این معما و محاصل این مدعا آنکه مجموعه
منتخب چهار ارکان نظر یافته اعلیحضرت ظل رحمن اعتماد الدوله العلیه
الخاقانیه که خلیفه ملکبخ ند فطرت اند با وجود کثرت اشتغال دیوان
و تواغل اشتغال بران در مبادی اوقات استراحت چنانچه ناگزیر
ابنای نوع انسان است که تا بردن خواب متوجه تصحیح اموری که در خاطر
جلوه گر آید می باشند متوجه اختراع آلتی که مستغنی از اسطرلاب بوده
جامع کثرت منافع و قلت مؤنه آن باشد گردیدند و آنچه بدفعات
و تدریج دیده بصیرت شان از لوح عقل کل در اثنا دلیالی دیجور برتو تابی
شمع شعور مطالعه میفرمودند علی الصباح همعنان طلوع خورشید
بمیانجی عبارت رابقه بر توفیض بر روزن استماع اهل این فن می انداخت
و با وجود مهارت مستمعان و جودت ذهن ناظران از غایت دقت

مطلب محتاج بتکرار استماع می‌بودند تا آنکه بعون الله صورت اتمام یافت
از جمله زیادتی که این نادره مجموعه غرایب را بر اسطرلاب حاصل است
و خامه قاصر بیان تعهد احصای اندکی از بسیاری آن می‌تواند نمود
آنست که ارتفاع قلل جبال شامخات و اعلام راسیات و اعتلاء سموک
جدران مرصوصة البنیان بدون تشخیص مسقط الحجر و تقدیر ادویه و آثار قرب
و بعد مسافات و کمیت علو ثوابت و سیارات بمحض رویت از این آینه
حقایق نما بمحض دیدن بچشم حساب و نشان کردن کتاب معلوم میگردد
اگر این امر غریب را نیز از نتایج اقبال بی زوال اعلیحضرت ظل ذو الجلالی
شمارند رواست چه در عهد هیچ یک از سلاطین سلاطین مولودی
چنین از امهات افکار فحول رجال که آباء کمال اند در وجود نیامده
امید که همواره آثار افزونی و برتری اقبال این سلطان بی همال بروز آید
و کوکب بخت اعادی از افق بیدائی در نقاب تباعد باد شرح
تفویض منصب سرداری بالله وردیخان چون بشرحی که [illegible] داستان طراز
شد علیقلی سپهسالار را بمقتضای شیوه ستوده عدالت و رعیت پروری
و شیمه کریمه مظلوم نوازی و دادگستری از سپهسالاری و بیگلربیگی گری
آذربایجان و ایالت دار السلطنه تبریز و نواحی معزول فرمودند نسق
احوال سپاه و لشکر که اسباب نظام پادشاهی و آلات ستیزند با انتظام
مهام خطه دلاویز تبریز بر ذمت همت انتظام بخشی و جهان آرائی
لازم گردید و چنانچه تنبیه و تادیب بدکرداران و ستمکاران بر فرمان

رعایای نافذ الفرمان فرض است نوازش جمعی انظار دانان مراتب حسن
سلوک و بندگی نیز بر رقبهٔ قدر خدمت دانی و جهانبانی فرض است
لهذا منصب والای سرداری سپاه نصرت توامان علاوهٔ مناصب علیه
والا یافته دقایق خدمتگذاری دست پرورد تربیت ظل حضرت مانی
الله وردی خان مصاحب و قوللر آقاسی و امیر شکارباشی و بگلربگی
کوه کیلویه شد و مقرر شد که روانهٔ خراسان گردیده جمعی از سپاه
منصور باحتیاط اینکه مبادا از لشکر هندوستان حرکتی واقع شود نزد او
جمعیت نمایند و آن اخلاص شعار ستوده اطوار به همراهی حضرت تایید رحمن
روانهٔ خراسان شد و ایالت تبریز به بندهٔ راسخ الاعتقاد آستان
خلافت مکان و خانه زاد قدیمی درگاه فلک توامان مرتضی قلیخان قورچی باشی
متولی مزار کثیر الانوار نواب خاقان رضوان مکان بر خدمات شایسته و
ترددات بایسته شفقت شد والکاء همدان که به تیول او مقرر بود
بخاصهٔ [illegible]ب گردیده وزارت آن محال به قلیجان بیک تفویض
یافت بی شائبهٔ تکلف که نصب این دو کاردان عذب البیان بر جراحات
سلوک ناهنجار آن متهتک ناخوش زبان مرهمی بود شایسته و داروی بایسته
بر دقیقه شناسان حل عقد امور پوشیده نخواهد بود که هر کاری که
بوقاحت و سفاکی انجام نتواند یافت بمردمی و مدارا و آهستگی نیز [illegible]
می باید چنانچه مضمون این شعر راقم بر آن ناطق است که توان
کردن به نرمی کارهای سخت گیرانا که از قفل آنچه می آید ز موم مهر می آید

مگر در بعضی وقایع آن بخشا دستمام و بستن نظر اصابت اثر پیوسته
که دران هنگام چهرهٔ قبایح فعالی بزیور تحسین ارباب تمیز صورت قبول
میباید پس معیار کاردانی آنست که ترازوی عدالت را بکفتین لطف
و عنف آراسته بازار دولت خداداد را بدان گرم سازد و بآن
میزان عدل از همکنان کردن امتیاز افرازد که عند الخالق و الخلایق
مرضی و مشکور باشد چون نواب [illegible] شرح بعضی از قضایای لرستان
و تفویض آن [illegible] چون نواب خاقان رضوان مکان در تاریخی که ایالت
الکا لرستان را بعلی قلیخان بازاء حقوق خدمات حسینخان
و شاه وردیخان جد و الد او تفویض فرموده بودند علی قلیخان را اوائل اوان
نشو و نما و اواخر زمان کودکی و صبی بود و معهذا ملتفت کلام و رفق
زمانگی با جماعت لرستان بسلوک مینمود و بمقتضای سخن نکوهی با بدان
کردن چنان است که بد کردن بجای نیکمردان رفته رفته پایهٔ جرأت
و مراتب جسارت آن قوم بالا گرفته هر شرار تمنای [illegible] سرکشی هم
اخگری آرزوی خرمن آتش شد و اینمعنی تزایدی پذیرفت تا آنکه
بجائی رسید که کار آن ملک مختل و وجود او دران ولایت معطل باشد
دورین ایام که خاطر همایون حضرت ظل اللهی بیشتر از بیشتر متوجه نظام
و انتظام ممالک بیکران و رفاه جهانیان است مومی الیه ازین شغل
معزول فرموده مقرر داشتند که در مشهد مقدس بوده بدعاء دوام
دولت روز افزون قیام نماید و ایالت آنجا با منوچهر خان عم مشار الیه

که در زمرهٔ ملتزمان بزم قرب و حضور منتظم بود تفویض فرمودند و بعد از
ورود منوچهرخان بالکاء لرستان بفحوای العادة کالطبیعة الثانیة
جمعی از بزرگان لرستان که در حقیقت بعزل علیقلی خان از ایالت
معزول شده بودند بگمان اینکه عرصهٔ تیغ نسق منوچهرخان خواهند شد
برخلاف مشارالیه اتفاق نموده با گروهی از مفسدین بجمعیت تمام آهنگ
شیطنت و بی اعتدالی نمودند چون دران وقت هواخواهان و ملازمان
منوچهرخان هر یک در طرفی پراکنده بودند با معدودی که نزد مشارالیه
حاضر بودند بدفعهٔ ایشان قیام نموده حقیقت معروض درگاه جهان پناه
گردانید و عریضهٔ امرای لرستان نیز که [illegible] و در مقام مجادله بودند
مقارن آن بپایهٔ سریر گردون مسیر رسید و رقم اشرف باسم
آنجماعت عز اصدار یافت که اگر از سلوک منوچهرخان شکایتی داشته
باشند روانه درگاه معلی شده معروض ایستادگان موقف اقبال رسانند
و تا حین ورود رقم اشرف سلک جمعیت تبعهٔ منوچهرخان منتظم
و اساس پایداری ایشان منهدم شده با جمعی روانه درگاه معلی شده وارد
الکاء کرمانشاهان که بتیول شیخعلی خان زنگنه مقرر است گردیدند
و ایلچی پناه مزبور حقیقت عرضداشت و مقرر شد که چند نفر از ریش
سفیدان ایشان را بدرگاه جهان پناه فرستند که چون سابقه کاری ایشان
من بعد با منوچهرخان [illegible] و ببرعلمی لطاعت و انقیاد
که زمی [illegible] ملک توامان آوردند از تیغ انتقام استخلاص

یافته اند در سلک بندگان منتظم شوند و سایر آنجماعت را
مستمال ساخته بنزد ایالت پناه مشارالیه فرستد که بخدمات مرجوع خود
قیام نمایند و رقم اشرف باسم منوچهر خان صادر شد که تقصیرات ایشانرا
مقرون بعفو و اغماض نموده در صدد تلافی نبوده باشد و بعون عنایت
الهی و باقبال بیزوال حضرت ظل اللهی امور آنحدود بنحو دلخواه منتظم شد

تعیین محمد خان افشار

و همدرین آوان بعلت شکوه و شکایت
جماعت افشار کلبعلی خان حاکم ورامی از ایالت معزول و محل بیگلربیگی او
بمحمد علیخان عم او شفقت شد و محمد قلیخان ولد سیاوش خان
قوللر آقاسی که حاکم سابق فراه بود از ایالت عزل شده الکاء او
باصلانخان یوزباشی غلامان خاصه شریفه مفوض گردید و ابدال سلطان
ولد قلندر سلطان در عوض حسن سلطان توکلی که متوفی شده بود
برتبه امارت الکاء جام سرافرازی یافته و حسب الامر بهمه علی
بزام علیخان سابق حاکم نیشابور ایالت و الکاء او با براهیم خان
ولد او مفوض گشت و میرزا جعفر قزوینی وزیر گیلان بیه پیش بعلت
شکایت رعایا از شغل مزبور معاف گشته منصب او بمیرزا هاشم
که از ثقات دار السلطنه هرات است شفقت شد مامور شدن اعلیحضرت
ظل اللهی مولانا خلیل الله قزوینی را بشرح کردن کتاب کلینی
چون خاطر همایون و ضمیر منیر خورشید مقرون پیوسته متوجه ترویج
و رونق دین مبین و ملت متین می باشد و فضلاء عظام مذاکره علما

علوم انبیا و حامیان ملت بیضا اند همواره تبجیل و تعظیم و اکرام میفرمایند
بعد از ورود دار السلطنت قزوین جامع علوم معقول و منقول کشاف
مرموزات فروع و اصول مولانا خلیل الله قزوینی را که از اجله علمای عصر
و نحول دانشمندان دهر است با سایر فضلا و طلباء علوم بمجلس اقدس
و بزم مقدس طلب داشته با آن گروه نزاهت سرشت افطار فرمودند
و در همان مجلس مولانا خلیل الله را بخطاب مستطاب سرافراز ساخته
فرمودند که کتاب کلینی را که دین قویم را اساس و مبانی و بیت المعمور
دین مصطفوی بدان آباد است بفارسی شرح نماید که عموم سکان این دیار را
که اغلب لغت و گویای ایشان بلغت فارسی است انتفاع حاصل باشد
و نیز رقم اشرف باسم مولانا محمد تقی مجلسی شرف صدور یافت که
کتاب من لا یحضره الفقیه را بدستور شرح نماید و چون فضیلت نماز
جماعت بر پیشگاه ضمیر منیر پرتو وضوح افکنده بود در رقم اشرف آن
بطلب عالم ربانی و موید بتائیدات آسمانی سالک طریق ایقان و عرفان
و ملد شوارع ایقان مولانا محمد محسن کاشانی نفاذ یافت شرح
احداث توپخانه که بخاطر الهام مخاطب اعلیحضرت ظل اللهی رسیده
بر پایه گان ورای استتار اسرار و سواد خوانان نقوش الواح
لیل و نهار که محرمان محافل انس و دقیقه شناسان غوامض عالم قدس اند
به بینائی دیده بصیرت و روشنائی عالم حقیقت و دیده ور دانسته اند
که پذیرای امور سکان کره خاک و افتادگان حضیض این تیره مغاک

بکارگذاری و چهره‌سازی ستارگان ملاء اعلی و قاطنان عالم بالا
که عبارت از نفوس فلکی و مدرسان جهان علوی‌اند می‌باشند و نقوشی
که درین کارگاه رفیع دستگاه بجنبش قلم تقدیر میگردد و در منتسبات اعجاز
وصفحهٔ هیولی اجسام بتعلق صورت نقش ظهور می‌یابد و چون ضمیر تمام ضیا
و خاطر خورشید سنای پادشاهان رفیع‌الشان از روی علو نسبت اکثر به
فلک بنیاد و آسمان پیوند می‌باشد لامحاله نقوش عالم آرای این گروه
جلیل‌الشان و طبقهٔ بلندمکان را که از خود آورده آدمیت نهایت
صفت تعلق کالبد عنصری جای دارد و با صد هزار تنجیان بزم بسیط و گشاد
عالم کون و فساد نسبت هنجار رکنیت مبین و معین است و ازینجاست
که ارادهٔ والای این طبقهٔ علیه بدانچه متعلق گردد شاهد مطلب
حصول پوشیده چهره بهر صفت قبولی می‌آورند و از نتایج حسن اتفاق
علل و اسباب که باعث نضارت و طراوت عالم خاک و آب است
آنکه درین سال فرخنده مآل که رایات جهانگیری و کشورکشایی
از دارالسلطنه قزوین در حرکت آمد و دارالمؤمنین قم مضرب رایات
نصرت گردید و درین مکان نزهت بنیان و بعد از ورود دارالسلطنه
اصفهان اموری که موجب رفاه حال جهانیان و انشراح بال پیر و جوان
گردد بخاطر همایون پرتو ظهور افکنده و آنچه نخست باتفاق ملهم غیبی
بقربت درست نیت نقش وقوع بست آن بود که تعبیه کرده شود
که مانند دل شجاعان که با وجود محصور بودن حصار ابدان قلعه بدان

و سپر سرداران و بهادران بوده‌اند بود لهذا فرمان والا و حکم قضا امضا نفاذ
پذیرفت که چندان عرابه که شیر حاجی حسین حصن آهنین صف جنود
منصور توانند بود ترتیب داده بر هر یک چند قبضه توپ آهنین که
بسهولت با خدو نقل و تحویل و کثرت اثر از توپهای کلان امتیاز دارد
و آن نیز از نتایج طبع نقاد و ذهن وقاد همت نصب و بزنجیرها
بر یکدیگر وصل نمایند که در وقت پیکار و هنگام کیر و دار هم و در پاسبانی
سپاه اثر آن دهیم پناه مرصوصة البنیان لشکر جرار بوده باشد
الحق این کارنامه اعجوبه بکاری بعنایت حضرت باری در اندک فرصتی
زیور اتمام پوشید و بعد از اتمام در دار المؤمنین قم به کنار رود
فضای دلستان و مکان فسیح جهت ملاحظه عرض آن لشکر فتوح بهر ساخته
توپ و تفنگها با آواز بلند زبان بنفرین اعادی و دعای فتح
و نصرت شاهنشاهی گشوده شد و از بر آمدن دود و در خشیدن
آتش روز روشن نمودار شب دیجور چراغان گشته گردید و آوازه
این آواز چون صیت اقبال پادشاه جهان نواز در کوه بلند گردون
پیچید و از صدمه این صدا دلهای مخالفان چون شیشه حباب
از زور نفس شکسته گردیده و هم درین اوقات بمقتضای دین داری
و پرهیزکاری که بموجب رضاجوئی خالق و ترغیب عموم خلایق است
بمسجد جامع حاضر شده اقتدا بجامع الفضایل مولانا محمد محسن کاشی
نموده باداء نماز جماعت قیام نمودند بفحوای الناس علی دین ملوکهم

صف صلوة جماعت این خسرو خدا شناس پیرایهٔ اتفاق اهل جهان بعبادت
وطاعت و کرمی این هنگام شریف بوته اخلاص خلوص نیت ارباب
ملت ودولت گردید و از دست دعای دعاکاران و اجنحهٔ ملائک هفت
آسمان لباس خلود و دوام بر قامت عمر این پادشاه خداشناس بافته شد و
چون تحصیل رضای جناب الهی بطرق متعدده می باشد دخول این دار الامان را
که درع آهنین جان و ایمان است از راه دیگر وجههٔ همت ساخته مقرر فرمودند
که سه روز متوالی غریبان محتاج و متوطنان کشور احتیاج را بر خوان
احسان و مائدهٔ بر و امتنان مهمان سازند که ثواب آن بروح مطهر
و نفس منور نواب خاقان رضوان مکان که ساکن آن مکان و کواکب
دری آن خاک آسمان نشان است عاید گردد و در مظان اجابت
دعوات بزیارت آستانهٔ مقدسهٔ معصومه که محل قضاء حاجات است
رفته بسجود درگاه بی نیاز جبهه والا را نورانی کرده اند و بعد از
فراغ اشتغال باین بسیر باغات حوالی و آرایش هنگامهٔ عیش و نشاط
و محافل جشن و انبساط و سیر متنزهات بیرون حصار و گرم کردن هنگامهٔ
سیر و شکار شادی اندوز و عشرت افروز می بودند بتقریب بلده
که دار المومنین قم مقر رایات نصرت آیات بود منزل اللطف شناسان
روح و بدن محرمان اسرار پنهان جان و تن مزاج دانان اشخاص
صحت و مرض حقیقت فهمان جواهر و عرض صاحبان فرهنگ و دانش
و دید حکیم محمد حسین و حکیم محمد سعید از اشعهٔ نور ذکای سبحانیهٔ پروردگار

وبهمین نتیجهٔ گردش لیل و نهار رشک فرمای پرتو خورشید که جهان را
سرمایهٔ دیده است که دیده نوروز فیروز جهان افروز نیز در میان ممکان
جشن ملوکانه و هنگامهٔ خسروانه ترتیب فرموده بخوشدلی گذرانید و از آنجا که
هر روز از ایام عمر طبیعی این پایهٔ حضرت رحمن نوروز و پیوسته بر اعادی دین
و دولت مظفر و فیروز باد تتمیم داستان برگشته بختان لرستان
چون شرور و خیرات برگشته بختی و سعادات در گلشن امکان و صحرای
وسیع الاجاری گیتی فکان مانند پیش و ماه و پروین توام رسته و شادی
هر یک از افراد انسان با اندوه دیگری مقابل نشسته است در سنه سابقه
بشرحی که سمت نگارش یافت ایالت و حکومت محال جنت نشان
لرستان که بهشتیست مشحون بعفاریت جموح و شیاطینست با آراستگی
صحن آسمان خضرائی پر از سوهان روح منوچهرخان لر ولد حسین خان
تفویض یافت و جمعی از صاحبان اختیار آن ملک که در ایام ایالت
علیقلیخان حاکم سابق بسبب رخای عنان و مدارای زیاده از حد با
ایشان بغوایی سه با بدان پیشگی سر بار آورده آنجماعت [illegible]
[illegible] کرده شهرها را با کوس انا و لا غیری زده خان را از جملهٔ چاکران خود
میشمردند و ضوابط و روابط و قواعد و معاقد خانی لاحق بدان زندانی
بزرگی و عقابی سترگ دانسته با آنکه در آن اوقات چون تاب
رشتهای مختلف هر یک براهی میرفتند مانند رشتهها که بعد از بافتن
بر سر ایهٔ اتحادی میشوند با هم یکی گشته بطرازی با عجز بفساد و آبیاری

نهال بغی و عناد اشتغال نمودند و مدتی کوس رسوائی و بدنامی خود را
در پرده نواخته بعضی از مدبطنان را نهان با خود همداستان
ساختند و بعد از آنکه باعتقاد ناقص خود مادهٔ سودا در دیک دماغ
بخته آن کار را بکام و آن مقدمه را بسرانجام تصور نمودند جلهای
شاخ بر شاخ کل کرده وطبل پنهانی صدای بیدائی بر آورده و محمد
علی خان باتفاق شاه باز و منصور ولد قباد برادرزادهٔ خود و امداد
برادر خان وزال و ولد پهلوان زال و سایر مفسدین جمعیت عظیم نموده
با سپاهی آراسته که عدد ایشان از دو سه هزار متجاوز بود
بر در سرای خان ازدحام نموده پرخاش و غوغا و شورش و ماجرا
آغاز نهادند و صلای ایالت باسم امداد با وجود آنکه از جانب سپاه
حضرت لایزال مآب سرافرازی یافته درداده و عریضهٔ مشتمل بر
عجز و مسکنت بدرگاه والا فرستادند خان مذکور باطن اهل
نفاق ذاهل و از خبث طینت ارباب شقاق غافل در بستر جمعیت خاطر
آسوده و فارغبال مرفه و منشرح الحال غنوده بود که ناگاه صدای
سواران و صهیل اسپان سلسله جنبان وحشت گشته بنابر آن
با چندی از ملازمان که ملتزم خدمت شبانه روزی میبودند
بجهت دفع سایل حصاری شده بمدافعه مشغول گردید دلاوران خراسان
توامان با انداختن تفنگ دست و قاحت گشوده دو سه نفر بساغر
شراب ناگوار هستی مدهوشی بخشیدند و آن روز تا شام خان را محصور

داشته شب که پرده صلح متنازعین و موجب اصلاح ذات البین
میباشد بمیان در آمد لران که درین امر شنیع با یکدیگر حلیف و انباز بوده
اخبار اراجیف بودند جمعیت نموده مشاوره آغاز نهادند که عنقریب
نقود دروغ اندوده اکاذیب ما بر محک افشا رسیده پرده سخنان
ساخته ما بصرصر انفاس مخبران صحیح القول برهم دریده عقد جمعیت
لران بپراکنده و نهال اراجیف که از جویبار دروغ بالا کشیده سر افکنده
خواهد شد مصلحت حال در انست که طبل رحیل کوفته بجانب بغداد نهضت
نمائیم همگی این رای را مستحسن شمرده همان شب در حرکت آمده عازم
مقصد میگردند و روز دیگر جمهور سکنه لرستان را بر مواضع ایشان
اطلاع حاصل شده بجان می پیوندند و مانند خرمن آتش که از چراغ
افروخته گردد در رفته رفته جمعیت خان افزوده احوال لران فرار گرفته
جمعی از ملازمان را بانسداد طرق و منافذ خروج ایشان تعیین نموده
خود هم بطریق استعجال روانه می شود طهماسب و رفقا را بسبب بستن راه
دست از جان اندیشه کوتاه شده لاعلاج نزد شیخ علی خان
زنگنه حاکم کلهر پناه می برند بعد از وقوع این امر بشرحی که سابقا
مجملا مرقوم قلم بیان پوشیده نشد شیخعلی خان و منوچهر خان شرح حال
آن بخت برگشتگان را بتفصیل معروض بارگاه سلاطین پناه و جلال گردانیدند و فرمان واجب الانقیاد نفاذ یافت که وجوه و اعیان
لران از شیخ علی خان بدرگاه جهان پناه فرستاده منوچهر خان نیز شخصی

امینی از جانب خود تعیین نماید که دیوان عظام بحقیقت احوال
طرفین رسیده احقاق حق نمایند و شیخعلی خان منصور و نزال و جمعی
از سرگشتگان بادیه ضلال را بدرگاه جهان پناه فرستاده
در دار المومنین قم که جناب ایران مداری حسب الامر الاعلی
باتفاق امرا عظام اجلاس نموده بحقیقت رسیدند برائت ذمت
منوچهر خان و خبث طینت ایشان ظاهر گشت و آن گروه را قید
حبس در آورده فرمان یافت که نزد حاکم ایشان ببرند و بالجمله
آتش فتنه و شورشی که بسبب خار و خس خیالات فاسده ناقص
اندیشان زبانه کشیده بود بزلال الطاف الهی بی آنکه آسیب
و زخم از اول نیام جاری گردد اطفا پذیرفت روانه شدن رایات
نصرت آیات بدار السلطنه اصفهان چون خاطر خطیر دقیقه شناس
و ضمیر منیر خورشید اقتباس از رهگذر اعادی بی دین و تیره دلان
عاری از نور هدایت و یقین عموما و گروه ظلمانی هندوستانی
خصوصا جمع گردید نهضت صوب صواب مقر سلطنت و محط
رحال خلافت یعنی دار السلطنت اصفهان از خاطر اشرف
سر بر زند و بتاریخ میمون و زمان همایون این عزیمت والا
تصمیم یافته متوجه مقصد گشتند چون درا و فاتحی که الویه دولت
و اعلام سعادت و عزت در منتزهات فرح آباد بهشت بنیاد
و گلشن جنت قرین دار السلطنه قزوین پیرایه خاک و میمون افلاک

بود اخبار ملوکانه هنجار میرزا قاسم بیک نایب داروغه دار السلطنه
اصفهان چه لهذا بعذر عدم اهتمام منع شراب که دران باب حکم
شاهنشاهی با مضا فرمان الهی نفاذ یافته و چه از ممر توقعات
بیجا که منشا عصیان و خروش رعایا شده بود بعرض مقدس رسیده
و از دار السلطنه قزوین نجف قلی بیک یساول صحبت بجهة تحقیق
امور مزبور معین و وقوع آن بشواهد و دلائل مبین شده بود
بعد از ورود دار المؤمنین کاشان بدستور نجف قلی بیک
بجهة تنبیه و تادیب او و سایر سایبان جراغان لغو دروازه
دولت الی یکلد از مستحدثات نواب گیتی ستان است روانه
اصفهان شد و در قصر ابادی تعدیها و از بد روشی رعایا تقصیر نموده
سرانجام امور جراغان چنانچه شایسته اهتمام خدمت سکالان
باشد نموده و الویه دولت و اعلام فتح و نصرت نیز بصوب
دار السلطنه اصفهان نهضت نمود و در ساعت سعید ساکنان
آن دیار را از ظلال اعلام جاه و جلال حیش جد بیدار زرانی فرموده
روز دخول موکب منصور و اعلام فیروزی مشهور اصناف آدم
و افواج بنی آدم از وضیع و شریف و اکابر و اعالی و اعاصی و ادانی
گروه گروه فراهم آمده باستقبال موکب مسعود شتافته تشنگان
دیدار آفتاب آثار را از چشمه امید آب حیات بجوش آمد و تیره
روزان حرمان خدمت همایون را چراغ آسمانی یعنی آفتاب

نورانی روشن گشت زمین با وجود چنان خاک معلی که در بیرون از استقبال
دیدار خوشدلی سر بمباهات بر آسمان سوده از خاک بلاغات
و نقش مراد بر درستی ساحت عالم بالا که چشم بر کحل الجواهر غبار بیا
اعلیحضرت ظل اللهی داشتند موافق نشست سرود سرایان و معرکه
طرازان مشعله آواز نوای زیر و بم ساز در گرمی هنگامه نشاط گذشتند
و پیر و جوان مانند برگ و شکوفه دست و دعا بلند به دعای دوام دولت
گشوده بر شاخسار حیات جوشیدند آمد کار ساکنان آن دیار
بهمراهی اعلام نصرت شعار آمد همانا دست رفتگی متوطنان این ملک
باقلیم نابودی عدم رفت خرمی خوشی که طایران بوستانی را هنگام
دمیدن صبح صادق در اهتزاز آرد عموم خلایق از خواجه و جولی را
پیدا ساخت و انتعاشی و شکفتگی که هنگام رسیدن نوبهار از نما
جامه خضرائی را در زاد بیرون آورد دلهای صاحبدلان را مانند
اوراق گل از سینه بیرون انداخت بسعادت در باغ مبارک
خوشخانه نزول فرموده هنگام عصر تماشای چراغان خانه زین را
رشک فزای بیت الشرف خورشید ساختند و بعد از ورود
چشم چراغان چون چراغ چشم مردم اصفهان روشن گردید و از
برافروختن چراغها هنگامه عیش و نشاط گرم شد ساغرهای می
از رشک همچشمی اشک از دیده شمعها روان ساختند و دلهای
تشنه لبان صهبا را از متاع صبر و آسایش می پرداختند تا در حین

وزود وقت معين که ساعت پیرایه سعادت در بزم میکرد مدتی
در آن باغ تخت بهنگامه آراسته بعیش و نشاط مشغول
فرموده برخي با التزمان ممرکات سیر سراسر خیابان چراغان نموده
و بعد از رسیدن ساعت و التذاذ از عیش و عشرت به دولتخانه
همایون تشریف ارزانی فرموده امید که همواره چراغ
عیش این خسرو اقلیم کشا روشن و محفل شادیش از سیمای لاله عذارا
سرو قد گلشن باد
بعد از ورود دار السلطنة اصفهان و اتکا بر چهار بالش فرمان
بطریقي که شیمه کریمه عدالت و قرار داد سجیه مرضیه جلالت
از روي عدل و احسان ابواب بر آستان بر روي جهانیان
گشوده سه روز از ایام اسبوع را مخصوص داد رسی و مظلوم نوازی
فرموده بنفس نفیس افراد سپاهي و احادی رعیت را بحصول آمال
کام واسته از شهد مرام شیرین کام میفرمودند و در همه اوقات
رضاجوئي حضرت خالق و رفاه حال خلایق را نصب العین ضمیر
انور داشته بقوت بازوی حق شناسي و حقیقت دانی و دقت نظر
موشکافي در موزون خواني میزان عدل سویت و قسطاس لیه
خفیف و میل عدالت را بر پای داشته داد خلایق داده در
عوض از جناب الهي عمر و دولت و نیکنامی دوام استاده ذخیره
باقي مي اندوختند و بعضی از اوقات سامي را نیز بملاحظه عرض

باقي سپاه که بنظر کیمیا اثر نرسیده بود مصروف میداشتند
روزي بطريق مقرر و قاعده مستمر بر مسند عدالت طراز نوشيرواني
نشسته قطع و فصل مهام چون رشته آمال دادخواهان مینمودند
درین اثنا یکی از متوطنان الکای اورمي که به نسبت والاي سیادت
امتیاز داشت از محمد علي خان حاکم آنجا بشکایت آغاز نمود که بتیغ
جور و بیداد قطع رشته حیات برادر او نموده و کاس مرارت تاید
جور و جفا بانحاشي بر وي پیموده با وجود ارتکاب این امر شنیع و فعل
قبیح اموال و اسباب او را بآتش نهب و بیداد سوخته و از سوداي
سود و زیان فناء نبین خود اندوخته پادشاه دادگستر و شهریار رعیت
پرور بعد از اصغاء این خبر باحتیاط آنکه مبادا نقد قلب اقاویل کاذبه را
بروي اندودي نظم بعیار صدق گفتار خرج نموده باشند امر فرمودند
که فرمان والا باسم وزیر نایب بگلربگي آذربایجان عز اصدار یابد که
بحقیقت صدق و کذب امور معروضه رسیده معروض پایه سریر
خلافت و قواعد کرسي سلطنت نماید چون بعد از تفتیش و تحقیق صدق
مقال آن منکر البال بر مرآت ضمیر باریافتگان بساط عاطفت جلوه جلا
صورت وقوع پذیرفت محمد حسین بیگ ولد یادگار سلطان
روملو باوردن آن بداختر بدرگاه پادشاه اسکندر سریر فریدون فر
معین گردید و آن بدسیر مبهوت با نزد وي جهل و نادانی عالم بنیان
ایالت و حکم راني خود گردیده بود در اندک فرصتي بدرگاه خلایق پناه

حاضر گردانیدند بعد از حضور مجدداً بنفس نفیس از دقایق آن کارنامه هنجار
استفسار فرموده بعد از ثبوت حکم جهان مطاع نفاذ پیوست
که اندخته‌ها و اموال آن مظلوم که در عرصهٔ نهب و تضییع در آورده
باشد بیرون آمده بعد از اخذ و طلب آنها وجه بمقتضای شریعت مقدسهٔ
مطهرهٔ مصطفوی بدست وارث مقتول سپارند که بحسب قانون
شرع الوجه بسزا و جزای خود رسد از تقدیم شیوه مستوده که باعث
ادخار سعادات جاودانی و منشاء نظام و نسق امور جهانبانی
و کشورستانی است دست ظالمان اطراف و اکناف از گریبان مظلومان
چون رشتهٔ آمال خود کوتاه و چهرهٔ بدبختان چون نامهٔ اعمال سیاه گشت
اکنون از بیم عدالت شاهنشاهی نقش پای آهو بزر دامان ما رمنظر
در می آید و از بیم آنکه مبادا گوسفند را در خواب بیند گرگ بر شب نیک کامی
می افزاید خار از رفتن به پای برهنه پایان چون پارسایان میکده اجتناب
دارد اگر سیلاب بکذرد بر ویرانها فقد چون قطره در شوره زار قدم جرأت
پیش نمیگذارد و زلف نکویان بمواخذهٔ دلبری از پیچ و تاب خود
زنجیری و بپای سرکشی بود دلربائی که فتاده پریشان و دلگیر است
در غم ظالم چون داغ پلنگ سیاهی نمی اندازد و آتش هوای کشور
داوری جز مظلوم و ملهوف یا مزاج دیگری نمیسازد و عجزونا مرادی را
زمان تسلط دا قدر رسیده و ناب حیوانات ضاره چون نیش
عقارب بر در گریبان دزدیده اگر پای ظالمان از خواب بحل بستر راحت

بر سنگ بلا نباید شکست هر بیت و اگر تشنه لبان بیداد را
آب حیات در گلو نگیرد و سموم افاعی را خاصیت شربت آب چون نتیجهٔ عاطفهٔ
مظلوم نوازی و استدامت عمر و دولت می باشد یقین که عمر و دولت
آن خسرو عدالت نیت با خلود و دوام هم آغوش و خلاف کاری گردش
گردون از خاطر فراموش خواهد بود شرح بستن سد بر زاینده رود
و احداث دریاچه آرزومندی که نهال هست و بود این خاکسار
گلشن وجود از مار معین عنایت الهی بالا کشیده و رنگ حیات
و بوی زندگی در شاخسار وجود اوراق ازهار رکاب لبد عنصری این خاکسار
دمیده دست خود ها از جز بها امید راست گفتاری دراز و باز نموده
و در روز مهرم سکوت را جز بنیاد کلام صدق انتظام نگشوده هرگز
در شیر حدیثی که از پستان خامه میجوشید آب خلاف داخل نکرده و
بدین شیوهٔ نامستحسن عرض و فروغ حدیث و آبروی سخن را
نبرده پیوسته قلم در بنان ترجمان پیش عنان بوده و آنچه
از طریق سماع و راه های گوش القا یافته آنرا هیچ وجه از دل
نشنوده از ابراز اقاویل کاذبه و باد پیمائی چون تو به چراغ
از باد لرزان و از گزاف سرائی خود را ستان بیرائی نمیه
صحت از سقم گریزان است از تبیین این مرام و تفصیل این
کلام مطلب آنست که آنچه درین صحایف ترجمان نغمه مباح
دور و نزدیک و شاهد و غایب میرساند از عیوب عدم وقوع

عالی و ظروف نقوش و قوالب الفاظ از مغز دوستی گفتار بالیست و درین
اوقات سعادتمندان و زمان ارجمندان که دو ازالت سلطنت اصفهان
مقر رایت دولت آسمان نسبت همواره اعلیحضرت ظل رحمن و خلاصهٔ نتایج ادوار
و ازمان بقصد شکار سوار شده سیر اطراف و جوانب می نمودند و چون
عمدهٔ اموری که زنگ زدای کلف از آئینهٔ ضمیر و مرآت طبیعت تواند بود
ملاحظهٔ آب روان که در اشخاص نبات و جوان طراز ندهٔ پیرایهٔ جان است
می تواند بود بخاطر الهام ترجمان خطور فرمود که اگر سدی بر زنده رود
بسته شود که بینندگان را مرآت تماشا و خازنان مزرع امید را مایهٔ
زراعت پیوسته مهیا باشد و هم موجب سرسبزی بوستان
انتعاش نظارگیان و هم باعث آبادی اصفهان خواهد شد لهذا حکم
نافذ از مکمن فرمان واجب الاذعان بصدور پیوست که کارگذاران را
درین کار رسگالش بعمل آید به نیروی فرمان واجب الاذعان در کم زمانی
از آوردن سنگ و سایر محتاج کوهها در حوالی رود سر رفعت
بر آسمان سود و هم در اندک وقتی بنیاد چنین سد بلند سستی مناع آتش دست
صرف بستن سد گردیده با زمین همواره شد از فرو رفتن این کوهها
در خاک آب زنده و چون کوه بلند سر رفعت افراشت چنانچه بیننده را
گمان شد که زنده رود دریا در بغل داشت رشتهٔ طول نگاه از
دیدن عرض آن کوتاه و بازوی امواج در طی مسافت آن درمانده
فرسوده شناخت سحاب بهاری و از ارجی برامده دور و دراز

رفتن دریا از بیش بابر خاست و شیرینی اجناس که ابنها
از وقوع اینمعنی بلند نشکر در آب کاست چنانچه کثرت آب رود
منشاء کثرت میاه انهار و عیون اطراف میگردد و زلال معانی از
جویبار زبان مردمان بهر تاریخ این کارگاه تماشا در جوش آمد
و آوازهٔ این اعجوبه کاری چون صیت گلشن طرازی سحاب بهاری باقطار
و اکناف عالم دوید از جمله تواریخ که خامه بنگارش آن رطب اللسان میگردد
تواریخ مسطوره است امید که پیوسته آب سعادت و اقبال این سایهٔ
ذو الجلال در جوی وصل فیوضات و سعادات بر روی بابر این خسرو بیمثال
در تردد و تکاپوی باد شرح شکارکنده مان و نزول برف و باران
رای انتظام بخش جهان ظل حضرت رحمن و ضمیر واقف رموزات
فرمان فرمای دوران که پیوسته در فکر اصلاح احوال جهانیان است
اغلب و اکثر اوقات مصروف تدابیر صائبه امور ملک و ملت
و انتظام معاملات دین و دولت میباشد و چون منتظمان مهام
انام را از کثرت اشتغال و تراکم فصل اعمال چون تیغ آبدار که از کثرت
بریدن محتاج فسان شود ناچار است که تشحیذ ذهن بملاحظه امور نشاط
افزا نماید بعنوای اینمعانی اعلیحضرت ظل سبحانی در خلال اشتغال
ضروریه گاهی بسیر و شکار آهو و شکاری دیو نژادان بریکا کل
سنبل مو و قباق اندازی و جریده بازی رغبت میفرمودند و زمانی
از تماشای کره اسپان خان زاد و قسمت برغازیان نصرت شعار

اخلاص نهاد نیق افسرائی امور سپاهیان میبودند چون زمان
اشتغال بشاغل ممتد گردید و قطع و فصل مهام انام بآخر رسید
رسیدن فصل گذار گلگشتان و کثرت شکار در لار و دمزوج و کندمان
بالتماس هواخواهی دستکار خسرو جهان و عین اعیان نوع انسان برخاست
چون علل موجبه این امر باسرها مجتمع و موانع و عوایق بالکلیه مرتفع بود این
استدعا بعز انجاح و شرف قبول رسید و در اثنا تصمیم این عزیمت
و رسوخ این نیت باریافته محفل ضمیر اقدس موزدان خاطر مقدس
الله وردیخان که رقم اشرف بآمدن او صادر شده بود وارد
گردید و از انجا که قرار خاطر والا آن بود که پردگیان استار عفت
و پوشیده رویان خدر عصمت که در حقیقت مرغان قفس [illegible] با
شریعت اند از قید حصار برآمده بال و پر افشانی نشاط و انبساط
توانند نمود زبده مختصان خدمت پیشه و نقاوه بندگان درست
اندیشه صفی قلی بیک ناظر بیوتات مقرر گردید که باتفاق جمعی از
مین باشیان و یوزباشیان و تفنگچیان خاصه شریفه بیشتر پیش
موکب مسعود رفته اطراف و جوانب از [illegible] خالی سا
و عالیجاه امیر الامراء العظام مرتضی قلیخان قورچی باشی
و بیگلربیگی آذربایجان بهنگام سواری اعلیحضرت ظل رحمن بهمین شیوه
پردازد و بعد از آنکه پادشاه فرمان روایان با پردگیان حرم سرا
بمنزل رسیده رخت آسودگی انداختند بندگان و ملازمان رکاب

سعادت نشان را بروان شدن مرخص سازند بعد از خروج دار السلطنه اصفهان بفحوای رب انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین اولکا مقرونان بحجت عمارت کرسکان را از غبار موکب همایون و نزول اجلال میمنت چشم مکحل روشن شد و چون زیاده از یک شب توقف در ظرف حوصله او نمیگنجید روز دوم عمارت با سعادت جرجیل که مکان شکار و جای صید افکنی و پرانداختن جوارح اجوبه کارست محل دولت و معدن این سعادت شد دو روز آن مقام و منزل اعلیحضرت ظل رحمن گردیده روز سیم نزول اجلال بباغ کوه واقع شده بعد از دو سه روز توقف در آن باغ و عمارت که در حقیقت جای خوشدلی و فراغت عمده مختصان حریم دولت و مقربان بزم بزرگی و عظمت اعتماد الدوله العالیه العلیه محمد بیک را بجهة تمشیت مهام انام و ملاحظه جمعی از مردم دار السلطنه اصفهان که مقرر شده بود که در سلک تفنگچیان عظام انتظام دهند روانه شهر فرموده بمبارکی و سعادت از راه مبارک بابا شیخعلی وکیل رخ متوجه رار و مرزوج و کیلدمان گردیدند و در اثنای طی راه و بعد از رسیدن بشکارگاه در هر منزلی از اقسام شکار بحبال صید و دام قید در می آورده و در هر منزلی از محال رار و مرزوج که باصناف حیوانات شکاری مشحون است یک روز و دو روز اقامت مینمودند تا همعنان دولت و همرکاب اقبال قریه جقاخور محل رحال اقبال شد و چون جوش شکار و گرمی گذار در قریه

مزبور و کندمان عبدو هوا بطور کمال خوبی و اعتدال میگذشت مرکوز خاطر
والا این بود که سه یکسال اینجا در محل چند بعدا اقامت واقع شود
ازانجاکه عنان چگونگی هوا در دست کارفرمایان قضا می باشد و
هیچکس را شناسائی آن وقت امور قبل از وقت میسر نیست در اواسط
عقرب که هنوز مدتها بزمان نزول برف و وقوع سرما مانده بود آسمان
از موجه سحاب نمودار جبهه سرکه جبینان شد و تندی هوا حکایت
از دم سردی وام خواهان نمود ابر درزم لقا چون زنان دشوار زا
آه ابر آورده گوهر ریزان قطرات باران چون گنج قارون در
طبقات زمین فرو رفت دو شب و یک روز باران برین عنوان
باران و سیول از سینه خیال مدامان بحار روان بود بنابران که
خیام اقبال شاهنشاهی برکنار رود و مجری سیل واقع بود اراده
نهضت بجانب کندمان که مشتمل بر عمارات آسمان بنیان است
تصمیم یافت و صبح همان روز که نقل و تحویل واقع میشد سردی هوا
باران را کسوت پنبه دار برف پوشید و شدت باران و سرما
روی در تزاید و ترقی نهاده بعد از نهضت موکب مسعود بحسب
جریان فرمان قضا چند نفر از مردمان بی سروپا از رهگذر سیل
و سرما تلف گشتند الحق دران روز سیلابی شگرف از کثرت
ریزش باران و برف جاری و پرده پوش اودیه و صحاری شده
بود چنانچه بینندگان را گمان میشد که اجزای ارضی و هوائی

بسیمیا کاری سیم روی اندود برف کسوت آبی پوشیده و
دمانند عرق از اندام مهرهان بالغه بیما از هر جسم غوروه مین چشمه
جوشیده با وجود چنین امری هایل که از رهگذر بارش سحاب
و ابر بهم رسیده با وجود نواب اعلیحضرت ظل اللهی بمیانجی
سفینهٔ حفظ خالق سفید و سیاه بمنزل مقصود نزول اجلال
فرمودند و ملتزمان درگاه و احاد سپاه بعضی مقارن ورود
پادشاه فیروز و برخی فردای آن روز رخت اقامت بساحل
منزل رسانیدند تو شاه خورشید عالم افروز بمود نهن روی کرم
تلافی چند روزه اختفا و احتجاب نموده سپاه سفید پوش برف را
از شهر بلند وجود به تیغ درخشان فروغ بیرون کرد و قوی
و حواس را که چون انگشتان سرما خورده با وجود قرب جوار ترک
آمیزش نموده بودند بحال تخت خویش باز آورد و بعد از اطفاء نایرهٔ
برودت عزم مراجعت مقر سلطنت عطف عنان کمیت آسمان جولان
بجانب اصفهان نموده و در ساعت مسعود رجوع واقع شد و بعد از
استقرار در مرکز خلافت بموجب فرمان همایون اسامی جمعی را که در لیالی
برد سرما در دایرهٔ پاسداری و کشک خسرو فرمان روا مانند جلاجل
گوش بر آواز خدمات بودند تفصیل نموده بنظر کیمیا اثر رسانیدند
و هر یک فراخور حال بمناصب و انعامات سرافرازی یافتند و جمعی از
امرای عظام نیز که در کشک بودند بخلاع گرانمایه سرافراز گشتند

و وارثان جمعی که دران روز خلوت گزین زاویهٔ خاک شده بودند از یمن
جود با معدود آن خاک برخاستند حکمت بالغهٔ الهی این امر مکروه نامی چیزی
از عالم تخم مزروع که منار دود حصهٔ بارور میکرد دمستنتج معموری احوال
جهانی نمود امید که با وجود دشمنان این دودمان خلافت
مکان پیوسته از سیل بی امان حوادث دوران خسته و خون شان
در عروق مانند تخم بقیفال سردمهری دوران بسته باد
شرح آیین سپند چشم بد دور که نوعروس اصفهان را
چه هفت کای حاصل و پیرایهٔ امتیاز و بیمثلی کامل است چون شاهدان
زیبا را از تمایم و حرزی که منع اصابت عین الکمال نماید ناچار
و تحصیل دافع گزند ضرور و در کار است لهذا بمقتضای رسم باستان و طریق
پیشینیان در هر سال گرمی هنگامهٔ جشن سپند سودای قلوب عشرت
دوستان را سپند آتش شوق میکرداند آوازهٔ عشرت و سرور بگوش
ناهید میرساند و طریق گرم کردن این هنگامه آنست که در هر سال روز
اول ماه اسفندار سدّ منافذ و مداخل اشواق کرده شب وصلی
در عین روز روشن ظاهر میسازند و بساط عیش و نشاط در هر یک از
دکاکین می اندازند و بهشتی طلعتان حوری لقا و پریان سرشتان
ماه سیما مانند کواکب در کهکشان و لعل و یاقوت در رگ کان در رشته
رستها بجای پدران در دکان نشسته بدل دادن عاشقان و دل
بردن اسیران مشغول می باشند و کثرت قنادیل و شموع و چراغ

بمرتبه میرسد که درون رواق مانند باطن فانوس روشن وار
غرابت وصفا باتش رشک برق خرمن سوز نوبهار و گلشن میگردد
هرچند تماشای این جشن مکرر سرمه کش دیدهٔ بینایی گردیده در
اوقاتی که پروانه مثال باریافتهٔ بزم قرب و حضور ست سرمه
این آیین بدیدهٔ جهان بین رسیده اما هرگز بدین زیبایی شاهد
این تماشا چهره نیفروخته و خوشدلی بدین ارزانی و وفور متاعی
بمشتریان خواهش مند نفروخته بود درین سال در سه موضع بساط نشاط
بجهت جلوس اعلیحضرت ظل رحمن انداخته و اسباب کامیابی که از سرکار خاصه
ترتیب یافته و از کثرت ظروف مرصّع و فروش طلا نمودار صحن آسمان
و کواکب درخشان گردیده بود و بساط جشن دیگر در برابر در قیصریه
بصد رنگینی گلستان ارم جبده طراز مجلس سوم در بخچگاه درون قیصریه
باآیین شایسته بهرجانب کشیده خوش‌آوازان و معرکه‌طرازان و لولیان
و ارباب اصول نغمات هر جنس دسته دسته و خواتین بازاری
مانند گلهای دسته دسته بنوبت برقص و سماع نور بخش ابصار و راحت
افزای استماع میگشتند و شیشه و پیمانهٔ بادهٔ گلرنگ مثال دل پرشوخ
و شنگ مجلس آرایی قیام داشت و این جشن ارم مثال از در توپخانه
مبارک که در مدرسهٔ مرحوم ملا عبدالله کشیده و بساط انبساط چیده
بود درین سال میرمحزون که از عظما و امرای گرجستان است در هنگامه
مزبور ملتزم بساط نشاط بود و از غرایب آن جشن دلپذیر که نظر آن

در آئینه خانهٔ تخیل و تصور ملاحظه نکرده بود تعجب بر تعجب می افزود
امید که همیشه چراغ عیش ابد فروغ این خسرو بیمثال تابان
و قلوب دشمنان پروانهٔ این شمع درخشان باد

شرح شکار وحش و ویران شدن تیر پادشاه بهرام زور از دو گور

بعد از مراجعت از شکار گندمان و نزول اجلال بدار السلطنهٔ اصفهان
خاطر همایون اعلیحضرت صاحبقران ظل رحمن متعلق انتظام مهام عساکر
نصرت توامان بوده بعضی اوقات فرخنده ساعات را صرف
ملاحظهٔ عرض غازیان ظفر عنان که از نظر کیمیا اثر نگذشته بودند میفرمودند
بقانون مقرر بداد رسی و مظلوم نوازی اشتغال مینمودند و بمصقل
عدالت زنگ کدورت از آئینهٔ قلوب صغیر و کبیر میزدودند و چون
زمان برآمدن شاهد محجوب نوبهار از نقاب تراب نزدیک رسیده
و حد اول را سبزهٔ خط بر گرد لب نو دمیده بود دلکیت آسمان سیر
فلک جولان شکار باغ کومه و وحش کران رکاب و سبک عنان
گردیده و چند روز در باغ کومه بسیر و شکار اشتغال فرموده بعد از
التذاذ شکار مرغان آسمان جولان خواهش شکار گورزنان
و گرازان عطف عنان خسرو صاحبقران بجانب باغ وحش نمود
و با جمعی از خاصان و میرمحزان و سایر عظام گرجستان که ملتزمان
رکاب همایون بودند داخل باغ شده فوجی از گوزن و آهو و گراز
بدایرهٔ احاطه در آورده نخست بشیران شکاری صید گوزنان قوی بنیه و

بنموده تعجب افزای بزرگان گرجستان که هرگز چنین هنگامه
در صیدگاه خیال ندیده بودند گردیدند و بعد ازان متوجه گاندازی
شده امرای عظام و بزرگان گرجستان نیز امر بکماندارى نمودند
و در حینی که خیل گور محاذات خسرو شیر افکن بهرام زور رسید بجانب
کمان درآمدند بیت چو در چرخ چاچی کمان رفت شاه ** تو گفتی که در
برج قوس است ماه ** چو از شست بگشاد خسرو گره ** از هر گوشه برخاست
آواز زه ** و خدنگ جان ستان خسرو صاحبقران مانند سوزن
از حریر از دو گور صاف جسته بر خاک نشست و درین حال از
سرعت انتقال خدنگ جان ریز و ناوک جگر دوز خار اگذر
همگنان را گمان شد که مگر شهاب ثاقب آسمان اصابت از رهگذر
سرعت سیر گور خطا افتاده یا عقاب سهم جان ستان و زاغ کمان
پیش از وقت بال صید افکنی گشاده تا آنکه جستن خون از دو جانب
گوران گلگونهٔ رخسار حسن اصابت و طراز بهارستان اعجوبه کاری
و غرابت گردید و بدیهه راقم حروف را این بیت بخاطر رسید که
بیت منجهد تیر ازان بدانسان ناوک شاه از دو صید ** که ز دو عینک
نگذرد و صاف آنچنان نور نگاه ** از ملاحظهٔ این امر غرایب طراز
که در ثانی اثنین اعجاز است صدای تحسین و انگشت تعجب خاک
بیکبار بلند گردید و صیت این امر غریب از کران تا کران جهان
رسید امید که پیوسته سینهٔ دشمنان هدف این سهام جان ستان

و زینت افزای ورود دولت بخش امور جهانبانی باد شرح محاربهٔ حاجی
منوچهرخان بیگلربیگی استرآباد با جماعت قلماق و شکست یافتن اهل نفاق
بر کشتی نشینان سفینهٔ وجود و ناخدایان بحر هستی و بود که غواصی
گوهر تجارب نموده پوشیده نیست که در اطراف و جوانب
ممالک بی پایان سلاطین سلیمان نشان که بفسحت و وسعت
ثانی دریای محیط و عمان است گاه گاه بسبب هبوب ریاح
آرای مخالفان که بطریق راه زنان و دزدان جویای فرصت می باشند
مانند کنار بحار شورشی حادث میگردد تفصیل این اجمال آنکه گروه
مردود قلماق که با ابنای نوع انسان مشابهت صوری و با سباع
و بهایم اتحاد معنوی دارند بسبب استیلائی که بر بعضی از الوسات
ترکمان ایشان را حاصل گردیده بسبب قرب جوار بمحال استرآباد و نوا
حی آن بهم رسانیده اند و در سنواتی که کثرت نزول امطار موجب
حصول غدیر بیشمار میگردد ایشان را آمدن بحدود استرآباد
میسر است لهذا درین سال باغوا و اغوای جماعت ترکمان آن
بی دینان بقصد تاخت بعضی از الوسات ساکن استرآباد و درون
در حرکت آمده و شرذمه روانهٔ درون شده بقیهٔ آن مخاذیل که
با جهت و اهبت موصوف بودند ارادهٔ استرآباد می نمایند و چون
طایفهٔ طاغیهٔ مزبوره در سرعت سیر با صبا و شمال خویش و از گرد
مراکب خود در پیش میباشند منهیان حقیقت ارادهٔ نا هنجار ایشان را

بعد از انکه بعضی از محال و الوسات ساخت کرده مراجعت نموده
بودند بحاجی منوچهر خان بکلربکی استرآباد میرسانند و حاجی منوچهر خان
باتفاق جمشید خان حاکم سمنان و قلیچ خان حاکم استارداملی خان
کرایلی و جمعی از قورچیان و غلامان خاصه شریفه که بجهت دفع مفاسد
جماعت مزبور در سرحد استراباد جمعیت نموده بودند بدون انکه
خیمه و اسباب و آذوقه سفر همراه داشته باشند اکتفا
بتوشه توکل کرده تعاقب آن طایفه نمودیکماهه مسافت را
بسه روز قطع مینمایند و در یک منزلی ییلاق و قشلاق آن گم گشتگان
بادیه ضلالت میرسند آن گروه خذلان پژوه بعد از
ملاحظه رایات عساکر فیروزی ماثر بقلهء کوهی که راه صعود بر معارج آن
چون طریق رهنمای بی نوایان تنک دل از کثرت نشیب و فراز
نمودار است پشت نهنک است پناه می برند و پای ثبات و قرار
افشرده منتظر جنک و پیکار می باشند حاجی منوچهر خان با
امراء مزبوره و بعضی از آحاد لشکر که اسب ایشان را در اثناء راه
بی قوتی پای رفتار بشکال بی قوتی بسته بود بپای پیاده آن کوه
رفیع و جبل منیع میرسند و بعلت دشواری آن مضیق و صعوبت
طریق لشکر را دو قسم کرده کرده را بسر کردگی جمشید خان و قلیچ خان
مقرر میدارد که از آن راه متوجه بعضی خطوط آن مرتفع شوند و خود
پیاده شده از سمت دیگر با معدودی چند مانند شعله آتش

سرگرم خروج آن فتنه با جمع میکرد و در اثنا راستعجال کفره مردود قلماق
بانداختن تیر و تفنگ و سایر آلات جنگ در مقام ممانعت
مدافعت در می‌آیند و اسب حاجی منوچهر خان را که در سلوک مضایق
آن کتل بالی خان بوده بضرب مهرهٔ تفنگ از پای در می‌آورند و
معتمدخان تهورنشان و سایر غازیان سپر حفظ الهی و اقبال
بی زوال اعلیحضرت ظل اللهی را وقایه خود ساخته روی از طلب
مقصود نتافته بقلهٔ آن کوه گردون شکوه بر می‌آیند و از علم سا
آتش بکار رکوابی فتح و نصرت بر می‌افرازند دست را با گریبان
اتصال تیر با خانه کمان حاصل میگردد و دورنگی کفر و اسلام پیرایهٔ اتصال
الوان رعنائی پوشیده مسلمان و کافر باند دیده و عینک بی‌تکلیف
نعاس چشم بر هم می‌دوزند و به لب نیزه و تیر آتشین بیکجا می‌افروزند
مغرب هلال شمشیر قزلباش ابداً بر مشرکان خورشید فیروزی نام
تیغ فرقه ناجیه اهل اسلام می‌تابید بود از کثرت درون
آن طلسم تیره بینی تنگ مای صدق اسم چون هر تنگی را
وسعتی و هر مضیقی را فسحتی در قفا می‌باشد نسیم نصرت از
مهب جنائب بیت بر پرچم اعلام دوات اهل اسلام وزیده رایات
بنیاد کوشش‌ها [illegible] و [illegible] شان تیره و تباه میگردد
و بعد از شکست حاجی منوچهر خان در اثنا بر دار دیگر مقتل
رفیق [illegible] اهل [illegible] نیز آمده با لک طرق [illegible] مسافر اقلیم

میمن اقتران میکردد و کفره با این ملاحظه این حال تیغ ستیز آوری کند
بسطیه قرار شد کردیده که تیز به ستیز اختیار می نمایند و نصرت
و فیروزی قرین حال اولیاء دولت روزافزون می شود و احمال
و اثقال و دواب و اغنام و شتران مشرکان را با برده و اسیر
وغیره که از الوسات تاخت نموده بودند بدست آورده آنشب
بجهة آسودگی غازیان دران مکان توقف نمودند روز دیگر مراجعت
می نمایند دران طعن و ضرب و زد و خورد از امراء قلیچ خان طالش را
یکدو چند زخم رسیده و یک چشم میرزا علی بیک یوزباشی قورچیان عجب
سیون بضرب سنان منخالفان از نظر بینایی عاری گردیده بود
و بپاداش جانفشانی هر یک از امراء و غازیان بخلاع و انعامات
سرافرازی یافته میرزا علی بیک بر تبه امارت بیجده ممتاز گردید
و آنچه از فحوای کلام جمعی که دران معرکه حاضر بودند مستنبط شد
آن بود که عدد حاضرین سپاه نصرت پناه از دویست کمتر و جمعیت
کفره از ده هزار متجاوز بوده به نیروی اقبال بیزوال این فتح
غریب دست نموده و جمعی ازان گروه چند لاعین پژوه که قاعد اجل ایشان را
عطف عنان بجانب ایلکا دریون نموده بود و چون الله صفی قلی بیک
ولد ذوالفقار بیک خان بیگلربیگی دارالقرار قندهار مامور به نیابت
جاه القضا الکا دریون نموده بود در محلی قطعه ... ابنت ... اربدان
کفره مردوده اطلاع یافته و سپاه خود را مهیا ساخته منتظر ورود ایشان

بوده علی الغفله بر سر آنجماعه تاخت آورده در حینی که باراده حرکت
اشترکب و ... آمده بودند نفیر و گرنا با موج شرر آسمان رسانند و مراکب
آن قوم که عنانشان مانند صاحبان در دست خودسری بود بصدای
گرنا رم کرده اکثر پیاده و حیرت زده بر جای میمانند و سوای سه نفر
که در اجل ایشان تاخیری بوده و رخت حیات از آن ورطه پر خطر
بساحل نجات می برند تمامی آن قوم عرصه تیغ هلاک میکردند و بعد از
عرض این فتح مبین بپاریافتگان حریم این دولت ابد قرین صفی قلی بیک
و غازیان جنگ که آثار جلادت از ایشان بظهور رسیده بود
بانعامات و خلاع سربلند گردیدند امید که اخبار فتوحات متوالی و لوای کنف
نصرت منسوبان این دولت درخشان بر متلالی باد و وقایع متنوعه
درین سال محمد قلی خان بیگلربیگی ایروان از ایالت آنجا معزول و
بیگلربیگی آنجا بنجف قلی خان شفقت شد و کلبعلی سلطان
پسرش بیگلربیگی روم معین گردید روانه شدن رایات نصرت آیات بییلاق
درین سال اعلیحضرت صاحبقرانی ظل رحمن بنابرآنکه در اغلب ایامی
دارالسلطنه اصفهان مایل بگرمی می باشد عازم ییلاقات لگاد
سمیرم و توابع گردیدند و در ایام بهار و هنگام طراوت و نضارت
گلزار در روزگار که هنوز گلشن مینونظام اصفهان را هوای سرد
و هنگامه زیبائی گرم بود و گلها در نگارنگ مانند شاهدان شوخ
و شنگ و لعبتان فرنگ تا از نقاب اکمام روی ننموده تمام سکوت

اندهان حاضر جوانی بوی خوش نگشوده بودند امر فرمودند که عموم
سکان دار السلطنه اصفهان که دست پرورد انبساط و همسر پیمانه
عیش و نشاط اند شادکامی ورود این گل و قافله بهیل خیام کامروایی
و قباب عشرت آرایی در باغ جنت بنیاد عباس آباد بر پا نموده
خورد و بزرگ چون سرو و گل مست و پیاله در دست بزم نشاط آرایند
و بعد از گشودن دام صحبت و صید کردن تذرو عیش و عشرت صاحبقران
کامران با چندی از مخصوصان بتماشای آن بزم لدم نشاط توجه فرمودند
و بعد از تکرار وقوع این تماشای خوشی هوای صحرا بالتماس هوکردی
خسرو اقلیم گشا برخاست و دولیات فلک سا متوجه ییلاق سمیرم گردید
و در چند روز بجهة سیر گل در باغ مزبور توقف و جشن گلریزان
فرمود با امرا و اعیان حضرت بکشیدن اقداح راح بزم افروز خوشدلی
گردیدند بعد از طی بساط نشاط و بساعت مسعود از باغ مزبور بهمعنان
دولت و همرکاب اقبال متوجه مقصد گشتند و در هر گل زمینی که
کثرت ازهار و ریاحین دام نظاره شکار در خاک داشت
فراخور قابلیت مکان توقف فرموده بدین طریق طی منازل می فرمودند
و قبل از وصول محال سمیرم چون معروض گردیده بود که شکار کوهی در
جبال آنحدود بسیار است امر فرمودند که قلندر سلطان تفنگچی آقاسی
که حاکم آن محال و بلد ممر و مدخل شعاب جبال است بفراهم آوردن
شکار جرگه قیام نماید و بعد از ورود موکب مسعود قلندر سلطان

احراز زمین بوس بندگی نمود و معروض داشت که بجد مستعد هور تمام
گروه معدود خوش را از دایرهٔ جرگه در حلقهٔ دام درآورده اعلیحضرت
ظل سبحانی با جماعتی ملازمان رکاب آسمان جولان به تیر و تفنگ
شکار جرگه نموده در صیدافکنی و کمانداری حیرت افزای دیده وران
بلند نظارگیان سقف فیروزه فام چرخ گردان گردیدند و بعد از انجام
مراکب والمیان مواکب معروض شده والا شد که چشمهٔ ملح بعلت
غرابت وضع دیدنی و ثمر این گلشن غرابت بدست مردم دیده جهت نیست
بنابرین لشکر منصور را افزون از ملخ و مور اند بصوب چشمهٔ ملح در حرکت
آمدند و فرمان واجب الانقیاد یافت که آغرق و احمال و اثقال را در سمیرم
گذاشته جمعی از خاصان و ملازمان رکاب سعادت نشان که همراه هستند
بشتابی متوجه مقصود گردیدند الحق چشمهٔ مزبور از غرائب حالیست دیدنی
تو بخصوصیات آن رسیدنی کمیت خوش عنان قلم را نخست طی
ادیه وجه تسمیه باید نمود تا بگلشن غرایب نمار شرح خصوصیات
آن مکان فرخ بهجت بنیان رسیده بر مستمعان حکایات غریبه
مخفی نماند که عیار صدق این کلام بر محک تواتر رسیده که
در هر کیب از بلاد که جنود جرار بال غارت و بیداد گشاید
سکان آن ملک را بجز حفظ اقوات ناچار و صیانت
ارزاق که در حقیقت عبارت از نگاهداشت حیات است در کاربست
مسرعی نیز و ساکنان چشمهٔ مذکور را طلب آب ارسال میداشتند و گرفتار

برخصت مجاوران آن چشمه شیشه آب از آن سرچشمه پر
کرده بنوعی که تا مین وعده ودر منزل معهود از دست بزمین نگذارند
ورد ی بازپس نکند منزل بمنزل میرسانند و در اثنای راه در هر منزلی
که اقامت نمایند باید که شیشه را از شاخ درختی یا مکان رفیعی آویخته
بکمال احتیاط بجای آورد که ته شیشه آب مماس خاک نگردد که اگر
این احتیاط چنانچه باید کرده نشود اثر مطلوب باطل و آب چشمه
از تاثیرات اثر عاطل میگردد و بعد از آنکه آن فهام عزیز را بشرایط
وآداب بمنزل رسانند مقارن رسیدن آن مرغکان سیاه فام
که بزبان فارسی آنرا سار گویند در ولایت مزبور چون جنود فوج از
موج سما ظاهر گشته جبهه منقار و چنگال مخلب تا رعیات جبل که جراد را
از هم میگسلانند و اگر هجوم سیعیاب ملخ زیاده از نیروی توانایی
جمعی از مرغکان که بجناح استعجال سالک آن سفر دور گردیده اند
بوده باشد دست از جنگ باز داشته شروع در توالد و تناسل
مینمایند و در اندک زمانی باتفاق اولاد آتش خرمن هستی جود سو
میکردند محصولات اهالی آن دیار سربز و [illegible] آن
لشکر بی زینهار محفوظ می ماند و شرح چشمه [illegible] و مکان
بنوعیست که کوه عظیمی در جوار کوه و تا بمسافت سی سی و چهل فرسخ
واقع گردیده [illegible] وادی عظیم از آن [illegible] مجمل اصل
خلق [illegible] بعضی [illegible]

و معمار ماهر بند داتصال بدهد و رود مزبور از زیر آن پل جاریست
و چشمه مزبور از بغل کوه مقابل دنا جوشیده بر روی این پل خدا
آفرین میریزد و از هر جانب بحر بخشی و از هر طرف قسطی حاصل بطرق مختلف
برودخانه مزبور منصب می شود و کثرت سنبل سقف پل را بنوعی پوشیده
که بهیچوجه سنگ مرئی نمیگردد و تماشائی را از زیر پل گمان می شود که
پل رنگ ابر سبت مدار یا جوی مجره ایست که الکن قبار رو آبشارهای اطراف
و جوانب بعضی چون نخهای ابریشم و بعضی چون جدول کوثر و تسنیم
بدان رود عظیم اتصال می یابد اعلیحضرت صاحبقرانی بعد از ملاحظه
رود و چشمه بجانب سمیرم مراجعت فرمودند و بتفرج صحرا و شکار
مرغان آسمان پیما زنگ کلفت از دل زدودند امید که همواره آب
عشرت این خسرو بی نظیر در جو و باده کامیابی بخشی در سبو باد [illegible] روانه
شدن رایات نصرت آیات بسر چشمه زاینده رود و گلندان د.
بعد از مراجعت رایات نصرت آیات از چشمه [illegible] چون لنبه پیر و ریاحین
گلستان سمیرم از رهگذر گرفت و ازدحام ملتزمان اردوی کیهان
پوی روی بپژمردگی گذاشته و هوای دار السلطنه اصفهان
هنوز باعتدال نگرائیده و ماه مبارک رمضان نزدیک رسیده
در باب داشتن صیام و خوردن آن استفتا از علمای اعلام
اصفهان نموده امام قلی بیک زیاد اوغلی صحبت ولد مرحوم قزاق خان
تکلو بیگی حاکم سابق شیروان بر جناح استعجال روانه شد در روز

قبل از دخول رمضان خبر رسانیدند که چون غرض نواب همایون اعلی
از نهضت سفر دفع ضرر هوا بوده و قرار صوم منظور نظر والا
مطمح نظر ضمیر معلی بوده داشتن روزه لازم نیست بنابراین
از همیرم متوجه ییلاق کندمان و سرچشمه زاینده رود و محمودگرد
که در خوشی آب و هوا نظیر جنت و کوثر است گردیدند و عید روزه را
در قریه کندمان کرده بخرمی و خوشدلی روانه سرچشمه گشته
و هر شب با امرا و نزدیکان بساط قرب و حضور بزم عشرت آراسته
طی منازل بدستور سابق بقورق میفرمودند تا آنکه شبی از لیالی
بزم شراب و سیر عالم آب که سفاین اعمار را از تنسیم نسیم انفاس
خطر میباشد بتکلیف نشاء ساغرهای دوستکامی و باده پرزور
جوانی نجفقلی بیک میرآخورباشی سخنی که زیاد از پایه او بود بنشئه
نسبت بیکی از همزبانان بر زبان آورده بود اعلیحضرت ظل رحمن
هم در آن شب امر فرمودند که بزدن چوب بآسمان گرد معصیت از
ذیل اعمال او بیفشانند و چون صبح روز دیگر بالکل طریق معذرت
گردیده در نقاب حجاب سوی او بیب مختفی شد لهذا القید و حبس
مشارالیه امر فرمودند و مقرر داشتند که یکی از غلامان خاصه شریفه
او را بقلعه الموت برد و چون بعد الداور احقوق خدمات در این دودمان
خلافت مکان ثابت بود خدمت مزبور را تبعیض فرموده امیرآخورباشیگری
شبکه ی الجیبا جلچی بیک ولد مرحوم قزاق خان عنایت شد

و مدتی در سرچشمهٔ زاینده رود اقامت فرموده در باغ و صفه فرمایند

که قلیچ خان بختیاری بمعماری تصرف طبیعت سرانجام نموده بود

جلوس آراستند و بعد از رجوع دار السلطنهٔ اصفهان باعتدال طبیعی

نزدیک رسید هوای فصل خریفی که هر یک از متنزهات بهبود شده بود

هوس مراجعت مقر سلطنت عطف عنان کمیت آسمان جولان نموده

متوجه محط رحال اقبال گردیدند و امر فرمودند که قلیچ خان نیز سایه مثال

ملتزم رکاب سعادت انتساب بوده باشد و بازاء حسن خدمات الکاء خونسار

بقبول ایالت بازده مزبور مشفق شد و تا محمدیه در رکاب ظفر

انتساب بود از منزل مذکور بخلاع فاخره سرافرازی یافته روانهٔ الکاء

خونسار گردید آمدن ایلچی سلطنت پناه عبدالعزیز خان بدرگاه جهان پناه

چون در سنهٔ سابقه ابوالغازی خان والی اورگنج صبیهٔ خود را در حبالهٔ

سبحانقلی سلطان والی الکاء بلخ برادر عبدالعزیز خان و سبحانقلی سلطان

بوسیلهٔ هبوب انفاس مفسدان در هیجان آمده بود لهذا ابوالغازی خان

بمعاضدت و پشت گرمی مظاهرت سبحانقلیخان انتهاز فرصت نموده

تاخت الکاء بخارا و قرشی نموده خرابی بسیار در آنحدود کرده بود

بعد از وقوع این اتفاق که نسبت بعبدالعزیز خان عین نفاق بود

عبدالعزیز خان تاختقتم سلطان برادرزادهٔ خود را که از جانب سلطنت پناه

حوالی الیها کشور خود چکتو و میمنه توابع آن بود بایلات و احشامات

مقرر داشت که بر سر بلخ رفته آن ملک و لایت را از اولیای تصرف

سبحانقلی مستخلص سازند و قاسم سلطان با جمعی از مردم اوزبک
و اخشیا تات که نزد او جمعیت داشتند گروهی که در بخارا
حسب الامر عبدالعزیز خان نزد مشار الیه جمعیت نموده بودند با رعایه
تمام سه‌دانه بلخ گردیده بود و بنا بر آنکه زبان بعضی از مردم
قاسم سلطان با سبحانقلی خان یکی بود جمعی از تبعه و لحقه قاسم
سلطان بعد از تلاقی فریقین و تقارب تا بین از دور گردان
شده اردوی او را یغما دست نموده بودند و قاسم سلطان بی نیل
مقصود راجع و مجبر فتح باسم سبحانقلی شایع گردیده بود عبدالعزیز
بهوس جبران نقصان بتوسیله فرستادن ایلچی بدین اعانت
صاحبقرانی توسل نموده عوض محمد جورلغاسی را بذریعه بندگی
بدرگاه فلک پیشگاه فرستاده بود و خواهش آن نموده بود که یکی
از والیان ملک اورگنج را که در درگاه آسمان اشتباه اند
بسرکردگی جماعت ترکمان ساکن استرآباد و بلخان به انتزاع ملک
ابوالغازی خان تعیین نمایند بعد از ورود ایلچی خبر بود رسانید
نامه اخلاص مضمون مشعر چون ابوالغازی خان مدتی در سلک
تبعه خواران این آستان منتظم بوده به نیروی امداد کارگنان
این دولت والا به مسند حکومت ملک موروثی استقرار یافته
بود و بدون آنکه ارتکاب امری مخالف بندگی نماید آزار او در شرع
مروت محظور و از قانون دور بود جواب نامه سلطنت

مومی الیه را بموجب فرمان راقم این حروف بدین طریق در سلک تحریر کشید

نقل نامه زبان حمد سرا که یک برگ از حدیقه صنع نخل طراز
گلشن ایجاد اشیا است چگونه عرض بهارستان شکرگذاری نماید
و بکدام طرف دامان بیان باندازه گلچینی این روضه جنت عنوان
گشاید زهی علیم که بمقدم نوبهار و تابی تابستان را منتج اثمار الوان
نموده و از موضوع و محمول شاخ و ثمر تماشائیان باغ قدرت را
کام معرفت شیرین فرموده و حبذا حکیم که بر کاغذ خطائی
اوراق لاله از داغ سرمه عبیسائی نظارگیان پیچیده و از حسن ترکیب
ید قدرتش فصول چهارگانه تریاق اربعه مزاج خوش نشینان
دنیا هستی گردیده شتا و ربیع و تموز خریف با آراستن و پیراستن
دودمه حکمتش همانند با غبانان از بهار نو رو شناس و با وجود
تباین ظاهری در نظر تحقیق مثال جوارح و اعضا در نظام عالم
امکان که آن انسان کبیر عبارت از آنست با هم در مقام استیناس اند
عندلیبان خوش آهنگ این گلستان لال و در مقام مدح سکالی
منقر سا ترانه تمام سرائی و طوطیان شیرین کلام این شکرستان را
چاشنی سخن خاموشی و بی زبانیست گلهای پنج درک حواس ظاهر
ناس از فیض لطفش با ثمار صفای باطن بار در نهال وجود ایتلاف
از فیض رشحات سحاب ارادتش در ریاض قلوب خلایق و سایه
گسترست انا ثمار این باغ غریبه الا زهار یکی میوه پیوندی دو بستان

گلو در ریاض کتب صداقت اسلوب و وصف خانان همیشه وارد
گلهای رنگارنگ است این امر بر ای یکی از مرار اظهار مطلب است
که از شمائل خامه بجز اسطرمی میلاد میمد منتخب این اشعار بعلاوت آثار
و گلدسته این انوار بدایع شعار اعلی نامه صفت نگار سلطنت پناه
عبدالعزیز خان با بطابه ذروقتی که بعون عنایت جهان آرای الهی
عزت و اعتلا بر تبه سلطان افروز خداوندین مجد ما جبابا هم گلهای
حصول مرام مرا بار و هم اثمار عیش مرام رسیده و آبدار بود و مذاق
آشنائی را شیرین و هم نکهت دل را رنگین ساخت شرحی که
در باب سلوک ابوالغازی خان بیرا بدا علا و اعلان نوشته بود
که چون مدام سردی قرب هم موجب پژمردگی گلشن مولفات
برگزیده قزوان و اجداد و بیا در والا نسب را آن بلند قدر رفیع مقدار
گردیده و هم در تخریب بعضی از اقطاع بلاد بارزه نهب و تصنیع
عقار و ضیاع سکان آن ملک کوشیده جمعی از منتسبان دودمان
ولایت نشان بتادیب او مامور گردانیده در نظر ایقان بجلوه عیان نمود
بر آئینه ضمیر منیر که از مصقل عنایات الهی مصفا است منطبع خواهد بود
که سلطنت پناه مزبور مدتی در مسلک رابطه خواندن این دودمان
ابد توامان انتظام داشت و به نیروی استظهار ناظمان این
دولت قوی بنیاد بنیل حکومت موروثی آبا و اجداد استسعاد یافته
و از ثمره نحلی که بمرقات عنایت کارکنان این دولت برا

حکومت ارین ترقی نموده الی یومنا هذا زر احکام سررشتهٔ نیکوخدمتی
ساعی و سلوک طریق رضاجوئی را مراقب و مراعیست و در کیش مروت
آزار و اضرار شخصی که همواره سر بر خط فرمان و چشم تیقظ بر
بیداری عهد و پیمان داشته باشد بدون صدور جریمه تا
محظور از قاعدهٔ مرحمت ذاتی و مروت جبلی دور است لیکن نظر بر
مراعات مبانی دوستی آن ناظم مناظم سلطنت و بانی مبانی
صداقت که صحت پیوسته که بموجبی که بیا در صدد نهب و یغما
و اضرار و جفای ساکنین آن دیار در آمده یکی از بندگان درگاه
خلایق پناه را تعیین فرمودیم که سلطنت پناه موی الیه را از ارتکاب
اینقسم امور ممنوع و متقاعد سازد و یقین حاصل است که بعد از
ورود منهی نهی دیگر باره پا از دایرهٔ خودداری بیرون نگذاشته
بمقتضای امتثال فرمان ضبط عنان کمیت اندیشه از ارادهای
چنان خواهد نمود و احتیاج بتعیین طوره و باری گروه ترکمان
نخواهد بود ریاض همیشه بهار طبیعت را از خس و خاشاک خلجان
این امور مصفا خواهند داشت که من بعد اینقسم حرکات از مشار الیه
صادر نخواهد شد شرحی که در ذیل این مدعا در باب تردد تجار آن ملک
باین دیار فصیح الفضا برزبان خامهٔ بلاغت ترجمان نگذشته بود
پیداست که در صدد نقصان و منع جلب نفع این گروه که در حقیقت
انفتاح طریق آمد شد مفتاح ابواب روزی ایشان است در آمد آن

چندان سودی در وریده والای جمعی که انظار ایشان بملاحظه
کلیات امور مقصورست نمودی ندارد و آنچه در باب عدم
تعیین جمعی بجهة تحصیل این مطلب بملاحظه آنکه موجب تضییع مواشی
ومراعی واغنام سکان ممالک محروسه خواهند شد گزارش یافته
بود هرگاه بامور سرازربقهٔ اطاعت سجده برخلاف فرموده
آن قاعده دان امور سلطنت ارادهٔ ارتکاب این امور نموده
عمل بمضمون آیهٔ کریمه ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة نماید بدرازدیدی
عنایات جناب کبریا و معاضدت دولت والا منسوبان این
دولت محکم بنا در تقصیر ابادی ایشان تقصیر نخواهند نمود سلطنت
وخلافت بناها درطی نامهٔ مودت عنوان اشعاری بآمدن فرستادهٔ
پادشاه هندوستان شده بود که طالب وفاق واتفاق
ازان یگانهٔ آفاق شده بود بنا برباعث آن [illegible] دردوستی
دوستان بی نیل مامول راجع گردیده مشاهدهٔ دریافت والا خواهد
بود که جزای خیر علت نامهٔ استرداد ملک دار القرار قندهار سلوک
پادشاه مذکور با مستغرق بحار رحمت حضرت آفریدگار اعنی سرچشمهٔ
مجد و برتری آن منظور انظار لطف کردگار بود که بعد از وقوع
دوستی فیما بین خاقان عظیم الشان والامکان واین نیازمند درگاه
بی نیاز که ریاض ممالک شاهی ایران را از فیض قدوم رشک گلشن
چنان ساختند خبر انفصال آنحضرت والاشان مینو مکان برین کرا

سلسله جنبان کردید و بعد از انتزاع آن بیر بهبه الا و باع سررشته
آمد شد و زد و خورد تا غایت کشید و حال آنکه بادشاه مزبور دست
امید را از چاره کار کوتاه دید همه تهیهای خود را نسبت با آن
دودمان والاتبار بر کنار گذاشته و آنچه در آن آوان
کرده بود نسیا منسیا انگاشته در گشایش باب بکل بوآ ورده دوستی
ادعائی میکوشد در دیده خردبین مریع و بعیدمی نماید که منهل دوستی
با وجود شورزیدگی بجانان دیگر باره صاف و طبع والای تجربه
اندوز بمقتضای حدیث لا یلدغ المؤمن من جحر واحد مرتین فریفته
لاف و گزاف تواند شد اموال مرحوم بندگی گوش بلنکوتش که زبان
گزبان خامه باسترجاع آن گویا شده بود مصحوب ملا زمان آن
سفر کزین ملک بقا من حیث لایشذ منه شیء من الاشیاء ارسال
چون یکی از حقوق حضرت یزدان و خدمت بیکران
بندگان ایراث مواریث با ولاد اینان است یقین که اموال
کما فرض الله بورثه مزبور خواهد رسید پیوسته مرکب کام
سمند حصول مرام خوش عنان در مضمار بی انتهای عمر و دوام در جولان
باد شرح معزولی میرزا هادی وزیر فارس چون از تاریخی
که وزارت الکاء فارس بمعین الدین محمد و بعد از آن بمیرزا هادی
ولد او شفقت شده بود اداره جه نویس فارس را در باب بعضی
انفصال که در نسخه تشخیص زمان نواب گیتی ستان فردوس مکان

که بر ممالک محروسه نوشته شده داخل بوده وزرای مزبور ابواب
جمع نموده بودند با وزرای مزبور مناقشه و گفت و شنید بود
حقیقت گفت و شنید مزبور مکرر بمسامع باریافتگان سرادقات
جاه و جلال رسیده و در حین نهضت رایات جاه و جلال بصوب
ییلاقات رقم اشرف درباب احضار مشارالیه شرف صدور
یافته و ببابه سریر خلافت مصیر حاضر شده بود و بنا برآنکه
منظور بود ییلاقات الکاء شیراز میشد و وجود وزیر مزبور
ضرور بود تنقیح و تشخیص این امر در عقده تعویق افتاده بود لهذا
بعد از مراجعت رایات نصرت آیات بمرکز خلافت چون
ازدحام و شکایت رعایای فارس اعلاء و گفت و شنید مذکور شد
امر فرمودند که مستوفیان عظام بحقیقت امر مزبور رسیده حقیقت
معروض دارند بموجب فرمان واجب الاذعان جناب ایران
مداری مستوفیان عظام دیوان اعلی را جمع فرموده بحقیقت
گفت و شنید طرفین رسیده و مشخص شد که هر ساله وزیر مزبور
مبلغ ... اورا تغلبات و تصرفات در مالیات دیوان واقع شده
بنابران مشارالیه را مطمح غضب خسروانه فرموده مقرر داشتند
که اموال و اسباب و املاک او را بعوض باقی دیوانی ضبط نمایند
و خدمت مزبور منقسم به پنج قسم شده بلده فارس و خومه بیانو
لرجی عظام خاصه شریفه و یک حصه از حصص مزبور بمحمد اسمعیل

برادر وزیر مزبور و سایر حصص و وجه بابت اعمال مقرر شد رفتن
علی بیک بسرداری خراسان · چون بعرض رسید که سبحانقلی خان
پای از دایره حق‌شناسی خود بیرون گذاشته بعلت خالی بودن خراسان
از سردار صاحب وجودی اراده نموده که جمعی از بی سر و پایان
اوزبک را بتاخت الکاء خراسان فرستند بنابر دفع مفسده
آن گروه علی بیک غلام خاصه شریفه میراب دار السلطنه اصفهان
بسرداری خراسان تعین و روانه شد و مقارن ورود مومی الیه
بالکاء مشهد مقدس فوجی از گروه تبعا قبت المال اوزبک تا قریه
کاریز آمده بودند و چون قبل از ورود آن گروه مخذول امرای
عظام خراسان از اراده آن جماعت مطلع گشته رعایا و جماعت
احشامی هر ولایت را از کیفیت اراده آن جماعت مزبور مطلع ساخته
و جماعت مزبور سوای اموال خود را بجاهای مستحکم کشیده بودند حرکت
آن گروه مخذول منتج اثری نگردیده بود که خبر ورود علی بیک
بمشهد مقدس و جمعیت عساکر منصوره پای اضطراب و قرار
آن مخاذیل از جای رفته مراجعت نمودند و علی بیک
با جمعی از عساکر منصوره که در مشهد مقدس قشلاق نموده بودند
تا قصبه منزل کاریز رفته اعقاب خبر مراجعت جماعت مزبوره نموده
بازگردید و چون مامور بود که با سپاه نصرت پناه مشهد مقدس
ملازمان امرای عظام خراسان روانه نسا شده بجهت دفع مفاسد

جماعت قلماق مهیا بوده باشند که اگر حرکتی نمایند بدفع و رفع
ایشان اشتغال نمایند باعساکر منصوره روانه نساسده گردید
بعد از رسیدن خبر جلادت جماعت بی عاقبت اوزبک بعرض مقدس
چون خبر حرکت لشکر هند و ستون بجهة تنبیه و تادیب نجاتقلی خان
و احتیاط و تج لشکر هند وستان مقرر شد که الله وردی خان
مصاحب سردارت نصرت ماثر و قوللر اقاسی و امیر شکار باشی
و بگلربیگی کوه گیلویه روانه الکا خراسان شود ارقام مطاع
بعهده مخلصان ساعی صادر شد که عساکر منصوره فوج فوج
در مشهد مقدس حاضر سازند و محصلین استعاره سرعت
از شرار و برق و باد نموده روانه کردند و چون در ثانی الحال
ظاهر شد که جماعت اوزبک بی نیل مقصود مراجعت نموده اند
بجهة تعاقیش سپاه نصرت پناه مقرر شد که الله وردی خان که
در الکا خوار توقف نموده بود با چهار هزار نفر غلامان
خاصهٔ شریفه و امرا عظام روانه مشهد مقدس شده
باقی عساکر نصرت ماثر را مرخص سازد و وقایع متنوعه در این سال
شاه وردی سلطان حاکم ذورق بعلت بدسلوکی معزول
و ببر بوداق خان برناک ترکمان که حاکم بندر عباسی استعفا
نموده بود در عوض تعیین شد و حکومت بندر بطالب بیک غلام
خاصهٔ شریفه قورچی زره تفویض یافت و نظر علیخان حاکم و متولی

دار الارشاد اردبیل از تغلبات سلوک ناهنجار و شکایت رعایا
و تصرف موقوفات سرکار آستانه مقدسه معزول و محبوس و مشته
اموال و اسباب در عوض تغلبات و تصرفات ضبط شد و منصب تولیت
بمرتضی قلیخان قورچی باشی بابا تفویض یافت [illegible] دار الارشاد اردبیل
بخاصه شریفه اختصاص یافته محمد حسین بیگ ولد [illegible] سلطان
بوزارت [illegible] دار [illegible] آنجا شد و [illegible] خان بگلربگی شروان
در [illegible] سال [illegible] گذران نموده [illegible] منوچهر خان بگلربگی
استرآباد [illegible] عوض [illegible] ایالت [illegible] سرافرازی یافته و ایالت
استرآباد بجمشید خان حاکم سمنان شفقت شد و سمنان بخاصه شریفه
منسوب و کدا علی بیگ [illegible] دار بوزارت آنجا معین گردید و
عوض بیگ وزیر [illegible] که بعد [illegible] استعفا
نموده منصب [illegible] بالوردی بیگ [illegible] او که وزیر گنگ [illegible] شفقت شد
و وزارت [illegible] بالله قلی بیک همشیره زاده عوض بیگ مزبور
عنایت شد و هم درین سال [illegible] خان سلطان لنگر [illegible] حاکم [illegible]
از دار فنا رحلت نموده علیقلی سلطان برادرش را الیه در عوض او
معین گردید و از امور غریبه که درین سال روی نموده قصه
کلیسای الکا [illegible] که با وجود حصانت و رصانت
و متانت بنیان و استحکام جدران که اصول و فروع آن تمامی از
سنگهای تراشیده صورت انجام یافته بود ولی آنکه شکستی بارکان